

بسم الله الرحمن الرحيم

آدم عليه السلام
(فرزندان و ذریه اش)

اهداف علمی که امید است از تدریس این موضوع به دست آید:

- 1- علت نامیده شدن آدم به این اسم را توضیح دهد.
- 2- مراتبی را که لفظ آدم در قرآن کریم ذکر شده است برشمارد.
- 3- ثابت نماید که آدم علیه السلام از خاک آفریده شده است.
- 4- خصوصیتها و صفات آدم علیه السلام را به صورت خلاصه بیان کند.
- 5- عهدی را یادآور شود که الله متعال از بنی آدم گرفت، در حالی که آنها هنوز در عالم ذریه بودند.
- 6- اولین جرمی را که در روی زمین صورت گرفت بیان کند.
- 7- شکر الله متعال را به خاطر نعمتهایی بی حسابش بجا آورد.

محتوای علمی:

آدم اسم اولین انسان است، بعضی‌ها گفته‌اند که این اسم از «الأدمة» گرفته شده است که به معنای «گندمی رنگ» می‌باشد. این قول از ضحاک نقل شده است که آدم علیه‌السلام رنگ گندمی داشت. عده‌ای از جمله نضر می‌گویند که آدم علیه‌السلام سفید رنگ بود، و «آدم» به معنای سفید رنگ است. چنانچه عرب‌ها می‌گویند: «ناقة أدماء» یعنی: شتر سفید. بنابراین قول: جمع کلمه «آدم» «أوادم» می‌شود، مانند: «حمر و أحامر». عده‌ای از علمای لغت گفته‌اند که اسم آدم از «أدمة الأرض» اشتقاق یافته است که به معنای قشر زمین است، و اشاره به ماده‌ی دارد که آدم از آن آفریده شده است و آن خاک روی زمین است. بنابراین قول: جمع آن «آدمون» می‌شود. علماء همین قول را ترجیح داده‌اند چنانچه سعید بن جبیر می‌گوید: «آدم را به خاطری به این

نام مسما کردند که از قشر زمین آفریده شده است. آدم علیه السلام به نام «انسان» نیز نامیده شده و کنیه اش ابوالبشر است. لفظ آدم در قرآن کریم بیست و پنج بار ذکر شده است که نه مرتبه آن به صورت مضاف به فرزندانش تکرار یافته است. چنانچه می‌فرماید:

{ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ } [الأعراف:31]

(ای فرزندان آدم! در هر مسجد و عبادتگاهی، خود را [با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام دارد] بیارایید).

و در ضمن ماده انسان سه مرتبه تکرار شده است، چنانچه الله متعال می‌فرماید:

{ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ } [الرحمن:14]

(الله تعالی انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفریده است).

همچنان در سوره حجر آیه (26) و سوره ممتحنه آیه (7) نیز ذکر گردیده

است.

و در ضمن مادهٔ تراب چهار مرتبه ذکر شده است مانند:

{يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ} [الحج:5]
(ای مردم! اگر دربارهٔ رستاخیز شک دارید، [به این واقعیت توجه کنید که] ما شما را [از خاک آفریدیم].

و ضمن مادهٔ «طین» شش مرتبه ذکر شده است، مانند:

{هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا} [الأنعام:2]
(الله آن ذاتی است که شما را از گِل آفریده است؛ سپس [برای زندگی هر یک از شما] زمانی را تعیین کرده است).

و ضمن مادهٔ خلیفه یک بار ذکر شده است.

{وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً} [البقرة:30]
(زمانی [را یادآوری کن] که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می‌آفرینم).

آیاتی که در مورد آدم علیه‌السلام و فرزندان و ذریه‌اش سخن می‌گوید، حقایق ذیل را در بردارد:

حقیقت اول- ماده آفرینش انسان:

ماده‌ای که انسان از آن آفریده شده است، خاک است؛ چنانچه در بعضی روایات آمده است: الله متعال فرشته‌ای را فرستاد تا از نقاط مختلف روی زمین مقداری خاک برداشته و آن را به هم خلط کند؛ فرشته از قسمت‌های مختلف زمین خاک سرخ، سفید و سیاه را برداشت؛ به همین علت فرزندان آدم علیه السلام به رنگ‌های مختلف به دنیا آمدند.

الله متعال می‌فرماید:

{وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ} [فاطر: 11]

(و خدا شما را از خاک، سپس از نطفه آفرید).

سپس این خاک را با آب مخلوط کردند تا به گل چسبنده مبدل شد. الله متعال می‌فرماید:

{إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ} [الصافات: 11]

(ما آنان را از گلی چسبنده آفریده ایم).
این گل را گذاشتند تا رنگ آن تغییر یافته و سیاه گشت و چنان خشک شد که آواز پیدا کرد. الله متعال می‌فرماید:

{وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ} [الحجر: 26]

(وما انسان را از گلی خشک که برگرفته از
 لجنی متعفن و تیره‌رنگ است، آفریدیم).
 بعد از آن رب العزت خودش آن را
 صورت بخشید و در آن از جانب خود روح
 دمید و گوش و چشم و قلب برایش عطا
 کرد؛ به این ترتیب به مخلوق دیگری
 مبدل شد. پس چه بابرکت است خالق و
 پروردگار عالمیان. الله متعال در این
 مورد می‌فرماید:

{الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ
 سُؤْلَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ. ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
 وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ} [السجدة: 7-9]

(آن کسی است که هر چه را آفرید، نیکو
 آفرید، و آفرینش انسان را از گل آغاز نمود.
 سپس خداوند ذریّه او را از عصاره آب ضعیف و
 ناچیزی [به نام منی] آفرید. آن گاه
 اندام‌های او را تکمیل و آراسته کرد و از
 روح متعلق به خود در او دمید، و برای شما
 گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها آفرید [تا بشنوید و
 بنگرید و بفهمید، اما] شما کمتر شکر
 [نعمت‌های او] را به جای می‌آورید).

و در حدیث نبوی آمده است:

«عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى

خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ قَبْضَهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى قَدْرِ الْأَرْضِ فَجَاءَ مِنْهُمْ الْأَحْمَرُ وَالْأَبْيَضُ وَالْأَسْوَدُ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَالسَّهْلُ وَالْحَزْنُ وَالْخَيْثُ وَالطَّيِّبُ»¹.

(از ابو موسی اشعری روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: الله متعال آدم را از یک مشت خاک برگرفته از تمام زمین آفرید؛ به همین علت فرزندان آدم مانند زمین به رنگهای سرخ، سفید و سیاه زاده شدند و بین آنها نرمخوی، درشتخوی و خبیث و نیکو به وجود آمد).

در روشنی این حقیقتی که قرآن کریم در مورد ماده آفرینش انسان بیان می‌کند و باز می‌فرماید:

{مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ}

[الکھف: 51]

(من ایشان را به هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین، و خودشان را هم به هنگام آفرینش [برخی از] خودشان [در صحنه خلقت] حاضر نکرده‌ام).

این فرموده الله تبارک و تعالی بر مشاهده به عنوان قاعده اصلی تأکید

1- سنن الترمذی و قَالَ حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ.

می‌ورزد که امروزه نیز در علوم تجربی
به حیث یک اصل قابل قبول شناخته
می‌شود، و ضمناً نظریه تکاملی داروین
را از بنیاد فرو می‌ریزد.

حقیقت دوم - ویژگی‌های آدم
علیه السلام :

1- تفکر و آموختن:

الله متعال می‌فرماید:

{وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ} [البقرة: 31-33]

(سپس به آدم نام‌های همه [اشیاء] را آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید اسامی اینها را برشمارید. فرشتگان گفتند: منزهی تو، ما چیزی جز آنچه به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی. فرمود: ای آدم! آنان را از نام‌ها آگاه کن. هنگامی که آدم فرشتگان را از نام‌های [اشیاء] آگاه کرد، الله تعالی فرمود: به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و از آنچه شما آشکار می‌کنید یا پنهان می‌داشتید، نیز آگاهم؟).

ابن عباس و شماری از تابعین می‌گویند: «الله متعال نام‌های هر چیز

اعم از بزرگ و کوچک را برای آدم
تعلیم داد.»

انس رضی الله عنه در حدیث طویلی که در
مورد شفاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت نموده، می‌فرماید:

«يَجْتَمِعُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُونَ لَوْ اسْتَشْفَعْنَا إِلَى رَبِّنَا فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ
أَنْتَ أَبُو النَّاسِ خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَأَسَجَدَ لَكَ مَلَائِكَتُهُ وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ»¹

(مؤمنان در روز قیامت جمع شده و باهم
می‌گویند: اگر کسی را نزد الله شفیع بگردانیم،
پس نزد آدم علیه السلام می‌آیند و می‌گویند: ای
آدم تو پدر همه بشریت هستی، الله متعال تو را
به دست خود آفرید و ملائکه را امر نمود تا
برای تو سجده کنند و نام‌های تمام چیزها را
برایت تعلیم داد).

به همین دلیل عده‌ای از علما
گفته‌اند: اولین کسی که به تمام
زبان‌ها اعم از عربی و غیر عربی سخن
گفته، آدم علیه السلام است؛ و چنین
استدلال کرده‌اند که الله متعال
می‌فرماید: {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} و زبان‌ها همه
از نام‌های مختلف تشکیل یافته است،

1- صحیح البخاری.

لذا مفهوم این آیت شامل زبان‌های نیز می‌شود.

علاوه بر این الله متعال برای آدم این توانایی را بخشید که خصوصیت اشیاء را درک نماید و وسایل انتفاع و چگونگی استفاده از آنها را دریابد. چنان‌که زمخشری می‌گوید: «احوال اشیاء و سایر مسایل مربوط به منافع دینی و دنیوی آنها را برایش تعلیم داد».

2- فراموشکاری و ضعف:

زیرا آدم حکم الله متعال را فراموش کرد و از درختی که نهی شده بود خورد.

الله جل‌جلاله می‌فرماید:

{وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا} [طه: 115]

(یقیناً پیش از این به آدم سفارش کردیم [که از میوه آن درخت نخورد] پس فراموش کرد و عزمی استوار برای او نیافتیم).

3- محترم بودن:

به این معنا که الله متعال او را مسجود ملایکه قرار داد، و فرمود:

{وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا} [البقرة: 34]

(و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، [پس] سجده کردند).
بعد از آفرینش او را در جنت جاگزین نمود.

{وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ} [البقرة: 35]

(و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید، و به این درخت نزدیک نشوید که [اگر نزدیک شوید] از ستمکاران خواهید شد).
او را برگزید و رسالت و نبوت بخشید.

{إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ} [آل عمران: 33]

(بی‌تردید خدا آدم را برگزید).

و در حدیث شفاعت می‌خوانیم:

«انْطَلِقُوا إِلَى آدَمَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَهُ بِيَدِهِ وَكَلَّمَهُ».¹

([می‌گویند]: نزد آدم بروید زیرا الله متعال

او را به ید خود آفرید و با وی سخن گفت).

ابن عطیه می‌گوید: «آدم علیه السلام

1- سنن الدارمی.

پدر ما است که الله متعال او را آفرید
و به رسالت برگزید و به سوی
فرزندانش به حیث پیامبر فرستاد و
چنانچه در حدیث وارد است با وی سخن
گفت»¹.

همچنان تمام موجودات زمین و آسمان
را برای فرزندانش مسخر گردانید.

{وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا} [الجاثية: 13]

(و همه آنچه را در آسمانها است و آنچه را
در زمین است از سوی خود برای شما مسخر و
رام کرد).

اولادش را به خاطر اطاعتی که از
منهج الهی می‌نمایند بر موجودات دیگر
فضیلت بخشید.

{وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا} [الإسراء: 70]

(به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و
آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در
اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان
از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را

1- المحرر الوجيز.

بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم).

{قَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ} [التين: 4-6]

(ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم. آن‌گاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست‌ترین پستان بازگردانیدیم. مگر آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، پس آنان را پاداشی بی‌منت و همیشگی است).

و نبوت و رسالت را در اولاده آدم علیه السلام قرار داد.

{أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ}

[مریم: 58]

(اینان کسانی از پیامبران بودند که خدا به آنان نعمت داد، از نسل آدم و از نسل کسانی که با نوح در کشتی سوار کردیم).

4- انس گرفتن:

الله متعال در ترکیب فطرت آدم علیه السلام و ذریه‌اش تمایل به زندگی اجتماعی و همزیستی را گنجانید و

شاید همین مفهوم در کلمه «انسان» نیز مراد باشد، زیرا از «أنس» اشتقاق یافته است؛ اگرچه مشهور این است که از مصدر «نسی» اشتقاق یافته است؛ ولی هر دو اشتقاق می‌تواند درست باشد. در زبان مردم بیشتر همین اشتقاق دوم مروج است، از همین رو جایی را که از سکنه خالی باشد «المكان الوحش» می‌گویند و جایی را که مردم در آن سکونت دارند «المكان الأنیس» می‌نامند و حیوانی را که با انسان الفت می‌گیرد «الحيوان الأنیس» می‌گویند.¹

5- مورد ابتلاء و آزمایش قرار می‌گیرد:

آدم از بدن خاکی و روح ترکیب یافته است؛ علاوه بر آن شیطان در هر راهی برای گمراه کردن او در کمین نشست تا آن‌که توانست حواء و آدم را فریب دهد، و باوجود اینکه مؤکداً از سوی

1- الانسان في القرآن؛ از استاد عقاد.

الله متعال برای‌شان گفته شده بود، سخن شیطان را قبول کردند و همین خطاء سبب اخراج شان از بهشت گردید تا در زمین مدتی زندگی نمایند. شیطان همچنان بر فرزندان آدم مسلط ماند به نحوی که جز بندگان مخلص الله تعالی هیچ‌کسی از دسیسه‌های او در امان نماند تا سنت ابتلاء و امتحان تکمیل گردد. الله متعال درین مورد می‌فرماید:

{فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ. وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ. فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ. قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ} [الأعراف: 20-24]

(سپس شیطان آنان را وسوسه کرد تا عورات نهان آنان را بدیشان نماید، و [بدین منظور] گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است مگر بدان خاطر که [اگر از این درخت بخورید] دو فرشته می‌شوید، و یا اینکه [جاودانه می‌گردید و] از زمرة جاویدانان

خواهید شد. و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب [به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت] کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش بدیدند، و [برای پوشاندن شرمگاه‌های خود] شروع به جمع‌آوری برگ‌های [درختان] بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان [به سرزنش ایشان پرداخت و خطاکاری آنان را متذکر شد و] آنان را صدا زد که آیا شما را از آن درخت نهي نکردم و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکارتان است. [آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و] گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود. [خداوند خطاب به آدم و حواء و ابلیس] فرمود: [از این جایگاه والا] پایین روید. برخی دشمن برخی خواهید بود. در زمین تا روزگاری استقرار خواهید داشت و [از نعمت‌های آن] بهره‌مند خواهید شد).

و می‌فرماید:

{قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ}

مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ
سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ { [الحجر: 39-42]

(گفت: پروردگارا! به سبب این‌که [به خاطر
این انسان] مرا گمراه ساختی، [معاصی و اعمال
زشت را] در زمین برای‌شان می‌آرایم و جملگی
آنان را گمراه می‌نمایم. مگر بندگان برگزیده
و پاکیزه تو از ایشان. فرمود: این [خلوص
بندگان راستین] طریقه درستی است که دقیقاً
راه به سوی من دارد، [و حفظ ایشان از
گمراهی، شیوة صحیحی است که من آن را بر عهده
گرفته‌ام]. بی‌گمان تو هیچ‌گونه تسلط و قدرتی
بر بندگان من نداری، مگر آن گمراهانی که به
دنبال تو راه بیفتند).

حقیقت سوم - رسالت آدم علیه السلام :

الله سبحانه و تعالی آدم را آفرید تا
خلیفه زمین گردد؛ و فرمود:

{وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً} [البقرة: 30]

(زمانی [را یادآوری کن] که پروردگارت به
فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی
بیافرینم).

زمخشری در تفسیرش «الكشاف»

می‌نویسد: «مراد از خلیفه شخص آدم علیه‌السلام است و با ذکر خلافت او نیازی به فرزندانش باقی نمی‌ماند. چنانچه با یاد کردن از نام پدر قبیله مانند مضر و هاشم نیازی به ذکر سایر افراد قبیله نیست».

این کثیر می‌گوید: «آشکار است که مراد از خلیفه تنها شخص آدم علیه‌السلام نیست. چون در صورتی که شخص آدم علیه‌السلام مراد باشد این سخن ملایکه درست نمی‌آید که گفتند: آیا در زمین کسی را خلیفه می‌گردانی که فساد و خونریزی می‌کند. مقصد ملایکه این بود که از جنس آدم کسانی به دنیا خواهند آمد که فساد و خونریزی می‌کنند».

سخن راجح در این مورد این است که این خلافت به معنای نیابت از الله متعال در تطبیق احکام او و گسترش عدالت بین مردم است.

ابن جریر طبری در تفسیرش «جامع البیان» بعد از آنکه روایاتی را از

عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس ذکر می‌کند، سخنانی به این مفهوم می‌نویسد: «بنابر روایاتی که از ابن مسعود و ابن عباس ذکر نمودیم، تأویل آیه فوق {إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً} چنین می‌شود: من در زمین کسی را مقرر می‌کنم تا به نیابت از من بین مخلوقات حکم نماید؛ و این خلیفه آدم و کسانی‌اند که بعد از وی در مقام او قرار گرفته و مطیع فرمان الله متعال می‌گردند و بین مردم به عدل و انصاف حکم می‌کنند. و اما خونریزی و فساد که در آیت فوق به آن اشاره شده است از سوی کسان دیگری غیر از آدم علیه السلام و پیروان راستین وی صورت می‌گیرد. و چنانچه ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده‌اند؛ الله متعال در جواب سؤال ملائکه که در مورد خلیفه و چگونگی او پرسان نمودند، فرمود: خلیفه دارای فرزندانی خواهد بود که دست به فساد می‌زنند و باهم حسادت کرده و یکدیگر را به قتل می‌رسانند. بنابراین

تعبیر، خونریزی و فساد به اولاد آدم
تعلق گرفته و خود خلیفه از این گناه
به دور می‌باشد.

مبانی اساسی خلافت:

مهم‌ترین رکن خلافت همانا شناخت صفات
الله متعال است؛ شناختی که ایمان عمیق
را به دنبال داشته و از جلال و جمال
الله متعال بازگویی می‌کند. بعد از آن
ایمان داشتن به ملائکه، کتابها،
پیامبران، روز آخرت و تقدیر خیر و
شر از سوی الله متعال، و بالآخره
پذیرفتن حکم الله متعال در هر امر و
نهی که صادر می‌نماید قرار دارد. به
عبارت دیگر وظیفه اساسی خلیفه این
است که زمین را مطابق شریعت الهی
آباد کند و شریعت الله را در روی زمین
نشر نموده و از کید دشمنان و دستبرد
کینه‌توزان حمایت نماید.

آدم و فرزندان او با این رسالت مورد
آزمون بزرگی قرار گرفتند؛ به این
شرح که آدم از روح و جسم خاکی ترکیب
یافته و مکلف شد تا بین روح و بدن

خاکی توازن را نگهدارد مشروط بر این‌که سیادت و رهبری را به روح بسپارد؛ ایجاد این توازن در ذات خود امتحان بزرگی بود که در برابر انسان قرار گرفت.

علاوه بر آن شیطان بر سر هر راهی کمین گرفته و برای فریب او دسیسه می‌بافد و چنانچه در حدیث صحیح وارد است، مانند خون در رگ‌های وی جریان می‌یابد، و خباثت و خیره‌سری همکاران انسی شیطان و فتنه‌های زندگی و طولانی بودن راه بر سختی این آزمون می‌افزاید.

الله متعال می‌فرماید:

{الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ} [المَلِك: 2]

(همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدام‌تان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است).

حقیقت چهارم - تعهد آدم و فرزندانش:

الله متعال از فرزندان آدم در حالی‌که هنوز در عالم ذریه بودند این تعهد

را گرفت که تنها او تعالی را عبادت نموده و از عبادت شیطان اجتناب نمایند و فرزندان آدم علیه السلام نیز این تعهد را به الله متعال سپردند.

{وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ} [الأعراف: 172-173]

[ای پیغمبر! برای مردم بیان کن] هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان [در طول اعصار و قرون] پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است [و خطاب بدانان فرموده است] که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان [هم به زبان حال پاسخ داده و] گفتند: بله! گواهی می‌دهیم [که تو پروردگار ما هستی] تا روز قیامت نگویید ما از این غافل و بی‌خبر بوده‌ایم. یا این‌که نگویید: نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم، آیا به سبب کاری که باطل‌گرایان کرده‌اند ما را نابودمان می‌گردانی؟).

{أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ} [یس: 60-61]

(ای فرزندان آدم! آیا به شما فرمان ندادیم که شیطان را بپرستید که او بی‌تردید دشمن آشکاری برای شما است؟ و اینکه مرا بپرستید که این راهی است مستقیم).

ولی زمانی‌که به دنیا آمدند، به دو گروه تقسیم شدند، تعدادی به این عهد وفاء نمودند و بر ایمان خود ثابت ماندند و گروه دیگری عهد خود را نقض کرده و کفر ورزیدند.

الله متعال بنابر فضل و کرم خود، انسان‌ها را به حال خود ترک نمود بلکه برای رهنمایی و هدایت آنان پیامبران را مبعوث گردانید و کتابها و صحیفه‌ها را نازل فرمود تا بر انسان‌ها حجت و برهان قایم گردیده و دعوی بی‌خبری ننمایند.

{رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ

عَزِيزًا حَكِيمًا} [النساء: 165]

(پیامبرانی که مژده‌رسان و بیم‌دهنده بودند تا مردم را [در دنیا و آخرت در برابر خدا] پس از فرستادن پیامبران، عذر و بهانه و حجتی نباشد؛ و خدا همواره توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است).

{وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ} [فاطر:24]

(هیچ ملّتی هم نبوده است که بیم‌دهنده‌ای به میان‌شان فرستاده نشده باشد).

{لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ} [الحديد:25]

(ما پیغمبران خود را همراه با دلایل استوار و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های [آسمانی و قوانین] و موازین [شناسایی حق و عدالت] نازل نموده‌ایم تا مردمان [برابر آن در میان خود] دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است).

الله متعال انسان‌ها را به صراحت از شیطان برحذر داشته و تأکید نمود که شیطان دشمن قدیمی انسان است. همچنان از فتنه‌های دنیا که در انتظارشان است، آنها را بر حذر و آگاه گردانید.

{يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا

لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا

الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ} [الأعراف:27]

(ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد،

همان‌گونه که پدر و مادرتان را [فریفت و] از بهشت بیرون‌شان کرد و لباس‌شان را از [تن] ایشان بیرون ساخت تا عوراتشان را بدیشان بنماید. شیطان و همدستانش شما را می‌بینند، در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید؛ ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند [یعنی شیاطین تنها بر غیرمؤمنان تسلط دارند].

{يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّبَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّبَكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ. إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ} [فاطر: 5-6]

(ای مردمان! وعده خدا حق است، پس زندگی دنیوی شما را فریب ندهد و شیطان شما را دربارۀ الله تعالی نفریبد. بی‌گمان شیطان دشمن شما است، پس شما هم او را دشمن بدانید. او پیروان خود را فرا می‌خواند تا از ساکنان آتش سوزان جهنم شوند).

با این ندا انسان‌ها را به سوی تقوا و استقامت فرا خواند و از کفر ورزیدن نهی نمود.

{فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ} [فصلت: 6]

(پس راست به سوي او رو کنید و از او آمرزش
بخواهيد. واي به حال مشرکان!).

{يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ
خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ} [الأعراف:26]

(اي فرزندان آدم! ما لباسي براي شما درست
كرده ايم كه عورات شما را ميپوشاند، و لباس
زينتي را [اما بايد بدانيد كه] لباس تقوا و
ترس از خدا، بهترين لباس است. اين از
نشانه هاي خدا است تا بندگان متذکر شوند).

{يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ} [الأعراف:35-36]

(اي فرزندان آدم! اگر پيغمبراني از جنس
خود شما انسانها به نزدتان بيايند و آيات
مرا براي شما بازگو نمايند، پس كساني كه
پرهيزگاري كنند و به اصلاح پردازند، نه
ترسي بر آنان است و نه غمگين ميگردند. و
كساني كه آيات مرا تكذيب كنند و از آنها،
خويشتن را فراتر گيرند و سرپيچي كنند، آنان
دوزخياناند و جاودانه در آن ميمانند).

با وجود اين هشدارهاي صريح و
تهديدهاي شديد، انسانها به همان حال

خود باقی مانده برخی ایمان آوردند و
عده‌ای به سوی کفر رفتند.

حقیقت پنجم - اولین گناه :

قتل انسان به عنوان اولین گناه
بزرگ توسط فرزندان نخستین آدم
علیه السلام صورت گرفت.

روایت شده است که روزی دو فرزند
آدم، هابیل و قابیل کنار هم نشسته
بودند، باهم گفتند: اگر هر یک از ما
قربانی‌ای را به درگاه الله متعال تقدیم
کنیم کار خوبی خواهد بود، بعد از
این تصمیم کسی که دارای رمة گوسفند
بود برخاست و بهترین گوسفند را از
رمة خود گرفت و به عنوان قربانی
تقدیم نمود؛ و آن دیگری که به زراعت
مشغول بود، چیزی بی‌مقدار از حاصل
زراعت خود را به حیث قربانی تقدیم
کرد. به دنبال آن آتشی از آسمان
فرود آمد و صدقه‌ی صاحب گوسفندان را
برگرفت. در آن زمان نشانه پذیرش
صدقه این بود که آتشی از آسمان فرود

آید و صدقه‌ای را که مورد قبول پروردگار واقع شده است برباید. کسی که صدقه‌اش مورد قبول واقع نشده بود برادرش را به قتل تهدید کرد. برادرش گفت: اگر بخواهی مرا بکشی من هیچ‌گاه بر تو تجاوز نمی‌کنم زیرا من از الله می‌ترسم؛ بلکه نمی‌خواهم مرتکب قتل شوم. اگر تو مرا به قتل رسانی گناه قتل من بر عهده تو خواهد بود. طوری که از ظاهر کلامش دانسته می‌شود او می‌خواست برادرش را بترساند و از ارتکاب این عمل باز دارد. نه اینکه او را تشویق به قتل نماید، زیرا چنین برداشتی از آیت با احادیث رسول الله صلی‌الله‌علیه‌السلام در تعارض است آنجا که می‌فرمایند:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»¹.

(یکی از شما ایمان ندارد تا این که دوست بدارد برای برادر خود آنچه را به خود می‌پسندد).

1- صحیح البخاری.

«مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»¹

(کسی از شما اگر منکری را مشاهده می‌کند باید آن را با دست خود تغییر دهد، اگر نمی‌توانست، با زبان خود در تغییر آن بکوشد و اگر این را هم نمی‌توانست، با قلب خود نیت تغییر آن را داشته باشد؛ و این ضعیفترین درجه ایمان است).

بالآخره برادرش را در حالی که او غافل بود مورد حمله قرار داده و به قتل رساند. اما به مجرد ارتکاب این گناه پشیمان گردید. الله متعال داستان آن دو را چنین حکایت می‌کند:

{وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ. فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ} [المائدة: 27-31]

(داستان دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را -

1- صحیح مسلم.

چنان‌که هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان. زمانی که هر کدام عملی برای تقرب [به الله] انجام دادند. اما از یکی پذیرفته شد، ولی از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل به هابیل] گفت: بی‌گمان تو را خواهم کشت! [هابیل به او] گفت: الله تعالی تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد! اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از الله که پروردگار جهانیان است می‌ترسم. من می‌خواهم با [کوله بار] گناه من و گناه خود [در روز رستاخیز به سوی پروردگار] برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای [عادلانه خدا برای] ستمگران است. پس نفس [سرکش] او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمم به کشتن کرد، و او را کشت! و از زیانکاران شد. پس خداوند زاغی را فرستاد تا زمین را بکاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن کند. [هنگامی که دید که آن زاغ چگونه زاغ مرده را در گودالی که کند پنهان کرد] گفت: وای بر من! آیا من نمی‌توانم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟! پس از زمره افراد پشیمان گردید).

به این ترتیب یکی از اولین فرزندان

آدم علیه السلام در جریمه تمام
قتلهایی شریک می‌باشد که در روی زمین
بدون حق و به ظلم صورت می‌گیرد. زیرا
او اولین کسی بود که این روش را
بنیان گذاشت. در حدیثی که از عبدالله
بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است
می‌خوانیم:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ
آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دِمَهِهَا لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ»¹.

(رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: هیچ
انسانی ظالمانه کشته نمی‌شود مگر این که
بخشی از گناه آن به دوش فرزند اول آدم است،
چون او اولین کسی بود که مرتکب این جرم
شد).

حقیقت ششم - مأموریت فرزندان آدم:

فرزندان آدم مأمور شده‌اند که از
نعمت‌های الله یاد نموده و از زینت‌های
مشروع استفاده نمایند؛ از چیزهای
حلال بخورند و بنوشند ولی از حد
اعتدال تجاوز نکنند.

{ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا

1- صحیح البخاری.

يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ} [الأعراف: 31-32]

(اي اولاد آدم! در هر مسجد و عبادتگاهي، خود را بياراييد، و بخوريد و بنوشيد ولي اسراف و زياده روي مكنيد كه خداوند مسرفان و زياده روي كنندگان را دوست نمي دارد. [اي محمّد] بگو: چه كسي زينتهاي الهي را كه براي بندگانش آفريده است و همچنين مواهب و روزيهاي پاكيه را تحريم کرده است؟ بگو: اين چيزهاي پاكيه را براي افراد باايمان در اين جهان آفريده است. [اما] در روز قيامت اينها همه در اختيار مؤمنان قرار مي گيرد. اين چنين آيات [خود را درباره احكام حلال و حرام] براي كساني توضيح و تشریح مي كنيم كه آگاهند و مي فهمند).

آيات قرآن كريم در مورد آفرينش
آدم عليه السلام

الله متعال می فرماید:

{وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ

هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ. وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ. فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ} [البقرة: 30-39]

(زمانی [را یاد آوری کن] که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم. آنها گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی می‌ورزد و خون‌ها خواهد ریخت، و حال آن که ما [پیوسته] به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. سپس به آدم نام‌های همه [اشیاء] را آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید اسامی اینها را برشمارید. فرشتگان گفتند: منزهی تو، ما چیزی جز آنچه به ما

آموخته‌ای نمی‌دانیم، تو دانا و حکیمی. فرمود: ای آدم، آنان را از نام‌های پدیده‌ها آگاه کن. هنگامی که آدم فرشتگان را آگاه کرد، خداوند فرمود: به شما نگفتم که من غیب [و راز] آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و از آنچه شما آشکار می‌کنید یا پنهان می‌داشتید، نیز آگاهم؟ هنگامی [را یادآوری کن] که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و از زمرة کافران شد. و گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از [نعمت‌های فراوان و گوارای] آن، هرچه و هر کجا که می‌خواهید، خوش و آسوده بخورید و لیکن نزدیک این درخت نشوید و از آن نخورید. زیرا [اگر چنین کنید] از ستمگران خواهید شد. اما شیطان باعث لغزش آنان شد و ایشان را از آنچه در آن بودند خارج ساخت و [در این هنگام] به آنان گفتیم: همگی [به زمین] فرود آید، در حالی که بعضی دشمن بعضی خواهید بود، و برای شما تا مدتی در زمین جا و قرارگاه و بهره‌گیری است. سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت داشت [و با گفتن آنها توبه کرد] و خداوند توبه او را پذیرفت. خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان

است. گفتیم: همگی از آنجا [به زمین] فرود آید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد. و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند [و نادیده گیرند] اهل دوزخاند و همیشه در آنجا خواهند ماند).

{إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ}

[آل عمران: 59]

(مسأله [آفرینش] عیسی برای الله، همچون مسأله [آفرینش] آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس به او گفت: پدید آی! و [بی درنگ] پدید آمد).

{يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا} [النساء: 1]

(ای مردمان! از پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و [سپس] همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی [بر روی زمین] منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این که

پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید [و صله رحم را نادیده گیرید]، بی‌گمان خداوند مراقب شما است).

{يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ} [الحجرات:13]

(ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی [به نام آدم و حواء] آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و باخبر است).

{هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ} [الأعراف:189]

(او آن کسی است که شما را از یک جنس آفرید، و همسران شما را از جنس شما ساخت تا شوهران در کنار همسران بیاسایند. ولی [بسیار اتفاق می‌افتد که] هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می‌کنند، همسران بار سبکی [به نام جنین] برمی‌دارند و به آسانی با آن روزگار را به سر می‌برند. اما هنگامی که بار آنان سنگین می‌شود، شوهران و همسران

خدای خود را فریاد می‌دارند و می‌گویند: اگر
فرزند سالم و شایسته‌ای به ما عطاء فرماید
از زمرة سپاسگزاران خواهیم بود).

{وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي
مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ
مِنَ الصَّاغِرِينَ. قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ. قَالَ فَبِمَا
أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا تَجِدُنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ
وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا
مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ. وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ
الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. فَوَسَّوَسَ
لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ
هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ. وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ
النَّاصِحِينَ. فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِحُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ
عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ
الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ. لَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ
الْحَاسِرِينَ. قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى
حِينٍ. قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ} [الأعراف: 11-25]

([آدم، پدر نخستین] شما را آفریدیم و سپس
صورتگري کردیم. بعد از آن به فرشتگان [و از
جمله ابليس که در صف آنان قرار داشت، ولي
از ایشان نبود] گفتیم: براي آدم سجده. پس

سجده کردند مگر ابلیس که سجده نکرد. [خداوند به او] گفت: چه چیز تو را بازداشت از این که سجده کنی، وقتی که من به تو دستور دادم؟ ابلیس گفت: من از او بهترم. چون مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. [خداوند به او] گفت: پس از این فرود آی! تو را نرسد که در اینجا تکبر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمرة خوارشوندگانی. ابلیس گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که برانگیخته می‌گردند. الله تبارک و تعالی فرمود: تو از زمرة مهلت یافتگانی. ابلیس گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم. سپس از پیش رو و از طرف راست و از طرف چپ [و از هر جهت که بتوانم] به سراغ ایشان می‌روم و [گمراه‌شان می‌سازم و از راه حق منحرف‌شان می‌نمایم. تا بدانجا که] بیشتر آنان را [مؤمن به خود و] سپاسگزار نخواهی یافت. خداوند فرمود: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این [جایگاه قدس و قدسیان] بیرون رو. سوگند می‌خورم، دورخ را از تو و از همه کسانی پر می‌سازم که از تو پیروی کنند. ای آدم، تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید [بگردید

و از نعمتهای آن] بخورید، ولی به این درخت، نزدیک نشوید [و از آن نخورید، که اگر چنین کنید] از زمرة ستمکاران خواهید شد. سپس ابلیس آنان را وسوسه کرد تا عورات پنهان آنان را بدیشان بنماید، و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است مگر بدان خاطر که [اگر از این درخت بخورید] دو فرشته می‌شوید، و یا اینکه از زمرة جاویدانان خواهید شد. و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب [به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت] کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش را بدیدند، و [برای پوشاندن شرمگاه‌های خود] شروع به جمع‌آوری برگ‌های [درختان] بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان [به سرزنش ایشان پرداخت و خطاکاری آنان را متذکر شد و] فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که ابلیس دشمن آشکارتان است. آدم و حوا گفتند: پروردگارا! ما [با نافرمانی از تو] بر خویشان ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود. الله تعالی

فرمود: [از این جایگاه والا] پایین روید. برخی دشمن برخی خواهید بود؛ در زمین تا روزگاری استقرار خواهید داشت و [از نعمتهای آن] بهره‌مند خواهید شد. الله جل‌جلاله گفت: در زمین [تولید نسل می‌کنید و] زندگی به‌سر می‌برید و در آن می‌میرید [و دفن می‌شوید] و از آن [هنگام رستاخیز زنده می‌گردید و] بیرون می‌آیید).

{ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى } [طه: 55]

(ما شما را از زمین آفریده‌ایم، و بدان باز می‌گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم).

{ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ إِلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ. وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ. لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ

مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّفْسُومٌ} [الحجر: 26-44]

(و ما انسان را از گِل خشکیده فراهم آمده از گِل تیره شده گندیده‌ای بیافریدیم. و جنّ را پیش از آن از آتش سرپا شعله بیافریدیم. [ای پیغمبر! بیان کن] آن زمان را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من از گِل خشکیده سیاه شده گندیده‌ای انسانی را می‌آفرینم. پس آن‌گاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش به سجده افتید. فرشتگان همه جملگی سجده کردند. مگر ابلیس که خودداری کرد [و خویشتن را بزرگتر از آن دید] که از زمرة سجده‌کنندگان باشد. [الله تعالی به او] گفت: ای ابلیس! تو را چه شده است که همراه سجده‌کنندگان سجده نکردی؟ گفت: شایسته من نیست که برای انسانی سجده برم که او را از گِل خشکیده حاصل از گِل تیره گندیده‌ای آفریده‌ای. [الله تعالی] گفت: [چون از فرمان من سرپیچی کردی] پس از بهشت بیرون شو، چرا که تو [از رحمت من] مطرود [و از منزلت کرامت رانده] هستی. و تا روز جزا بر تو نفرین باد. گفت: پروردگارا! اکنون که چنین است

مرا تا روزی مهلت ده که در آن [مردمان، بعد
 از مرگشان مجدداً] زنده می‌گردند. فرمود: هم
 اینک تو از مهلت یافتگانی. تا روزی که زمان
 [فرا رسیدن] آن [در پیش خدا] معلوم است.
 گفت: پروردگارا! به سبب این که [به خاطر
 این انسان] مرا گمراه ساختی، [معاصی و
 اعمال زشت را] در زمین برای‌شان می‌آرایم و
 جملگی آنان را گمراه می‌نمایم. مگر بندگان
 برگزیده و پاکیزه تو از ایشان. فرمود: این
 [خلوص بندگان راستین] طریقه درستی است که
 دقیقاً راه به سوی من دارد. بی‌گمان تو هیچ
 گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری، مگر
 آن گمراهانی که به دنبال تو راه بیفتند. و
 حتماً دوزخ میعادگاه جملگی آنان است. دوزخ
 دارای هفت در است و هر دری بخش خاص و
 ویژه‌ای از آنان دارد [که از آن به دوزخ
 درمی‌آیند و متناسب با اعمال زشت و پلشت
 ایشان است].

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ
 طِينًا. قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ أُوْحَرِّنَ إِلَيْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ
 إِلَّا قَلِيلًا. قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا. وَاسْتَفْزِرُوا
 مِنْ اسْتَطْعَتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ

وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ
سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا { [الإسراء: 61-65]

(زمانی [را یادآور شو] که ما به فرشتگان
گفتیم: برای آدم کرنش کنید. فرشتگان جملگی
کرنش کردند مگر ابلیس. گفت: آیا برای کسی
کرنش کنم که او را از گِل آفریده‌ای؟ شیطان
گفت: به من بگو که آیا این همان کسی است که
او را بر من ترجیح و گرامی داشته‌ای؟! اگر
مرا تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او
را همگی جز اندکی [با گمراهی] نابود
می‌گردانم. الله تعالی فرمود: برو! [تا روز
قیامت به تو مهلت داده می‌شود و هرچه
می‌خواهی بکن. فرزندان آدم از عقل و اراده
برخوردارند] کسانی از ایشان که از تو پیروی
کنند، دوزخ سزای شما [ابلیس و آنان] است و
سزای فراوان و بی‌نقصانی است. و بترسان و
خوار گردان با ندای [دعوت به معصیت و
وسوسه] خود هرکسی از ایشان را که توانستی،
و لشکر سواره و پیاده خود را بر سرشان
بشوران و بتازان. و در اموال آنان [با
تشویق و تحریکشان برای کسب آن از حرام و
صرف آن در حرام] و در اولاد ایشان [با

فریب‌دادن اولیاء و رهنمود فرزندان‌شان به کفر و فساد در پرتو تربیت نادرست‌شان] شرکت جوی، و آنان را وعده بده [و بفریب]، و وعده شیطان به مردمان جز نیرنگ و فریب نیست. بی‌گمان سلطه‌ای بر بندگان [مخلص و مؤمن] من نخواهی داشت، و همین کافی است که [ایشان در پناه الله قرار دارند و] پروردگارت حافظ و پشتیبان [این چنین بندگان] است.

{وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَسَخِدُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا}
[الكهف:50]

[ای پیغمبر! آغاز آفرینش مردمان را برایشان بیان کن] آن‌گاه را که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. آنان جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد. آیا او و فرزندان‌ش را با وجود این که ایشان دشمنان شمااند، به جای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید؟! ستمکاران چه عوض بدی دارند!].

{وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا} [طه:115]
(در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم [که از میوه درخت ممنوع نخورد]. اما او ترك

فرمان کرد و [از آن خورد، و در او ایل کار]
از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده
نکردیم).

{قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ. أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ. مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ. إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ. إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ. قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ. وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّنَهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ. لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ. قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ. إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ} [ص: 67-88]

(بگو: [آنچه من شما را به وسیله] آن [بیم
میدهیم که قرآن بزرگوار است] خبر سترگی است.
شما [بر اثر غفلت] از آن رو گردانید. من از
ملا اعلی [و فرشتگان عالم بالا] هنگامی که
[درباره آفرینش آدم] گفتگو میکردند، خبر
ندارم. [تنها چیزی که در این زمینه میدانم
آن مقداری است که از طریق وحی به من رسیده
است و بس]. به من هم وحی نمیشود مگر بدان
خاطر که [پیغمبر خدایم و] بیم دهنده

[مردمان از عذاب خدا و] بیانگر [اوامر و
نواهی الهی] می‌باشم. وقتی پروردگارت به
فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم.
هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته
و پیراسته کردم، و از روح متعلق به خود در
او دمیدم، در برابرش سجده کنید. پس همه
فرشتگان جملگی سجده کردند. جز ابلیس که
تکبر ورزید، و از کافران گردید. الله تعالی
فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را بازداشت از
این که سجده کنی برای چیزی که من آن را
مستقیماً با قدرت خود آفریده‌ام؟ آیا تکبر
ورزیده‌ای یا اصلاً از متکبران بوده‌ای؟ گفت:
من بهتر از او هستم. تو مرا از آتش
آفریده‌ای و وی را از گل. گفت: از میان آن
[جماعتی ملاً اعلی و فرشتگان عالم بالا] بیرون
شو، چرا که تو مطرود [از رحمت ما] و رانده
شده [از میان فرشتگان] هستی. قطعاً نفرین من
تا روز جزا بر تو خواهد بود. ابلیس گفت:
پروردگارا! پس تا روزی مرا مهلت بده و
نمیران که مردمان دوباره زنده می‌گردند. الله
تعالی فرمود: تو از مهلت‌داده شدگانی. تا
روز زمان معین [که پایان عمر جهان و سرآغاز
قیامت است]. گفت: به عزت و عظمت سوگند که

همه آنان را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان
مخلص تو از ایشان را [که بر آنان سلطه و
قدرتی ندارم]. الله تعالی فرمود: به حق سوگند،
و حق می‌گویم. هر آینه دوزخ را هم از تو و
هم از کسانی که از تو پیروی کنند پر و
لبریز می‌سازم. [ای پیغمبر!] بگو: من از شما
در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ
پاداشی نمی‌طلبم، و از زمرة مدعیان [دروغین
نبوت هم] نیستم [و آنچه می‌گویم ساختگی
نبوده و از پیش خود به هم نمی‌بافم]. این
قرآن، چیزی جز پند و اندرز جهانیان [و مایة
بیداری جملگی ایشان] نمی‌باشد. و خبر آن را
بعد از مدت زمانی خواهید دانست [و به زودی
صدق وعد و وعید و راستی اخبار و گفتار قرآن
را هم در این جهان و هم در آن جهان خواهید
دید].

آیا آدم علیه السلام نبی و رسول
بود؟

اهداف علمی که امید است از تدریس این موضوع به
دست آید:

- 1- فرق بین نبی و رسول را بداند.
- 2- این موضوع را مناقشه کند که آدم
علیه السلام نبی بود یا رسول.

محتوای علمی:

شاید در جریان درس برای دانش آموز این سؤال پیش آید که آیا آدم علیه السلام پیامبر بود؟ در جواب باید گفت: بله، در این مورد هیچ اختلافی وجود ندارد. درست است که قرآن کریم نبوت آدم علیه السلام را مانند سایر انبیاء از جمله نوح، ابراهیم، یونس و موسی علیهم السلام به صراحت بیان نکرده است. ولی این مطلب به صراحت در قرآن کریم آمده است که الله متعال آدم علیه السلام را به طور مستقیم و بدون واسطه مخاطب قرار داده است، و خطاب مستقیم الهی یکی از انواع وحی می باشد. چنانچه الله متعال می فرماید:

{وَمَا كَانَ لَبَشْرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا

فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ} [الشوری: 51]

(هیچ انسانی را نسزد که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی یا از پس پرده ای [از موانع طبیعی] و یا این که خداوند قاصدی

[فرشته‌ای] را بفرستد و او به فرمان
آفریدگار آنچه را که خدا می‌خواهد [به
پیغمبران] وحی کند او بلند مرتبه و حکیم
است).

الله متعال در این خطاب آدم علیه السلام
را مکلف به پیروی از هدایتی نموده
که از سوی الله متعال برای او فرزندانش
نازل می‌گردد.

{ قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ
هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى } [طه: 123-124]

(الله تعالی دستور داد: هر دو گروه شما با
هم [ای آدم و حواء و ابلیس!] از بهشت فرو
آیید [و در زمین ساکن شوید، و در آنجا]
برخی [از فرزندان‌تان] دشمن برخی دیگر
خواهند شد، و هرگاه هدایت و رهنمود من برای
شما آمد، هرکه از هدایت و رهنمودم پیروی
کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد. و هرکه از
یاد من روی بگرداند، زندگی تنگ [و سخت و
گرفته‌ای] خواهد داشت؛ و روز رستاخیز او را
نابینا حشر می‌نماییم).
همچنان احادیثی وجود دارد که

صراحتاً به نبوت آدم علیه السلام اشاره می‌نماید؛ چنانچه امام احمد در مسندش از ابوذر رضی الله عنه روایت می‌کند:

«قُلْتُ فَأَيُّ الْأَنْبِيَاءِ كَانَ أَوَّلَ قَالَ آدَمُ قُلْتُ أَوْ نَبِيِّ كَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَبِيُّ مُكَلَّمٍ قُلْتُ فَكَمْ الْمُرْسَلُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ثَلَاثٌ مِائَةً وَخَمْسَةَ عَشَرَ جَمًّا غَيْرًا»¹.

(گفتم اولین پیامبر کی بود؟ فرمود: آدم. گفتم آیا او نبی بود؟ فرمود بلی نبی بود که با او سخن گفته شده بود. گفتم یا رسول الله تعداد انبیاء چند است؟ فرمود: سیصدوپانزده نفر، تعدادشان زیاد بود).

و در روایت ترمذی از ابو سعید خدری رضی الله عنه چنین نقل شده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَيَدِي لِيَوْمِ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَمَا مِنْ نَبِيِّ يَوْمَئِذٍ آدَمَ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لَوَائِي وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ»².

(رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: من در روز قیامت سردار فرزندان آدم هستم، - فخر فروشی نمی‌کنم - بیرق حمد را به دست دارم، - فخر فروشی نمی‌کنم - در آن روز (قیامت) تمام

1- مسند امام احمد.

2- سنن ترمذی.

انبیاء از آدم و دیگران در زیر لوای من می‌باشند و من اولین کسی هستم که زمین برایم شق می‌شود).

اما در این مورد که آیا آدم علیه‌السلام رسول بود یا نبود، بین علماء اختلاف نظر وجود دارد.

جمهور علما به این نظراند که رسالت از عهد نوح علیه‌السلام آغاز شده است و به این آیت استدلال می‌نمایند:

{شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ

إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ} [الشورى: 13]

(خداوند آیینی را برای شما [مؤمنان] بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم [به همه آنان سفارش کرده ایم که اصول دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید).

همچنان در حدیث شفاعت می‌خوانیم:

«أَنْتُمْ نُوحًا فَإِنَّهُ أَوَّلُ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ»¹.

1- صحیح البخاری.

(نزد نوح بروید که او اولین رسول بود که
الله متعال او را برای هدایت اهل زمین برگزیده
بود).

در حدیث دیگری آمده است:

«أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: أول نبي أرسل نوح عليه السلام»¹.

(رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: اولین
رسولی که برگزیده شد نوح علیه السلام بود).

فرق میان رسول و نبی:

در بیان فرق بین نبی و رسول علما
می‌گویند: رسول کسی است که الله متعال
برایش شریعت جدید داده و او را
مأمور به تبلیغ آن نموده است و نبی
کسی است که برایش شریعت جدید وحی
شده است ولی مکلف به تبلیغ آن نیست.
اکثر طلاب علم این تعریف را از نبی
و رسول حفظ دارند.

ولی با اندکی تأمل درک می‌کنیم که
این تعریف دقیق نیست، چون وظیفه نبی
را مهمل قرار داده و معلوماتی را که
برای او وحی شده است زخیره‌ای می‌داند

1- تفسیر ابن ابی حاتم.

که در سینه او محفوظ است و هیچ کس از آن مستفید نمی‌گردد؛ در چنین صورتی این سؤال پیش می‌آید که اگر پیغمبر به تبلیغ آنچه بر او وحی شده مکلف نگردد، وظیفه پیامبری او چیست؟!

علاوه بر این از صفات حتمی و لازمی انبیاء و پیامبران، هوشیاری و صداقت و رعایت امانت در تبلیغ دین می‌باشد. بناءً سخن درست در این مورد این است که وظیفه اندرز و بشارت به صورت یکسان هم به نبی سپرده شده است و هم به رسول. اما در مورد فرقی که بین نبی و رسول وجود دارد، چنانچه در آیه کریمه {وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ} [الحج: 52] آمده است و نبی بر رسول عطف شده است و عطف نیز تقاضای مغایرت بین معطوف و معطوف علیه را دارد، بهترین سخن همان است که آلوسی آن را در تفسیرش ذکر نموده است. وی می‌گوید:

«یراد بالرسول من بعث بشرع جدید وبالنبی من بعث لتقریر شرع من قبله».¹

(مراد از رسول کسی است که همراه با شریعت جدید مبعوث شده است و منظور از نبی کسی است که به خاطر تأیید و تبلیغ شریعت پیامبر قبلی مبعوث شده است).

یعنی رسول آن است که همراه با شریعت جدید و احکام و قوانین مفصل به سوی انسان‌ها فرستاده شده باشد، و شریعتی را به مفهومی که در آیه ذیل یاد شده است با خود آورده باشد:

{شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى} [الشوری: 13]

(خداوند آیینی را برای شما [مؤمنان] بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم).

اما نبی پیامبری است که شریعت جدیدی با خود نیاورده است، بلکه دعوت خود را بر اساس شریعت قبلی ادامه می‌دهد؛ و یا به صورت مجمل به اصول ایمان به الله، التزام به اخلاق پاکیزه و مانند اینها دعوت نموده است، ولی دعوت او شریعت و احکام جدید شرعی را در بر ندارد.

برخی از دلایل این که نبی باید نقش خود را در دعوت به سوی آنچه برایش وحی شده ادا کند قرار ذیل است:

1- الله تعالی می‌فرماید:

{كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ} [البقرة: 213]

(مردمان [در آغاز] يك دسته بودند. پس خداوند پیغمبران را برانگیخت تا [مردمان را به بهشت و دوزخ] بشارت دهند و بترسانند).

این آیت انبیاء را به صفت بشارت‌دهنده و انذارکننده توصیف می‌کند و در این که بشارت و انذار وظیفه و مسؤولیت پیامبر است هیچ اختلافی وجود ندارد. چنانچه الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

{رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ} [النساء: 165]

(ما پیغمبران را فرستادیم تا [مؤمنان را به ثواب] مژده‌رسان، و [کافران را به عقاب] بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند).

2- الله متعال وظیفه انبیاء بنی

اسرائیل را در مورد تورات چنین بیان می‌کند:

{إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا الَّذِينَ اسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا
وَالرَّبَّانِيُونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ} [المائدة:44]
(ما تورات را [بر موسی] نازل کردیم که در
آن رهنمودی [به سوی حق] و نوری [زداینده
تاریکی‌های جهل و نادانی، و پرتوانداز بر
احکام الهی] بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان
خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و
نیز خداپرستان و دانشمندان بدان حکم
می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا
بودند).

3- همچنان در آیتی که فرق میان نبی
و رسول را بیان می‌کند آمده است:
{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ} [الحج:52]
(ما پیش از تو رسولی و نبیی را
نفرستاده ایم).

این آیه نیز به صراحت می‌گوید که الله
تبارک و تعالی همان‌گونه که رسولان را
مبعوث نموده به همان صورت انبیاء را
نیز فرستاده است.

4- رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید:
«إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ مَا

يَعْلَمُهُ لَهُمْ وَيُنذِرُهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ»¹.

(هیچ پیامبری قبل از من نیامده است مگر اینکه بر او لازم بود تا امت خود را به همه کارهای خیری که آن را می‌دانست رهنمایی کند و از همه کارهای بدی که می‌دانست بیم دهد). اما وحی نمودن شریعت و نرساندن آن به مردم و محروم داشتن انسان‌ها از آن امری کاملاً برخلاف مقضی نبوت بوده و زیر عنوان کتمان آیات الهی داخل می‌گردد، و انبیاء علیهم السلام از این کار منزّه‌اند.

آیا آدم علیه السلام اولین مخلوق از جنس بشر بود؟

ظاهر نصوص قرآن کریم چنین افاده می‌کند که آدم علیه السلام اولین شخص از نسل بشری بوده است؛ این افاده از نکات ذیل به وضاحت دانسته می‌شود:

1- نسبت بشر همیشه به پدرشان آدم علیه السلام می‌شود و قرآن کریم در اکثر

1- صحیح مسلم عن عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما.

جاها انسان‌ها را با ندای «یا بنی آدم» مخاطب قرار می‌دهد و معلوم است که پدرشان آدم علیه‌السلام است. الله متعال ملایکه را مخاطب قرار داده می‌فرماید:

{إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ} [ص:71]

(وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم).

و این خطاب در حقیقت از آغاز خلقت موجود جدیدی در زمین خبر می‌دهد. چنانچه در سوره بقره می‌فرماید:

{وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً} [البقرة:30]

(زمانی [را یادآوری کن] که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم).

این موجود جدید که از گل آفریده شد، آغاز ظهور بشر در زمین بود و این واقعه فقط در مورد آدم رخ داده است و نسل او از طریق ازدواج میان مرد و زن تداوم یافته است.

{الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ

سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ.} [السجدة:7-8]

(آن کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید، و آفرینش انسان [اَوَّل] را از گل نمود. سپس خداوند ذرّیه او را از عَصَاة آّب [به ظاهر] ضعیف و ناچیزی [به نام منی] آفرید).

2- در حدیث مشهوری که در مورد شفاعت روایت شده است، بیان گردیده که آدم علیه السلام پدر بشر است و این خصوصیت فقط منحصر به آدم علیه السلام می‌باشد.

امام بخاری و مسلم روایت می‌کنند که وقتی در میدان حشر انسان‌ها با مشکلات جانفرسا مواجه می‌شوند، یکی به دیگری می‌گوید:

«اَتُّوا آدَمَ. فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ...»¹

(نزد پدرتان آدم علیه السلام بروید، پس نزد او رفته می‌گویند: ای آدم تو پدر تمام بشریت هستی، الله متعال تو را به ید خود آفرید و در وجود تو از روح خود دمید، فرشتگان را امر

1- صحیح مسلم.

کرد تا به تو سجده کنند، آیا از ما در نزد پروردگارت شفاعت می‌کنی...).

بنابر این ادعای بعضی از نویسندگان در مورد موجودیت آدم‌های دیگری از جنس بشری که قبل از آدم علیه السلام در روی زمین زیسته‌اند، نادرست می‌باشد؛ چنانچه استاذ عقیف طباره در کتابش «مع الأنبياء في القرآن» نوشته است «آدم اولین کسی نیست که در زمین سکونت داشته است». همچنان استاذ عبدالوهاب نجار در کتابش «قصص الأنبياء» می‌نویسد که در زمانه‌های خیلی دور و در عصر حاضر کسانی هستند که ادعا می‌کنند تمدن سرزمین آنها خیلی قدیمی‌تر از خلقت آدم بوده است مانند اهل هند و غیره، و بر موجودیت آدم‌های دیگری قبل از آدم علیه السلام به شعر ابوالعلاء معری استدلال کرده‌اند که می‌گوید:

جائز أن يكون آدم هذا قبله آدم على إثر آدم

(جایز است که قبل از آدم علیه السلام آدم‌های دیگری نیز در روی زمین زندگی

کرده باشند).

امام فخر الدین رازی در تفسیرش از امام محمد بن علی باقر نقل می‌کند که وی می‌گفت: قبل از آدمی که پدر ما است، بیش از هزار آدم دیگر گذشته است. امام فخر رازی به دنبال این نقل قول سخنانی دارد که از خلال آن موافقت وی با این نظر فهمیده می‌شود؛ او می‌گوید: «موجودیت انسان‌هایی قبل از پدر ما آدم علیه‌السلام در حادث بودن جهان هیچ تغییری وارد نمی‌کند، زیرا موضوع هر طور باشد باید بالآخره به انسان اول منتهی گردد؛ اما این‌که انسان اول همان پدر ما آدم علیه‌السلام است یا کسی دیگر، باید در این مورد به شنیدن و روایت اعتماد کرد».¹

اما باید گفت که این اقوال همه مبتنی بر گمان‌ها بوده و هیچ دلیلی

1- تفسیر الرازی؛ ج 5، ص 267، طبع دوم،

سال 1324، تفسیر آیات سورة فجر.

برای اثبات آن وجود ندارد و چنانچه استاذ بهی الخولی می‌گوید: «اینها اجتهادهایی است که لغزشها از هر طرف آن را احاطه نموده و جز با تأویل کلام الله درست نمی‌شود و هیچ ضرورتی نیز به آن احساس نمی‌گردد. این عمل از نظر بحث علمی کار کسانی است که یقین را ترک کرده به سوی شک می‌روند و از دیدگاه دین کار کسانی است که راه شبهات را در پیش گرفته و دین و آبروی خود را در معرض بدبینی قرار می‌دهند».¹

در حالی که رعایت ادب با کتاب الله و سنت رسول الله تقاضا می‌کند که به آنچه در نصوص تصریح شده است، اکتفا شود و علم آنچه را الله و رسولش بیان نکرده‌اند، به الله متعال واگذار گردد.

خلیفه و خلافت:

1- کتاب آدم علیه السلام ص 124 طبع سوم سال

1394 هـ ق.

قرآن کریم لفظ «خلیفه» را بر پدر
بشریت آدم علیه السلام اطلاق نموده
است.

{وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ
يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا
تَعْلَمُونَ} [البقرة: 30]

(زمانی [را یادآوری کن] که پروردگارت به
فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم.
گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می‌آوری
که فساد می‌کند و تباهی راه می‌اندازد و خون‌ها
خواهد ریخت، و حال آنکه ما [پیوسته] به حمد
و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من
حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید).

و اما در این آیت کلمه «خلیفه» چه
معنایی را افاده می‌کند؟

از ظاهر گفتگوی ملایکه و سؤالی که
مطرح کرده‌اند این نکته معلوم می‌شود
که قبل از آدم، موجود دیگری در زمین
سکونت داشته و دست به فساد و
خونریزی زده است؛ و چنانچه از
روایات بر می‌آید، آنها گروه‌های از

جنیات بودند.

ابن عباس می‌گوید:

«... وقد كان فيها قبل أن يخلق بألفي عام الجن بنو الجان، فأفسدوا في الأرض، وسفكوا الدماء،... فلما أفسدوا في الأرض بعث عليهم جنوداً من الملائكة، فضربوهم حتى ألحقوهم بجزائر البحور».¹

(در زمین دو هزار سال قبل از آنکه آدم علیه‌السلام خلق شود، جن‌ها زندگی داشتند و چون دست به فساد زدند و خونریزی کردند الله متعال لشکری از ملائکه را فرستاد تا آنها را زده و به جزایر دریاها راندند).

سوالی را که ملائکه طرح کرده و گفتند: «آیا کسی را در زمین می‌گماری که در آن فساد و خونریزی می‌نماید» به خاطر فهمیدن و حصول معلومات از حکمت این آفرینش بود. زیرا آنها در مورد عملکرد جن‌ها که قبل از آدم در زمین سکونت داشتند، آگاه بودند. و یا اینکه از روی بصیرت و فطرت پاکی که دارند، درک نمودند که از این

1- المستدرک علی الصحیحین؛ از حاکم

نیشاپوری.

موجود جدید ارتکاب این اعمال توقع می‌رود. الله متعال در جوابشان فرمود: «من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید» یعنی من برتری‌ها و مصلحت‌هایی را در آفرینش این مخلوق جدید می‌دانم که شما نمی‌دانید. این مصلحت‌ها، برتر و بالاتر از آن مفاسدی است که شما ذکر نمودید. من در بین آنها انبیاء و پیامبران را می‌فرستم. در بینشان شهداء، صدیقین، عبادت‌کنندگان، زهاد، اولیاء، علمای باعمل و تواضع‌کنندگانی پیدا می‌شود که از پیامبران پیروی می‌کنند. بعضی‌ها به این نظراند که شاید کلمه خلیفه مفرد «خلایف» باشد که در آیات متعددی وارد شده است.

{ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ} [یونس: 14]

(سپس به دنبال آنان شما را در زمین جانشینان [ایشان و سرنشینان زمین] نموده ایم).

{وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ} [الأنعام: 165]

(و خدا است که شما را جانشینان زمین گردانید).

طبرانی از حسن بصری روایت کرده است که مراد از خلیفه، فرزندان آدم علیه السلام است که یکی بعد از دیگری جانشین پدر می‌شوند و هر نسلی به دنبال نسل دیگر می‌آیند.

بنابراین کلمه «خلیفه» به معنای کسی به کار رفته است که به نیابت از الله متعال حدود الهی را در زمین اقامه نموده احکام او را نافذ می‌کند؛ و شاید همین معنا در خطابی مراد باشد که الله متعال متوجه پیامبرش داود علیه السلام نموده است.

{ يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ } [ص: 26]

(ای داود! ما تو را در زمین نماینده [خود] ساخته‌ایم [و بر جای پیغمبران پیشین نشانده‌ایم] پس در میان مردم به حق داوری کن).

عده‌ای از قبول این فهم خودداری کرده و چنین اعتراض نموده‌اند که خلیفه به کسی گفته می‌شود که جانشین شخص غایب و یا ناتوان گردیده و کارهای او را انجام می‌دهد. و خلافت به این مفهوم در حق الله متعال به هیچ

صورت درست نمی‌آید. زیرا الله متعال همیشه حاضر است و هیچ‌گاه غایب نمی‌شود.

{وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ} [الحديد:4]

(و او در هر کجا که باشید، با شما است).
{مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا} [المجادلة:7]

(هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگویی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است، و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است، و نه کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر این که خدا با ایشان است در هر کجا که باشند [و رازشان را می‌داند]).

کسانی که به این نظراند، شاید این مفهوم را از سخنانی گرفته باشند که ابن خلدون از ابوبکر صدیق رضی الله عنه نقل کرده است. ایشان چون به حیث خلیفه انتخاب شدند، او را خلیفه الله گفتند؛ ولی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این سخن منع کرده و فرمود: من خلیفه الله نیستم بلکه خلیفه رسول الله می‌باشم.

بنابراین اعتراضی که آنها مطرح کرده‌اند به هیچ صورت وارد بوده

نمی‌تواند. زیرا بسیار بعید است که با گفتن خلیفه الله در ذهن فرد مسلمان این معنا خطور کند، بلکه معنای سخن این است که انسان خلیفه الله در نشر توحید و معالم خیر و خوبی و گسترش عدالت در زمین می‌باشد.

اصل موضوع همان است که علامه ابو سعود در تفسیرش می‌نویسد. او می‌گوید: «الله متعال به نایب و خلیفه نیاز ندارد، بلکه تعیین خلیفه به خاطر ناتوانی و قصور انسان‌ها است؛ زیرا در وجود آنها این توانایی و لیاقت وجود ندارد که از فیوضات الهی مستقیماً بهره‌مند شوند لذا این مسؤولیت به تعداد خاصی از آنها سپرده شده است تا توسط آنها هدایات الهی به انسان‌ها برسد».¹

اما اکثر مفسرین هر دو معنا را بدون هیچ مانعی ذکر نموده‌اند. علامه ابو سعود می‌نویسد: «مراد از

1- تفسیر ابو السعود؛ ج 1؛ ص 81-82

آن، خلافت یا نیابت از جانب الله متعال در اجرای احکام و تنفیذ اوامر او در بین مردم و رهنمایی انسان‌ها به سوی خیر و خوبی می‌باشد. و هم ممکن است که به معنای جانشینی کسانی باشد که قبل از آدم علیه‌السلام در زمین زندگی داشتند».¹

امام فخرالدین رازی و امام نسفی و خازن نیز همین مفهوم را در تفاسیرشان ذکر نموده‌اند و خازن بعد از آن‌که هردو قول را نقل کرده است، قول اول را ترجیح داده و می‌نویسد: «صحیح آن است که آدم علیه‌السلام به خاطری به این نام مسما گردید که در زمین به نیابت از الله متعال حدود و قانونش را نافذ می‌کرد».²

مهم این است که، انسان بیهوده و بی‌هدف آفریده نشده است (فتعالی الله الملك الحق) بلکه هدف از آفرینش انسان این است

1- مرجع سابق؛ ص 81

2- تفسیر الخازن؛ ج 1؛ ص: 40

که به حیث خلیفه و نایب الله متعال در زمین حق و عدالت را اقامه نماید، خیر و خوبی را گسترش دهد، و صلاح و تقوا را عام گرداند، و دین الله را با اقامه سنت‌های تشریحی‌اش در سراسر گیتی پخش نماید.

{وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ} [الأنعام: 165]

(خدا است که شما را جانشینان زمین گردانید، و [در استعدادهاي ذاتي و مواهب و اموال] برخی را بر برخی، درجاتي بالاتر برد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. بی‌گمان پروردگارت زود رساننده عقاب [به مخالفان] است و او داراي مغفرت بیکران و رحمت فراوان [در حق پشیمان شوندهگان از گناهان و برگردندگان به آستان الله تعالی] است).

{تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ} [الملك: 1-2]

(بزرگوار و داراي برکات بسيار، آن کسي که فرمانروايي [جهان هستي] از آن او است و او بر هر چيزي کاملاً قادر و توانا است. همان کسي که مرگ و زندگي را پديد آورده است تا

شما را بیازماید کدامتان کارتتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است).

بنابراین انسان باید وظیفه خود را به درستی و جدیت انجام دهد و در برابر این وظیفه خطیر و سرنوشت ساز احساس مسؤولیت کند.

بزرگداشت و تکریم:

بعد از آنکه الله متعال انسان را آفرید و از جانب خود روح را در وجودش دمید، ملائکه را امر کرد تا از این مخلوق جدید با تکریم و تجلیل استقبال نمایند و این تکریم و بزرگداشت الهی در این امر تجلی یافت که ملائکه را به سجده در برابر آدم علیه السلام دستور داد.

{ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ }

[ص: 71-72]

(وقتی [این گفتگو در ملا اعلی و عالم بالا درگرفت] که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم،

و از روح خود در او دمیدم، در برابرش سجده
[بزرگداشت و تکریم] ببرید).

درین دو آیت کریمه سه نکته در
تکریم آدم علیه السلام وارد شده است:

1- او را به بهترین سیما و
کاملترین صورت و زیباترین مظهر
آفرید. چنانچه از کلمه (سویته)
این نکته به وضاحت دانسته
می‌شود.

2- در وجودش از روح خود دمید.

3- ملایکه را امر نمود تا در برابرش
سجده نمایند.

باید تذکر داد که سجده فرشتگان در
برابر آدم علیه السلام به معنای تکریم
و بزرگداشت بود نه سجده عبادت و
پرستش طوری که برخی چنین گمان
نموده‌اند. زیرا سجده عبادت در برابر
هیچ ذاتی به جز الله متعال جایز نیست،
و الله متعال هرگز بندگان را به عبادت
و بندگی دیگران امر نمی‌کند.

این نکته را به خاطر تذکر دادیم که
بعضی از مستشرقان در این مورد

انتقادهایی را متوجه قرآن نموده اند. آنها با اظهار تعجب می‌گویند: باوجود اینکه دین اسلام به شدت و جدیت کامل مسأله توحید را مورد تأکید قرار می‌دهد و هر نوع شرک را نفی نموده و هر سجده‌کننده در برابر غیر الله را کافر می‌داند، چگونه سجده کردن ملایکه در برابر آدم را تأیید نموده است؟!

آنها فراموش کرده‌اند که سجده کردن فرشته‌ها در برابر آدم علیه السلام در حقیقت، به‌جا آوردن امر الله متعال و اظهار تقدیس و تعظیم قدرت الهی بوده که در وجود این موجود جدید ظاهر گردیده است. به همین دلیل وقتی شیطان از قبول امر الله متعال ابراء ورزیده و در برابر آدم علیه السلام سجده نکرد، به لعنت ابدی گرفتار شد.

{قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ. وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ} [الحجر: 32-35]

([الله تبارک و تعالی به او] گفت: ای ابلیس! تو را چه شده است که همراه سجده‌کنندگان سجده

نبردی؟ گفت: شایسته من نیست که برای انسانی سجده برم که او را از گِل خشکیده حاصل از گِل تیره گندیده‌ای آفریده‌ای. [الله تعالی] فرمود: [چون از فرمان من سرپیچی کردی] پس از بهشت بیرون شو، چرا که تو [از رحمت من] مطرود [و از منزلت کرامت رانده] هستی. و تا روز جزا بر تو نفرین باد).

بنابراین سجده‌ای که در برابر آدم علیه‌السلام صورت گرفت، برای عبادت نبود بلکه به خاطر تکریم و استقبال از آدم علیه‌السلام بود.

بعضی از مفسران به این نظراند که منظور از سجده در این آیت همان سجده معروف در اسلام یعنی گذاشتن پیشانی بر زمین نیست. بلکه به معنای فرود آوردن سر است که به خاطر تکریم و احترام به آدم علیه‌السلام صورت گرفت.

امام قرطبی می‌فرماید: «عده‌ای گفته‌اند که سجده ملایکه مانند سجده معروف نماز نیست، بلکه منظور از آن سجده لغوی است که به شکل اظهار

تعظیم و تذلل در برابر آدم
علیه السلام صورت گرفت و مقصد از آن
اعتراف به فضیلت و برتری آدم
علیه السلام بود».¹

استاذ عقاد می‌گوید: «معنای این
کلمه در زبان عربی معروف بود و قبل
از آنکه مردم به نماز آشنا شوند
معنای سجده را می‌دانستند. آنها این
کلمه را به معنای غیر از عبادت نیز
به کار می‌بردند. چنانچه می‌گفتند:
سجدت: یعنی چشمانش پایین افتاد.
أسجد عینیه: چشمان خود را به زیر
انداخت.

سجدت النخلة: یعنی درخت خرما مایل و کج
شد.

سجد له: سرخود را به علامت تعظیم پایین
کرد.

سجد لعظیم: در برابر شخص بزرگ تواضع و
احترام نمود.

بنابراین معانی، سجدة ملائکه در

1- تفسیر قرطبی؛ ج 1؛ ص: 273

برابر آدم علیه السلام هیچ تناقضی با توحید الله متعال ندارد. زیرا سجده در اینجا به معنای تعظیم می‌باشد.¹ در قرآن کریم مثال‌های زیادی وجود دارد که سجده به معنای لغوی آن به‌کار رفته است و مفاهیمی چون خضوع و انقیاد را افاده می‌کند. از جمله:

{وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ} [الرحمن:6]

(و گیاه و درخت همواره [برای او] سجده می‌کنند).

{وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ} [النحل:49]

(آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین جنبنده وجود دارد، خدای را سجده می‌برند و کرنش می‌کنند، و فرشتگان نیز الله را سجده می‌برند و تکبر نمی‌ورزند).

و از زبان یوسف علیه السلام چنین نقل می‌کند:

{إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ} [يوسف:4]

1- حقائق الاسلام؛ ص: 279 طبع: دار الهلال.

([ای پیغمبر! به یاد دار] آنگاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و همچنین خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند).

{أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ}
[الحج:18]

(آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه کسانی که در زمین هستند، و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان، برای خدا سجده می‌برند [و به تسبیح و تقدیس او مشغول و سرگرم‌اند؟] و بسیاری از مردمان هم [غافل بوده و برای خدا سجده نمی‌برند و] عذاب ایشان حتمی است).

پس سجده معانی دیگری نیز دارد و به اشکال دیگری غیر از سجده نماز هم صورت می‌گیرد، و سجده ملایکه در برابر آدم علیه السلام را می‌توان به همان معانی حمل نمود.

اما من همان معنای اولی را ترجیح می‌دهم چرا که از ظاهر امر در عبارت

«فقعوا» چنین فهمیده می‌شود که از ملائکه خواسته شده تا در برابر الله متعال به سجده افتاده و به خاطر تعظیم و استقبال از آدم علیه السلام بر زمین سجده بگذارند.

سجده کردن در برابر آدم علیه السلام نمایانگر تکریم و تعظیم در برابر او بوده است؛ و تعظیم در برابر وی در حقیقت تکریم بنی نوع انسان بوده که تنها به شکل سجود ملائکه ظاهر نشده، بلکه به اشکال دیگر هم صورت گرفته است؛ از جمله:

1- الله متعال آدم علیه السلام را در آفرینش مکرم داشته و او را به بهترین شکل و زیباترین اندام آفریده است.

{لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ} [التين:4]

(ما انسان را [از نظر جسم و روح] در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده ایم).

2- آنچه را در بین زمین و آسمان قرار دارد برایش مسخر نموده و او را برتری بخشیده است.

{وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ} [الجاثية:13]

و آنچه که در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه خود، مسخر شما ساخته است).
است).

3- او را از نعمت علم برخوردار ساخته و از اسرار معرفت آگاهش نموده است تا در ادای مسؤولیت‌ها و مکلفیت‌های شرعی خود از آن استفاده نماید:

{وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ} [البقرة: 31-32]

(سپس به آدم نام‌های [اشیاء و خواصّ و اسرار چیزهایی را که نوع انسان از لحاظ پیشرفت مادی و معنوی آمادگی فراگیری آنها را داشت، به دل او الهام کرد و بدو] همه را آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید [و خود را برای امر جانشینی از انسان بایسته‌تر می‌بینید] اسامی [و خواصّ و اسرار] اینها را برشمارید. فرشتگان گفتند: منزهی تو، ما چیزی جز آنچه به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم، تو دانا و حکیمی).

4- او را با بخشیدن نیروی عقل مکرم

داشت تا حقایق اشیاء را درک نموده و اسرار کاینات را کشف نماید.

5- وی را با صفاتی سرفراز ساخت که در اصل از فیض صفات ربوبیت او تعالی می‌باشد. یعنی او را شنوا، بینا و صاحب علم و قدرت گردانید.

اسلام آمد تا کرامت و بزرگی انسان را به این وضاحت اعلان نموده و در برابر او آفاق وسیعی از امید و آرزو را بگشاید و به او اطمینان و اعتماد به نفس را عطا کند.

بناءً این تکریم و بزرگداشت اسلامی از هیچ نظر با آن نظریات تنگ و تاریکی که انسان را از دید فلسفه‌های مأیوس‌کننده می‌نگرد و او را بدبخت‌ترین و ناامیدترین حیوان روی زمین معرفی می‌کند قابل مقایسه نیست؛ چنانچه چارتر می‌گوید: انسان چیزی جز حشرهٔ حقیر و کرمی کثیف نیست که در میان کثافتدانی دنیا دست و پا می‌زند.

نیچه می‌گفت: انسان میمونی است که

خدا او را به خاطر تفریح و سرگرمی خود آفرید تا به این ترتیب از کسالتی که از حیات ابدی عاید حالش شده است اندکی بکاهد.¹

با مقایسه چنین نظراتی به عمق حق‌پوشی و تجاوز مستشرق اطریشی «ج. ا. جرونباوم» پی می‌بریم، آنجا که در کتابش «تمدن اسلامی» می‌گوید: «اسلام از همان ابتداء کم‌ترین کرامت و منزلتی به انسان قایل نبوده است و به خاطر اقناع وی از ناچیز بودن و اهانت اصل جسدی او یادآور می‌شود».²

این سخن چنانچه مشاهده نمودیم، چیزی جز افتراء محض و دروغ بی‌بنیاد نیست، زیرا دیدیم که انسان در هیچ مکتب فکری و دیدگاهی دیگر از آن احترامی برخوردار نشده است که اسلام برایش قایل است.

و اما اینکه اسلام اصل ماده خلقت

1- مع الأنبياء في القرآن الكريم؛ از عفيف عبدالفتاح طباره.

2- مرجع قبلی.

انسان را بیان نموده و ابتدای او را از گل و نسل او را از آب «منی» معرفی می‌کند، در حقیقت تأیید واقعیتی است که هیچکس آن را انکار نکرده و تحقیقات علمی صحت آن را به صورت قطعی ثابت نموده است، به گونه‌ای که اگر اجزاء وجود انسان را در لابراتواری مورد تجزیه قرار دهیم، به همان موادی تجزیه می‌شود که خاک روی زمین از آن تشکیل یافته است، مانند هیدروجن، کلسیم، پتاشیم، کاربن و غیره... و زمانی که انسان بعد از وفات در زمین دفن می‌گردد، وجودش بعد از مدتی به همان مواد اولیه روی زمین تبدیل می‌گردد.

زمانی که اسلام انسان را متوجه اصل خلقتش می‌گرداند، هدفش یادآوری ضعیف واقعی او است، تا از حدود خود تجاوز نکرده، گرفتار کبر و غرور نشود و از راه راست منحرف نگردد.

{وُخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا} [النساء: 28]

(و انسان ناتوان آفریده شده است).

اصل خلقتش را بیان می‌کند تا دچار

فخر فروشی و تکبر نشود.

{أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ} [المرسلات: 20]

(آیا شما را از آبی پست و بی مقدار

نیافریدیم)؟

در عین حال اسلام هیچیک از امتیازات
جسمی را معیار برتری و احترام انسان
نمی‌داند، بلکه از نظر اسلام همه
انسان‌ها در این جانب باهم برابراند
و هیچیک بر دیگری برتری ندارد.

الناس من جهة التمثيل اكفاء أبوهم آدم و الأم حواء

فإن يكن لهم في اصلهم شرف يفاخرون به فالطين و الماء

(مردم از حیث خلقت باهم برابراند. پدر
شان آدم و مادر شان حواء است. و اگر در اصل
خلقتشان عزتی نهفته است که به آن فخر
می‌کنند، باید دانست که همه از گل و آب
آفریده شده‌اند).

در اسلام برتری انسان به اعتبار
جانب روحی او است. و این بُعد شخصیت
انسان است که وی را مستحق این همه
احترام گردانیده و همه موجودات دیگر
را تابع و مسخر او می‌سازد.

اسلام فخرکردن و بالیدن به نسب را
که ریشه در خاک و گل دارد باطل اعلان

نموده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخَرَهَا بِالْآبَاءِ مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ
وَفَاجِرٌ شَقِيٌّ أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ لِيَدْعَنَّ رِجَالَ فِخْرِهِمْ بِأَقْوَامٍ إِنَّمَا هُمْ فَحْمٌ
مِنْ فَحْمِ جَهَنَّمَ أَوْ لِيَكُونَنَّ أَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجِعْلَانِ الَّتِي تَدْفَعُ بِأَنْفِهَا النَّسْنَ»¹

الله عزوجل تکبر و نخوت جاهلیت را از شما دور ساخت، تفخر به آباء و اجداد را باطل قرار داد. اکنون شما یا مؤمن متقی هستید و یا بدکار بد بخت. اما در اصل همه تان فرزند آدم می‌باشید و آدم از خاک خلق شده بود. پس باید کسانی که به پدران خود فخر می‌کنند در حالی که آنها ذغال جهنم شده‌اند، باید از این کار خود دستبردار شوند و یا اینکه در قیامت نزد الله متعال حقیرتر از سرگین غلطان خواهند بود که سرگین حیوانات را با بینی خود غلطان می‌دهد).

امام مسلم در کتاب صحیح خود به نقل از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«وَمَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»²

1- سنن أبي داود.

2- صحیح مسلم.

(کسی را که به سبب اعمالش عقب بماند نسبش
او را پیش انداخته نمی‌تواند).
پس عظمت و بزرگی انسان به جانب
روحی او تعلق می‌گیرد، نه به جانب
خاکی وی که از مشتی خاک شکل گرفته
است؛ زیرا در اثر دمیدن روح الهی
است که صفات متعالی انسانی در او
ظاهر گردیده و بینایی و شنوایی دارد
و تکلم می‌کند، و به خاطر همین صفات
است که ملایکه برای استقبالش صف بسته
و در برابر وی سجدۀ تکریم به جا
آوردند.

اما جانب مادی او عبارت از خلاصه و
فشرده زمین است که از آن بوی بد گل
به مشام رسیده و بی‌حسی ماده و قساوت
زمین حس می‌شود.

کرامت و عزت انسان در گرو توجه به
جانب روحی او است تا آن که تقویت
یافته و بر جانب خاکی‌اش غالب گردد؛
زیرا زندگی دنیا فقط مربوط به بدن و
لذتهای جسمانی نیست.

پس زمانی‌که اسلام انسان را به
بی‌ارزش بودن جانب مادی‌اش متوجه

می‌سازد و جایگاه ادبی او را بازگو می‌کند، این امر به هیچ‌صورت به معنای چشم‌پوشی و نادیده گرفتن کرامت وی نیست.

علاوه براین، اسلام جانب مادی انسان را نیز از نظر دور نداشته است، چنانچه وی را امر می‌کند تا خواسته‌های مشروع آن را برآورده سازد و در این راستا راه میانه‌روی و اعتدال را در پیش گیرد. و در رهنمودها و توجیهاات نبوی به تکرار امر شده است که فرد مسلمان با مظهر نیکو و بدن و لباس نظیف در جامعه ظاهر گردد.

اسلام تعامل و برخوردش با انسان را بر اساس اعتراف به همه جوانب وجودش بنا نهاده است؛ و جانب مادی شخصیت وی را در پهلوی جانب معنوی، عقل، قلب، غرایز و عواطفش مورد توجه قرار داده است؛ و اصلاح انسان را نیز بر اساس در نظر داشت همین واقعیتها میسر می‌داند و معتقد است که سعادت و آرامش انسان جز از طریق تکمیل نمودن

خواسته های هر دو جانب ناممکن است.
این دیدگاه اسلامی در مورد انسان در
رهنمودها و هدایات الهی و آداب و
قوانین شرعی کاملاً هویدا است؛ چنانچه
الله تعالی می‌فرماید:

{فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَدِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ. وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا
كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ} [البقرة: 200-202]

(و هنگامی که مناسک [حج] خود را انجام
دادید [و مراسم آن را به پایان بردید و
پراکنده شدید] همان‌گونه که پدران خویش را
یاد می‌کنید [و به افتخارات نیاکان مباهات
می‌نمایید] خدا را یاد کنید و بلکه بیشتر از
آن. کسانی هستند که می‌گویند: خداوندا! به
ما در دنیا [نیکی رسان و سعادت و نعمت]
عطاء کن. چنین کسانی در آخرت بهره‌ای [از
سعادت و نعمت و رضایت الهی] ندارند. و برخی
از آنان می‌گویند: پروردگارا! در دنیا به ما
نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطاء
فرما [و سرای آجل و عاجل ما را خوش و خرم
گردان] و ما را از عذاب آتش [دوزخ محفوظ]
نگاهدار. اینان از دسترنج خود بهره‌مند

خواهند شد و الله سریع الحساب است).

درسها و اندرزهایی از داستان آدم
علیه السلام:

در داستان پدر بشریت آدم
علیه السلام، درسها و اندرزهای
فراوانی نهفته است که هر کدام در
جای خود قابل توجه و اعتبار است و
ما در این جا به مهمترین آنها اشاره
می‌کنیم:

1- بعد از این‌که الله متعال اساس
تکلیف الهی را به آدم علیه السلام بیان
می‌کند و امر و نهیش را ضمن این آیت
صادر می‌نماید که:

{وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا
هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ} [البقرة: 35]

(و گفتیم ای آدم! تو با همسرت در بهشت
سکونت کن و از [نعمت‌های فراوان و گوارای]
آن، هرچه و هر کجا که می‌خواهید، خوش و
آسوده بخورید و لیکن نزدیک این درخت نشوید
و از آن نخورید. چه [اگر چنین کنید] از
ستمگران خواهید شد).

ملاحظه می‌کنیم که الله تعالی آدم

علیه السلام را از مواعی هشدار می‌دهد که میان او و ادای مسؤولیتش فاصله ایجاد می‌کند. و در اولین قدیم از شیطان و دسایس او به مثابه دشمن ابدی انسان یاد آور می‌شود.

{فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى}

[طه:117]

(آن وقت گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر تو است، پس [متوجه باشید] از بهشت بیرون‌تان نکند که به رنج و زحمت خواهی افتاد).

پس ابلیس اولین مانعی است که در برابر انسان قرار گرفته و او را از ادای مکلفیت‌های شرعی‌اش باز می‌دارد. شیطان سوگند یاد کرده است که تا زنده است در راه هدایت انسان‌ها مواعی ایجاد خواهد کرد. و بعد از آن‌که مرتکب نافرمانی از امر الله متعال گردید و از جنت رانده شد، از الله متعال خواست که او را تا روز قیامت مهلت دهد؛ این درخواست او مورد قبول قرار گرفت.

{قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ} [الأعراف:14-15]

([ابلیس] گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که [مردمان در آن زنده می‌شوند و از گورها] برانگیخته می‌گردند. [خداوند] گفت: تو از زمرة مهلت‌یافتگانی).

ابلیس این مهلت را به خاطر خوابیدن و آرام‌گرفتن نخواسته است، بلکه این مهلت را خواست تا به انتظار فرصت مناسب در کمین نشسته و به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، انسان را اغوا کرده و گمراه سازد.

{قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ} [ص: 82-83]

(گفت: به عزت و عظمت سوگند که همه آنان را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان مخلص تو از ایشان را [که بر آنان سلطه و قدرتی نداشته و وسوسه‌ام در ایشان کار نمی‌کند]).

از سیاق داستان و جملاتی که شیطان به کار برده است، اصرار این دشمن سرکش برای گمراه کردن انسان آشکار می‌شود و ثابت می‌گردد که شیطان از هر سو و در هر راه انسان را مورد هجوم قرار می‌دهد.

{قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا تَجِدُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ} [الأعراف:16-17]

((ابلیس] گفت: بدان سبب که مرا گمراه نمودی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم [و با هرگونه وسایل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم]. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ [و از هر جهت که بتوانم] به سراغ ایشان می‌روم و بیشتر آنان را [مؤمن به خود و] سپاسگزار نخواهی یافت).

در این راه با دوستان و همکاران انسی نیز همراهی و مساعدت می‌شود.

{شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا} [الأنعام:112]

(از انسان‌های متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری علم کرده‌ایم. گروهی از آنها سخنان فریبنده بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌دادند تا ایشان را [با یاوه سرایی‌های رنگین و وسوسه‌های دروغین] بفریبند).

ولی ایشان در برابر کسانی که به
ریسمان الله چنگ می‌زنند خیلی ضعیف و
ناتوان اند.

{إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى
الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ} [النحل: 99-100]

(بی‌گمان شیطان هیچ‌گونه تسلطی بر کسانی
ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان
تکیه می‌نمایند. بلکه تنها تسلط شیطان بر
کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و به
واسطه او شرک می‌ورزند).

2- شکی نیست که آدم علیه السلام از
امر الله متعال نافرمانی کرد. ولی به
زودی متوجه خطای خود شده و از
پروردگارش خواستار مغفرت و عفو
گردید.

{قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ}
[الأعراف: 23]

([آدم و همسرش دست دعا به سوی خدا
برداشتند و] گفتند: پروردگارا! ما [با
نافرمانی از تو] بر خویشتن ستم کرده ایم و
اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از
زیانکاران خواهیم بود).

و اما ابلیس علاوه بر اینکه از حکم
الله متعال عصیان ورزید، معصیت کبر و
اصرار بر گناه را نیز مرتکب گردیده
و در برابر الله متعال به مناقشه و
دفاع از خود برخاست.

{قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا} [الإسراء: 61]

(گفت: آیا برای کسی کرنش کنم که او را از
گل آفریده ای؟).

{أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ} [الأعراف: 12]

(من از او بهترم. چون مرا از آتش
آفریده ای و او را از خاک).

این سخنان نشانه خبث باطن و کفر
صریح او بود به همین علت مورد لعنت
قرار گرفته و از جنت رانده شد و
برای همیشه از رحمت الهی دور گردید.

{قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ} [الأعراف: 13]

([الله تعالی] گفت: پس از این [بهشت، یا از
میان فرشتگان، و یا از این منزلت و مرتبت]
فرود آی! تو را نرسد که در این [مکان] تکبر
ورزی. پس بیرون رو، تو از زمرة خوارانی).

الله متعال او و گمراهانی را که از وی
پیروی می‌کنند مورد لعنت خود قرار

داده و فرمود:

{وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ. لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ}

[الحجر: 43-44]

(و حتماً دوزخ میعادگاه جملگی آنان است. دوزخ دارای هفت در است و هر دری بخش خاص و ویژه‌ای از آنان دارد [که از آن به دوزخ درمی‌آیند و متناسب با اعمال زشت و پلشت ایشان است].

لذا کسانی‌که حکم شرعی ثابت در دین را مورد انکار قرار داده و حکم نازل شده از سوی الله متعال را غیر قابل تنفیذ می‌دانند، در حقیقت راه شیطان را در پیش گرفته و روش او را پسندیده‌اند؛ و بالآخره به همان سرنوشتی دچار خواهد شد که شیطان گرفتار گردید.

و اما کسانی‌که از روی ضعف و ناتوانی بشری در ادای مکلفیتهای شرعی خود مرتکب قصور و کوتاهی می‌گردند، ولی دوباره رجوع نموده و از تقصیر و غفلت خود عفو می‌خواهند، در حقیقت از آدم علیه‌السلام متابعت کرده و امید

است که الله متعال آنان را مورد عفو خود قرار دهد همان‌گونه که آدم علیه‌السلام را عفو نمود. الله متعال می‌فرماید:

{إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا} [الفرقان:70]

(مگر آن کسانی که توبه کنند و [چنان که باید] ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند. این چنین کسانی وارد بهشت می‌شوند و کم‌ترین ستمی بدانان نخواهد شد).

حقیقت این است که باید به اوامر الله متعال ترتیب اثر داده شده و از پایمال شدن محفوظ گردد، و باید همه فرزندان آدم شریعت الله تعالی را احترام نموده و به آن تسلیم شوند.

{وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا} [الأحزاب:36]

(هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داور کرده باشند [و آن را مقرر نموده باشند] اختیاری از خود در آن ندارند [و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد] هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش

سریچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد).

{فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا} [النساء: 65]

(اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به‌شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملای در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم [قضاوت تو] باشند).

و اما کسانی که در جال گمراهی شیطان گرفتار شده و اوامر مولای خود را مورد انکار قرار می‌دهند و در مقابل آن نظر و دیدگاه خود را مطرح و بر اساس آن مطابق قانون غیرشرعی و مخالف با احکام الهی حکم می‌کنند، مورد همان حکمی قرار می‌گیرند که بر شیطان وارد گردید، زیرا پیرو و رهبر هر دو یک حکم دارند. و الله متعال با تأکید ما را از متابعت شیطان منع نموده و هر نوع پیروی از شیطان را به معنای عبادت شیطان معرفی نموده است.

{أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. وَأَنَّ

اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ {

[یس: 60-62]

(ای فرزندان آدم! مگر من به شما سفارش نمودم و امر نکردم که شیطان را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است؟ و [آیا به شما دستور ندادم] این که مرا بپرستید و بس که راه راست همین است. ابلیس گروه‌های فراوانی از شما انسان‌ها را گمراه کرده است. آیا نیندیشید؟).

به این ترتیب کسی که فرق بین خطای آدم و معصیت شیطان را بداند، مسایل بسیار مهمی را در مورد تطبیق و تحکیم قانون اسلامی در زندگی درک می‌کند.

3- بشریت تا زمانی مشمول رحمت و معاونت الله متعال قرار می‌گیرد و از لطف و گذشت او مستفید می‌گردد که به او امر الله متعال پایبند بوده و مطابق منهج الله متعال رفتار نماید؛ و تنها در همین صورت است که از فیض عطای پروردگار و برکات و رحمت او

برخوردار می‌گردد.

{وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا}

[الأعراف:58]

(زمین خوب [و دارای خاک مرغوب]، گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد، اما زمین بد [و شوره‌زار] از آن جز گیاه ناچیز و کم سود نمی‌روید).

{وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ}

[الأعراف:96]

(اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها [به خدا و انبیاء] ایمان می‌آوردند و [از کفر و معاصی] پرهیز می‌کردند، [درگاه خیرات و] برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم).

اما اگر از کتاب الله متعال و فرموده‌های رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم رو گردانیدند و لباس تقوا و خدا ترسی را از بدن دور کردند، خود را با تنگی دنیا و آخرت مواجه نموده‌اند.

{وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ

رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا. قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ

الْيَوْمَ تُنْسَىٰ {طه: 124-126}

(و هرکه از یاد من روی بگرداند [و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند]، زندگی تنگ [و سخت و گرفته‌ای] خواهد داشت؛ [چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت] و روز رستاخیز او را نابینا [به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا] گرد می‌آوریم. خواهد گفت: پروردگارا! چرا مرا نابینا [برانگیخته‌ای و] جمع آورده‌ای؟ من که قبلاً [در دنیا] بینا بوده‌ام. [الله تعالی] می‌گوید: همین است [نتیجه نافرمانی، چون وقتی]. آیات [کتابهای آسمانی، و دلایل هدایت جهانی] من به تو رسید و تو آنها را نادیده گرفتی؛ همان گونه هم تو امروز نادیده گرفته می‌شوی [و بی‌نام و نشان در آتش رها می‌گردد].

آدم علیه السلام در گوشه و کنار جنت پوشیده و با لباس زیبا گشت و گذار می‌کرد و بدون اینکه احساس مشکل و تکلیفی به او دست دهد، از نعمت‌های گوناگون جنت استفاده می‌کرد و به تمتع مصروف بود و حواء نیز با وی

همراه بود.

{إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى. وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى} [طه: 118-120]
([بر ما است که خواسته‌های زندگی تو را در بهشت فراهم سازیم و] تو در آن نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌گردی. و در آن تو نه تشنه می‌مانی و نه آفتاب زده می‌شوی).

اما همین‌که از حکم الله متعال سرپیچی کرده و از درخت ممنوعه خوردند، بدن‌شان برهنه گردید و شرمگاه‌شان آشکار شد.

{فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتَا لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ} [الأعراف: 22]

(هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش بدیدند، و [برای پوشاندن شرمگاه‌های خود] شروع به جمع‌آوری برگ‌های [درختان] بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند.)

إذا المرء لم يلبس ثياباً من التقى تجرد عرياناً وإن كان كاسياً
(وقتی انسان لباس تقوا را به تن نداشته باشد، برهنه به نظر می‌رسد اگرچه در ظاهر لباس به تن داشته باشد).

قرآن‌کریم با الفاظ قاطع و واضح

چنین فیصله می‌کند:

{وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ

بِأَنْعَمِ اللَّهُ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ} [النحل:112]

(خداوند [برای آنان که کفران نعمت می‌کنند، داستان] مردمان شهری را مثل می‌زند که در امن و امان بسر می‌بردند و از هر طرف روزی‌شان به گونه فراوان به سوی‌شان سرازیر می‌شد، اما آنان کفران نعمت خدا کردند، و خداوند به خاطر کاری که انجام دادند، گرسنگی و هراس را به ایشان چشاند).

4- این‌که الله متعال فرمود:

{إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً} [البقرة:30]

(من در زمین جانشینی بیافرینم).

معلوم می‌شود که آدم علیه السلام از ابتدای امر برای زندگی کردن در زمین آفریده شده بود. و اما سکونت او در جنت برای مدت موقت، به این هدف بود تا چیزهایی را بیاموزد و توشه‌ای از هدایت بردارد که مورد ضرورت او فرزندان او در زمین است؛ زیرا زمین مقرر خلافت او بود و به زودی به آنجا

فرستاده می‌شد.

{قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ} [البقرة: 38-39]

(گفتیم: همگی از آنجا [به زمین] فرود آید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد [که حتماً هم خواهد آمد] کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد. و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند [و نادیده گیرند] اهل دوزخ‌اند و همیشه در آنجا خواهند ماند).

آدم علیه السلام به زمین فرود آمد تا رسالت و مسؤولیت خود را در زمین عملی نماید؛ ولی فرود آمدن او همراه با ذلت و اهانت نبود، بلکه رحمت الهی او را همراهی می‌کرد. اگر جنت مکان استقرار دایمی او می‌بود امکان داشت به گونه‌ای دیگر سرزنش شود نه اینکه به صورت دایمی از جنت اخراج گردد؛ اما آدم علیه السلام از آغاز امر برای زندگی در زمین آفریده شده

بود و نصوص قرآنی به صراحت این نکته را بیان می‌کند؛ زیرا هیچ موجود دیگر نمی‌توانست شؤن زمین و زندگی در آن را به صورت درست اداره نماید، و این تنها آدم بود که از خصایص زمین معرفت داشت. او اصلاً از زمین بود و باید به زمین دوباره بر می‌گشت، پیوند آدم با زمین مانند رابطه و پیوند طفل به مادرش می‌باشد که به هیچ‌صورت از یکدیگر جدا بوده نمی‌توانند.

شخصی از حسن بصری رحمة الله علیه در همین مورد سؤال کرده و گفت: آیا آدم برای زندگی در آسمان آفریده شده بود یا برای زندگی در زمین؟ حسن بصری جواب داد که برای زندگی در زمین.

آن شخص گفت: اگر از خوردن از آن درخت ممنوعه خودداری می‌کرد چگونه به زمین فرستاده می‌شد؟

حسن بصری گفت: چاره‌ای نداشت و باید از آن می‌خورد زیرا او برای زندگی در

دنیا آفریده شده بود.¹
حدیثی که در مورد مناقشه و استدلال
آدم علیه السلام باموسی علیه السلام
روایت شده است نیز همین مفهوم را
افاده می‌کند.

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ حَاجَّ
مُوسَى آدَمَ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ الَّذِي أَخْرَجْتَ النَّاسَ مِنَ الْجَنَّةِ بِذَنْبِكَ وَأَشَقَيْتَهُمْ قَالَ
قَالَ آدَمُ يَا مُوسَى أَنْتَ الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ أَتَلُومُنِي عَلَى أَمْرِ كَتَبَهُ
اللَّهُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي أَوْ قَدَرَهُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى».²

«از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول
الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: موسی به آدم
علیه‌السلام گفت: تو بودی که مردم را با
ارتکاب گناه از جنت خارج ساختی و به شقاوت
گرفتار نمودی. آدم علیه‌السلام گفت: ای موسی
تو کسی هستی که الله عزوجل تو را به رسالت خود
برگزید و با تو سخن گفت؛ آیا مرا به خاطر
امری ملامت می‌کنی که الله عزوجل بر من نوشته بود
قبل از آن‌که مرا خلق نماید، و یا بر من مقدر
کرده بود قبل از آن‌که مرا خلق کند. رسول الله

1- سیر اعلام النبلاء؛ ج4؛ ص: 581.

2- صحیح البخاری.

صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: و به این ترتیب آدم بر موسی در حجت و دلیل غالب شد).
ابن کثیر می‌گوید: «این حدیث به الفاظ مختلف در بخاری و مسلم و کتب دیگر روایت شده است و چنین افاده می‌کند که موسی آدم را به خاطر ارتکاب معصیت و خارج ساختن خود و فرزندان از جنت مورد ملامت قرار داد، و آدم علیه‌السلام در جوابش گفت: من شما را از جنت اخراج نکردم، بلکه آن ذاتی که اخراج مرا بر خوردن از آن درخت ممنوعه مرتب گردانیده و این امر را قبل از پیدا کردن من مقدر نموده بود، شما را از بهشت بیرون کرد. و تو مرا به خاطر انجام کاری ملامت می‌کنی که هیچ نسبتی به من ندارد، بلکه من فقط از خوردن چیزی منع شدم و اشتباهاً آن را خوردم؛ و اما این‌که خوردن سبب اخراج از جنت شود کار من نبود؛ پس من خود و شما را از جنت بیرون نکردم، بلکه این کار الله متعال و تقدیر او بود که به خاطر حکمت‌های زیادی آن را عملی کرد،

و به این ترتیب حجت آدم علیه السلام بر موسی علیه السلام غالب آمد.»
ابن کثیر در ادامه می‌افزاید: کسی که از این حدیث انکار می‌کند شخص معاندی بیش نسبت زیرا از ابوهریره به تواتر روایت شده است و او در بلندترین درجه عدالت و صداقت و حفظ قرار دارد.

علاوه بر آن، این حدیث از دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز روایت شده است.

5- آدم علیه السلام عهد خود را فراموش کرده از درختی خورد که از نزدیک شدن به آن منع شده بود، ولی به زودی پشیمان شد و از خطای خود مغفرت خواست و الله متعال توبه او را پذیرفته و خطایش را مغفرت نمود.

{فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ} [البقرة: 37]

(سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت داشت [و با گفتن آنها توبه کرد] و خداوند توبه او را پذیرفت. خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است).

پس آدم علیه السلام با ضمیر پاکیزه از هر نوع گناه و معصیت به زمین فرود آمد، و هنگام استقرار در زمین هیچ اثری از آن خطا در وجودش باقی نمانده بود.

بنابراین تصویری که کلیسای مسیحیت از این حادثه تقدیم نموده و گمان می‌کند که گناه آدم علیه السلام باقی مانده است و هر یک از فرزندان آدم از همان ابتدای ولادتش به صورت میراثی با همان گناه ملوث است، عاری از هرگونه حقیقت و عقلانیت می‌باشد؛ و این داستان که عیسی علیه السلام به خاطر کفارة گناه آدم و فرزندانش به دار آویخته شد نیز از ریشه غلط است؛ زیرا تقصیر آدم علیه السلام کاملاً شخصی بود و با توبه و استغفار آثار آن به صورت کامل از بین رفت، و الله متعال او را دوباره به حیث پیامبر برگزید. معصیت آدم به صورت کامل از میان برداشته شد و چیز جز یک تجربه تاریخی از آن باقی نماند تا فرزندان آدم از آن در طول حیات

دنیوی خود عبرت گیرند.

{ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى} [طه:122]

(سپس پروردگارش او را [برای پیغمبری] برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و [به سوی اعتذار و استغفار] رهنمودش کرد).

6- پس بعد از توبه و برگزیده شدن گناهی باقی نمی‌ماند تا به صورت میراثی به فرزندان او انتقال یابد. به این ترتیب هر شخص با نفس و ضمیر پاکیزه حیات خود را آغاز می‌کند، که نه گناهی را به ارث برده است و نه خطایی پشت او را خم می‌کند.

{لَا تَرَىٰ وَاثَرَهُ وُزْرًا أُخْرَى} [فاطر:18]

(و هیچ سنگین‌باری، بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد).

{كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ} [المدثر:38]

(هر کسی در گرو دست‌آورده‌های خویش است).
انسان تنها با رفتار خود می‌تواند صفحه زندگی خویش را همچنان پاکیزه و درخشان نگهداشته و با همان حالت با پروردگارش روبه‌رو شود. انسان اگر راه راست را در پیش گیرد و یا در

طریق گمراهی و ضلالت قدم گذارد، فقط و فقط از همان اعمالی مورد محاسبه قرار می‌گیرد که خودش انجام داده است؛ و گناہانی که دیگران مرتکب می‌شوند هیچ ربطی به او ندارد.

{وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى. وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى} [النجم: 39-40]

(و این که برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و این که قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد).

{وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْمَنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا.

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا} [الإسراء: 13-14]

(ما اعمال هرکسی را [همچون گردن بند] به گردنش آویخته‌ایم [و او را گروگان کردار و عهده‌دار رفتارش ساخته‌ایم] و در روز قیامت کتابی را [که کارنامه اعمال او است] برای وی بیرون می‌آوریم که گشوده به [دست] او می‌رسد. [در آن روز به او گفته می‌شود:] کتاب [اعمال] خود را بخوان [و سعادت یا شقاوت خویش را بدان]. کافی است که خودت امروز حسابگر خویشتن باشی. [چه مسایل روشن است و نیازی به شاهد و حسابرس دیگری نیست].)

مراجع مطالعه شخصی:

1 - قصص الانبياء؛ از عبدالوهاب نجار.

2 - قصص الانبياء؛ از ابن کثير.

3 - قصص الانبياء؛ از احمد بهجت.

وسایل ارزیابی و پیگیری:

1 - چرا آدم علیه السلام به این نام مسمی شد.

2 - چند مرتبه در قرآن کریم از آدم علیه السلام یادآوری شده است؟

3 - دلایلی را بر خلق شدن آدم علیه السلام از خاک بیاور.

4 - در آفرینش آدم علیه السلام از خاک چه حکمت‌هایی نهفته است؟

5 - خصوصیات آدم علیه السلام را به صورت فشرده بیان کنید؟

6 - رسالت آدم علیه السلام را توضیح دهید؟

7 - الله عزوجل از بنی آدم کدام پیمان را گرفت در حالی که آنها در عالم ذریه بودند؟

8 - اولین گناهی را ذکر کنید که در

- روی زمین اتفاق افتاد.
- 9 چه درسها و اندرزهایی را از این جریمه به دست می‌آورید؟
- 10 - بعضی از نعمتهایی را ذکر کنید که الله عزوجل به انسان داده است.
- 11 - وجیبه انسان در برابر این نعمتهای بی‌شمار الهی چیست؟
- 12 - بین رسول و نبی چه فرقی وجود دارد؟
- 13 - آدم علیه‌السلام نبی بود یا رسول؟ این موضوع را مناقشه کنید؟
- 14 - گفته کسانی را که گمان می‌کنند آدم‌های دیگری غیر از آدم علیه‌السلام وجود داشت است، چگونه رد می‌کنید؟
- 15 - موقف شما در برابر نصوص صریح قرآنی در مورد خلقت آدم علیه‌السلام چیست؟
- 16 - آراء و نظریات مفسران را در مورد کسانی‌که قبل از آدم علیه‌السلام در روی زمین فساد کردند، ذکر نمایید.
- 17 - نظریات فقهاء را در مورد

کلمة (خلیفة) مورد بحث و مناقشه
قرار دهید.

18 - مقصد از خلافت انسان در روی
زمین چیست؟

19 - مظاهر تکریم و بزرگداشت
انسان توسط الله متعال را برشمارید.

20 - برخی از معانی سجده را ذکر
کنید.

21 - مقصد از سجده ملایکه در
برابر آدم علیه السلام را بیان کنید.

22 - حکمت خلقت آدم از گل چیست؟

23 - دلایلی که ابلیس در توجیه
مخالف خود از امر الله متعال ارائه
داشت و از سجده کردن اجتناب ورزید،
چه بود؟

24 - روش ملایکه در برابر امر
الهی مبنی بر سجده کردن در برابر آدم
علیه السلام چگونه بود؟

25 - حکمت الهی از خلیفه
گردانیدن انسان چه بود؟

26 - آیا ابلیس از جمله ملائکه
بود؟

- 27 - چرا مورد عقاب قرار گرفت؟
- 28 - ابلیس بعد از آنکه از جنت رانده شد، چگونه خود را به انسان رسانید؟
- 29 - حواء علیهاالسلام از چه چیزی آفریده شده بود؟
- 30 - جنتی که آدم علیهالسلام در آن سکونت داشت در کجا قرار دارد؟
- 31 - اگر آدم علیهالسلام پیامبر بود، چگونه از امر الله تعالی عصیان ورزید؟
- 32 - بعضی از درس‌هایی را که از داستان آدم علیهالسلام به دست می‌آید به صورت خلاصه بیان کنید؟

جریان دعوت بعد از آدم علیه السلام

زمانی که وفات آدم علیه السلام نزدیک شد، فرزند خود شیث علیه السلام را برگزید و زمام دعوت را به او سپرد تا بعد از وی کارش را ادامه دهد. ساعت‌های شب و روز را به او فهماند و عباداتی که در هر ساعت باید انجام یابد به او تعلیم داد.¹

بعد از شیث علیه السلام ادریس علیه السلام به نبوت انتخاب شد؛ الله متعال در قرآن کریم او را به صفت صدیق بودن یاد کرده و می‌فرماید.

{وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا} [مريم: 56-58]

(و در کتاب [آسمانی قرآن] از ادریس بگو. او بسیار راستکار و راستگو و پیغمبر بزرگی بود. ما او را به منزلت و مکانت والایی نایل کردیم).

1- البدایه والنهایه؛ ج 1؛ ص: 98.

از حسن بصری رحمة الله عليه روایت شده است که مراد از مکان بلند مرتبت، جنت است.¹

الله متعال می‌فرماید:

{وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ} [الأنبياء: 85]

[همچنین یاد کن برای مردمان] اسماعیل و ادريس و ذالكفل را که جملگی از زمرة شکیبایان [در برابر شدايد زندگی و تکالیف رسالت] بودند [و الگوي استقامت و پایمردی به‌شمار می‌آمدند].

و در حدیثی که در مورد معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده، تذکر رفته است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در آسمان چهارم با ادريس علیه السلام ملاقات نمودند.²

اخباری که در مورد ادريس علیه السلام وارد شده است بیشتر آنها پیچیده و غیرثابت است، لذا نمی‌خواهم در مورد

1- البدایه و النهایه؛ ج1؛ ص: 100.

2- صحیح مسلم؛ کتاب الایمان؛ باب الاسراء و فرض الصلوات.

چیزهای سخن را به درازا کشم که در
بارة آن خبر صحیح و تاریخ ثابتی
وجود ندارد.

نوح عليه السلام

اولين پیامبری که بعد از آدم،
ادریس و شیت علیه السلام به سوی اهل
زمین فرستاده شد، نوح علیه السلام
بود. در حدیثی که امام بخاری در
مورد شفاعت روایت کرده آمده است:

«أَنَا سَيِّدُ الْقَوْمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هَلْ تَدْرُونَ بِمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الْأَوْلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي
صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيُبْصِرُهُمُ النَّاطِرُ وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَتَدْنُو مِنْهُمْ الشَّمْسُ فَيَقُولُ بَعْضُ
النَّاسِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى مَا أَنْتُمْ فِيهِ إِلَى مَا بَلَّغَكُمْ أَلَا تَنْظُرُونَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى
رَبِّكُمْ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ أَبُوكُمْ آدَمُ فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُونَ يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ خَلَقَكَ
اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ وَأَسْكَنْكَ الْجَنَّةَ أَلَا
تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ وَمَا بَلَّغَنَا فَيَقُولُ رَبِّي غَضِبَ غَضَبًا لَمْ
يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَا يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَنَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ نَفْسِي
نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُونَ يَا نُوحُ أَنْتَ أَوْلُ
الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَسَمَّاكَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا أَمَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ أَلَا تَرَى
إِلَى مَا بَلَّغَنَا أَلَا تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ فَيَقُولُ رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ
مِثْلَهُ وَلَا يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ نَفْسِي نَفْسِي انْتُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَأْتُونِي
فَأَسْجُدُ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيُقَالُ يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَاشْفَعْ تُشْفَعُ وَاسَلْ تُعْطَى»¹.

«من سردار فرزندان آدم در روز قیامت هستم. آیا می‌دانید که الله متعال زمانی که همه مردم را در یک میدان جمع می‌نماید به شکلی که بیننده همه آنها را می‌بیند و گوینده سخن خود را به همه رسانده می‌تواند و آفتاب نزدیک می‌شود. در این حالت بعضی می‌گویند آیا نمی‌بینید که در چه حالتی قرار دارید و به چه مشکلی گرفتار می‌باشید. آیا در جستجوی کسی نمی‌شوید که نزد الله از شما شفاعت کند؟ عده‌ای می‌گویند نزد آدم برویم. نزد وی آمده می‌گویند: ای آدم تو پدر بشریت هستی، الله متعال تو را به ید خود آفرید و از روح خود در کالبدت دمید و ملایکه را امر کرد تا در برابر تو سجده کنند و تو را در بهشت جای داد، آیا شفاعت ما را نزد الله متعال نمی‌کنی؟ آیا نمی‌بینی که ما در چه وضعی قرار داریم و سختی‌ها به کدام حد رسیده است؟ آدم علیه السلام می‌گوید امروز پروردگارم چنان غضب شده است که نه در گذشته چنان شده بود و نه در آینده چنین خواهد شد؛ او مرا از درختی منع کرد، ولی من از امر او سرپیچی نمودم. من امروز درمانده حال خود می‌باشم، نزد کسی

دیگر بروید، پیش نوح بروید؛ بعد از آن نزد نوح علیه السلام آمده و می‌گویند ای نوح تو اولین پیامبری بودی که به سوی اهل زمین فرستاده شدی، الله متعال تو را بنده شکرگزار نامیده است، آیا مشکلاتی را که به ما رسیده است نمی‌بینی؟ آیا نزد الله متعال شفاعت ما را نمی‌کنی؟ نوح علیه السلام می‌گوید پروردگام امروز چنان غضب شده است که در گذشته و آینده چنین غضب نشده است؛ من امروز درمانده حال خود می‌باشم؛ نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بروید، مردم نزد من می‌آیند، من در زیر عرش به سجده می‌افتم؛ به من گفته می‌شود که ای محمد سرت را بلند نموده شفاعت کن که شفاعت پذیرفته می‌شود و طلب کن، برای عطا می‌گردد).

ابن حجر در شرح این حدیث می‌نویسد: «اگر بگوییم نوح علیه السلام اولین رسول بود این مشکل پیش می‌آید که اگر آدم علیه السلام رسول نبود فرزندان خود را چگونه بر اساس شریعت الهی تربیت می‌کرد؟! بنابراین سخن صحیح این است که آدم علیه السلام اولین

رسول بود. و منظور از این گفته که نوح علیه السلام اولین رسول بود - چنانچه در حدیث شفاعت آمده - این است که او نخستین کسی بود که در زمین و برای اهل زمین به پیامبری مبعوث شد یا این که رسالت آدم علیه السلام متوجه فرزندان او و هدایت او به منزله تربیت اولاد توسط پدر بود؛ و یا اینکه نوح علیه السلام به سوی فرزندان خود و سایر مردمی که در شهرها و قریه‌ها زندگی داشتند فرستاده شده بود و آدم علیه السلام فقط به سوی فرزندان خود مبعوث گردیده بود که در یک مکان زندگی داشتند.

ابن هشام در سلسله نسب پیامبر علیه السلام از ابن اسحاق چنین روایت می‌کند که نوح فرزند ملک فرزند متوشح فرزند اخنوع بود، و اخنوع به گمان اهل کتاب همان ادریس پیامبر بود.

ابن جریر و سایر تاریخ‌نگاران می‌گویند ولادت او یکصد و بیست شش سال بعد از وفات آدم علیه السلام بوده و

از نظر اهل کتاب یکصد و چهل شش سال بعد از وفات آدم علیه السلام به دنیا آمده است. اما در حدیثی که ابن حجر در فتح الباری از ابی امامه رضی الله عنه نقل کرده و ابن کثیر می گوید این حدیث مطابق شرط مسلم است ولی آن را اخراج نکرده، چنین آمده است:

«أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْبِيَّ كَانِ آدَمَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَمْ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نُوحٍ؟ قَالَ عَشْرَةَ قُرُونٍ»¹.

(مردی پرسید که یا رسول الله آیا آدم علیه السلام نبی بود؟ فرمودند: بله؛ باز پرسید که بین او و نوح علیه السلام چند سال فاصله بود؟ ایشان فرمودند: ده قرن).

صحیح بخاری از ابن عباس روایت می کند که: بین آدم و نوح ده قرن فاصله بود و همه آنها به اسلام پایبند بودند).

ابن کثیر در کتاب قصص الانبیاء خود می گوید: اگر مراد از قرن صد سال باشد چنانچه اکثر مردم می گویند، بین

1- فتح الباری از ابن حجر؛ 10 / 117.

آدم و نوح هزار سال فاصله بوده است؛ ولی ابن عباس می‌گوید که تمام این مدت مردم با اسلام زندگی می‌کردند؛ که در این صورت باید بین آدم و نوح بیشتر از هزار سال فاصله بوده باشد که در هزار سال همه مسلمان بودند، و بعد از آن در میان‌شان شرک رواج یافت.

اما اگر مراد از قرن یک نسل باشد، چنانچه در آیات زیر به آن تصریح شده است، چون مردم آن زمان عمر طولانی داشتند، باید بین نوح و آدم علیهما السلام هزاران سال فاصله بوده باشد.

{وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ} [الإسراء: 17]

(و چه بسیاراند مردمانی که در قرون و اعصار بعد از نوح می‌زیسته‌اند و ما آنان را [طبق همین سنت، به سبب تمرد و سرکشی‌شان] نابود گردانیده ایم).

{ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ} [المؤمنون: 31]

(سپس بعد از آنان، [یعنی قوم نوح]، مردمان دیگری را بر سر کار آوردیم).

{وَفُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا} [الفرقان: 38]

(و ملّتها و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند [هلاک ساختیم]).

{وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا} [ق:36]

(ما پیش از آنان [یعنی جلوتر از قریش] اقوام زیادی را هلاک ساخته ایم. اقوامی که از ایشان بسی قوی‌تر و نیرومندتر بوده اند).

و در حدیث نبوی آمده است:

«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...»¹

(بهترین مردم، مسلمانان عصر من می‌باشند سپس کسانی که بعد از ایشان می‌آیند...)
الله متعال زمانی او را به حیث نبی و رسول به سوی قومش که «بنی راسب» گفته می‌شدند، فرستاد که در گمراهی فرو رفته و به عبادت بت‌ها و طواغیت مصروف شدند. این بعثت او در حقیقت رحمت الله متعال در حق بندگان‌ش بود.

مؤرخان در اینکه در چند سالگی مبعوث شد، باهم اختلاف دارند، عده‌ای می‌گویند پنجاه ساله بود، بعضی گفته‌اند سیصد و پنجاه سال داشت، و گروهی گفته‌اند چهار صد سال داشت.

1- صحیح البخاری.

اسم او در قرآن کریم چهل و سه مرتبه ذکر شده است که شانزده بار مرتبه به قومش مضاف شده است، مانند:

{وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى} [النجم: 52]

(و نیز قوم نوح را قبل از آنان هلاک ساخت. چرا که ایشان از همگان ستمگرتر و سرکشتر بودند).

قرآن کریم داستان او را با قومش و موقف قوم وی را در برابر دعوت او و عاقبت ایشان و نجات یافتن نوح و پیروانش را به وسیله کشتی به صورت مفصل در سوره های مختلف بیان می کند.

(الأعراف: ۵۹-۶۴) (یونس: ۷۱-۷۳) (هود: ۲۵-۴۹) (الأنبياء: ۷۶-۷۷)

(المؤمنون: ۲۳-۳۰) (الشعراء: ۱۰۵-۱۲۲) (الصفات: ۷۵-۸۲) (القمر: ۹-۱۶).

علاوه بر آن در جاهای متعدد قرآن کریم نوح علیه السلام مورد مدح قرار گرفته و مخالفینش مذمت شده اند.

قرآن کریم در این داستانها بر جوانب ذیل ترکیز نموده است.

1- محور اصلی رسالت نوح:

محور اصلی رسالت او را مانند سایر

پیامبران، دعوت به سوی توحید و عبادت خالص برای الله متعال تشکیل می‌داد. او از قومش می‌خواست که عبادت بت‌ها و طواغیت را ترک کنند.

{لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ} [الأعراف: 59]

(ما نوح را به سوی قوم وی [که در میان‌شان برانگیخته شده بود] فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها خدا را پرستید. من می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید [و به دوزخ روید]).

در سوره اعراف آیه 26 و سوره المؤمنون آیه 3 نیز همین نکته ذکر شده است.

و می‌فرماید:

{وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ} [النحل: 36]

(ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم [و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است] که خدا را پرستید و از طاغوت [شیطان، بتان، ستمگران، و غیره] دوری کنید).

2- روش او در دعوت الی الله:

شیوه‌هایی را که در راه دعوت به سوی
الله و عبادت مخلصانه او به کار برد،
از این قرار است:

الف- تکرار مستمر در شب و روز و در
خفا و آشکار.

ب- استفاده از انواع خطاب و
اسلوب‌های مختلف، گاهی به شکل ترغیب،
گاهی به صورت ترهیب، احیاناً با بیان
پاکیزگی خود و اظهار علاقه بر
مصلحت‌های‌شان، گاهی با مخاطب
قرار دادن عقل‌های‌شان، احیاناً با
مخاطب قرار دادن وجدان و حواس‌شان...
چنانچه در سوره نوح به تفصیل ذکر
شده است.

3- موقف قوم وی در برابر او و دعوتش:

قوم نوح علیه السلام به تکذیب او و
دعوتش پرداخته، او را با صفاتی یاد
کردند که به هیچ‌صورت سزاوار شأن وی
نبود، باری او را به گمراهی آشکار
متهم کردند.

{قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ} [الأعراف:60]

(اشراف و رؤساي قوم او گفتند: ما شما را [دور از حق و] در گمراهي و سرگشتگي آشكاري مي‌بينيم).

باري گفتند: او مانند ساير انسان‌ها از نسل بشر است و پيامبر الله بوده نمي‌تواند، چون به گمان آنها پيامبر بايد از جنس ملايکه مي‌بود.

{فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا} [هود:27]

(اشراف كافر قوم او [بدو پاسخ دادند و] گفتند: تو را جز انساني همچون خود نمي‌بينيم [و لذا به پيغمبري تو باور نداريم]).

{فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ} [المؤمنون:24]

(اشراف و سران كافر قوم او گفتند: اين مرد جز انساني همچون شما نبوده [و در ادّعاي نبوت دروغگو است] ولي او [با اين ادّعاء] مي‌خواهد بر شما برتري گيرد [و خويشتن را سرور شما گرداند]. اگر خدا مي‌خواست [پيغمبري را به ميان ما روانه كند] حتماً فرشتگاني را [براي اين منظور] مي‌فرستاد. ما چنين چيزي را در [تاريخ] پدران پيشين خود نشنيده ايم [كه انساني ادّعاي نبوت كند و خود

را نماینده خدا بداند].
باری گفتند: او دیوانه شده است و
باید انتظار کنیم تا اجلش فرا رسد.
الله متعال این سخن‌شان را چنین حکایت
می‌کند:

{إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ} [المؤمنون: 25]

(او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از
جنون است، پس باید مدتی درباره او صبر کنید
[تا مرگ او فرا رسد یا از این دیوانگی
بهبودی یابد]).

{وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ} [القمر: 9]

(و گفتند: دیوانه‌ای است و [از میان
خردمندان] رانده شده است).

و گفتند جز اشخاص اراذل و او باش
قوم، کسی از او پیروی نمی‌کند.

{مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ

لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَذِبِينَ} [هود: 27]

(تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم [و
لذا به پیغمبری تو باور نداریم]. ما
می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه
فکر و ساده لوح ما [به تو نگرویده و] از تو
پیروی نکرده است. [شما ای پیروان نوح! نه
نوح و نه] شما را برتر از خود نمی‌بینیم و

بلکه شما را دروغ‌گو می‌دانیم).

{قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَزْدُونَ} [الشعراء: 111]

گفتند: آیا ما [اشراف و نجباء] به شما ایمان بیاوریم، در حالی که پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین افراد از تو پیروی کرده‌اند؟! سخن به جایی رسید که از شنیدن سخنان نوح علیه‌السلام کاملاً اعراض کرده و حاضر نبودند به آن گوش دهند، و یکدیگر را توصیه می‌کردند که معبودان خود را رها نکنید.

{فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا. وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي

أَذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا} [نوح: 6-7]

(اما دعوت و فرا خواندنم تنها بر گریز ایشان افزود! من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا [ایمان بیاورند و] تو آنان را پیامرزی، انگشتهای خود را به گوش‌هایشان فرو کردند [تا ندای حق را نشنوند] و جامه‌هایشان را بر سر کشیدند [تا قیافه مرا نبینند] و [در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتر فرو رفتند و بر کفر] پافشاری کردند و سخت سرکشی نموده و تکبر ورزیدند).

و در اخیر او را اخطار دادند که

اگر از دعوتش دست نکشد او را سنگسار کرده و خواهند کشت.

{قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ} [الشعراء:116]

(گفتند: ای نوح! اگر [بدین رفتار و گفتار خود] پایان ندهی، قطعاً جزو سنگسارشوندگان خواهی شد).

4- موقف نوح علیه السلام در برابر تکذیب قومش:

زمانی که نوح علیه السلام موقف قومش را درک نمود و اصرارشان بر شرک را مشاهده کرد، و متوجه شد که شر و فساد آنها رزبه روز بیشتر گردید، با توسل به اعمال خیری که انجام داده بود از الله متعال خواست تا آنها را هلاک نماید:

{قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا. فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا. وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا. ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا. ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا. فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا. وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا. مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا. وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا. أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا. وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ

الشَّمْسِ سِرَاجًا. وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا. ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا. وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا. لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا. قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا. وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا. وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا. وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا. مِمَّا خَطَبُوا مِنْهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا. وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِن تَذَرْنَاهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا} [نوح: 5-27]

(نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز [به سوی ایمان به تو] فرا خوانده‌ام. اما دعوت و فرا خواندنم تنها بر گریز ایشان افزود! من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا [ایمان بیاورند و] تو آنان را بیامرزی، انگشت‌های خود را به گوش‌هایشان فرو کردند [تا ندای حق را نشنوند] و جامه‌هایشان را بر سر کشیدند [تا قیافه مرا نبینند] و [در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتر فرو رفتند و بر کفر] پافشاری کردند و سخت سرکشی نموده و تکبر ورزیدند. سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند [به یکتاپرستی و ایمان راستین] دعوت کردم. گذشته از این، به‌گونه علنی و [جمعی]، و به صورت نهانی [و فردی] دعوت آسمانی را [بدیشان رساندم. و بدیشان گفتم:

از پروردگار خویش طلب آموزش کنید که او بسیار آموزنده است [و شما را میبخشاید].

[اگر چنین کنید] خدا از آسمان باران‌های پر خیر و برکت را پیاپی میباراند. و با اعطاء دارایی و فرزندان، شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغ‌های سرسبز و فراوان بهره شما می‌سازد، و رودبارهای پر آب در اختیارتان می‌گذارد. شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قایل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است [و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت نموده است]. مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگر آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ [درخشان] کرده است؟ خدا است که شما را از زمین به گونه شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین بر می‌گرداند، و بعد شما را به گونه شگفتی [زنده می‌گرداند و] از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است. تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید. نوح [بعد از یأس و نومیدی

از ایشان به آستان الهی عرضه داشت و [گفت: پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند، و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران بر آنان نیفزوده است. [چنین رهبران گمراهی] نیرنگ بزرگی به کار برده‌اند. به آنان گفتند: معبودهای خود را وامگذارید، و وَدَّ، سُوع، یَغُوث، یَعُوق، و نَسْر را رها نسازید. و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند! [پروردگارا! این خودخواهان گمراه‌اند گمراه‌ترشان گردان] و جز گمراهی بر ستمکاران می‌فزا! [سرانجام، همگی] به خاطر گناهانشان [در طوفان] غرق شدند، و به دوزخ در افتادند، و جز خدا برای خود یار و یآوری نیافتند [که بتواند از ایشان دفاع کند و از دوزخشان برهاند]. نوح [به دعای خود ادامه داد و] گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند).

{فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ} [القمر: 10]

(تا آنجا که نوح پروردگار خود را بفریاد

خواند [و عرضه داشت:] پروردگارا! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما [و انتقام مرا از ایشان بگیر].

5- استجابت الله متعال:

در اینجا بود که الله متعال خبر داد که هیچ امیدی به ایمان آوردن آنان نیست، و نوح را دستور داد تا کشتی بسازد و منتظر امر پروردگار باشد؛ و نشانه نازل شدن عذاب این را مقرر کرد که آب از تنور فوران کند. یعنی بعد از آنکه باریدن باران از آسمان آغاز شد و آب از هرگوشه زمین فوران کرد و حتی از تنور که محل آتش است آب بیرون شد، آنگاه به یقین بدان که عذاب الهی فرود می‌آید؛ در این هنگام باید نوح علیه السلام از هر نوع حیوان یک جفت را همراه با اهل خود و سایر مؤمنان در کشتی سوار کند، و از الله متعال کمک بخواهد تا کشتی را روی آب قرار داده و بعد از فرونشستن توفان آن را در جای امنی فرود آورد؛ و

زمانی که نجات یافت به شکر نجات یافتن از گروه ظالمان، حمد الله متعال را به جا آورد.

{فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ. فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ} [المؤمنون: 28-30]

(بدو وحی کردیم که زیر نظر [و در پناه حفاظت و رعایت] ما و برابر رهنمود و آموزش ما به ساختن کشتی پرداز. هرگاه فرمان ما [مبني بر هلاك ايشان] صادر شد [و دیدي که] آب از تنور بر میجوشد، بلافاصله از همه حیوانات از هر نوعی جفتی [نر و ماده] را سوار کشتی کن، و نیز خانواده و پیروانت را سوار کشتی نما، مگر آن کسانی که قبلاً فرمان نابودی‌شان داده شده است [که همسرت و پسرت می‌باشند] و درباره کسانی که [با درپیش‌گرفتن راه کفر و ضلال و طغیان و عصیان، بر خود و دیگران] ستم ورزیده‌اند، [راجع به نجات ایشان] با من سخن مگو. چرا که آنان همگی قطعاً غرق خواهند شد [و دیگر جای گفتگو

نیست]. هرگاه تو و همراهانت بر کشتی [سوار شدي و] استقرار يفتي، بگو: شکر و سپاس خداوندي را سزا است که ما را از دست قوم ستمگر رهانيد. و بگو: پروردگارا! مرا در جایگاه پرخیر و برکتی فرود آور و تو بهترین فرودآوردگانی. قطعاً در این [داستان] نشانه‌هایی است [بر قدرت خدا، و در برگیرنده عبرتها و پندها برای خردمندان است] و ما به طور مسلم [همگان را در همه قرون و اعصار به اشکال مختلف] آزمایش می‌نماییم).

{وَأَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ. وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ. حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ. وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ} [هود: 38-41]

(به نوح وحی شد که جز آنان که [تا کنون] ایمان آورده‌اند، هیچ‌کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. بنابراین از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش. [ما هرچه زودتر سزای اذیت و آزار و تهمت و تکذیب ایشان را در کف

دستشان خواهیم گذاشت]. و [به نوح وحی شد که] کشتی را تحت نظارت ما و برابر تعلیم وحی ما بساز [و بدان که تو و مؤمنان همراه تو از مراقبت و محافظت ما برخوردارید و محفوظ از ظالمان، و مصؤون از اشتباه در کار ساختن کشتی می‌باشید. از این پس به مشرکان رحم مکن] و با من درباره [گذشت از] ستمگران گفتگو منما [که آنان محکوم به عذاب‌اند و] مسلماً ایشان غرق خواهند شد. نوح دست اندرکار ساختن کشتی شد. هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند [و می‌خندیدند و می‌گفتند: دیوانه شده است. پیغمبری را ترک گفته است و نجاری را پیشه کرده است! نوح هم بدیشان پاسخ می‌داد و] می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان‌گونه شما را مسخره می‌کنیم. هرچه زودتر خواهید دانست که عذاب خوارکننده و رسواکننده [در دنیا] بهره چه کسی، و شکنجه جاودان [در آخرت] گریبانگیر کدام یک از مردمان می‌گردد. [نوح به کار خود مشغول بود و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند] تا آن‌گاه که فرمان ما [مبنی بر هلاک

کافران] در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت
[و خشم ما به غایت رسید. به نوح] گفتیم:
سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و
خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک
آنان قبلاً صادر شده است [که همسر و یکی از
پسران تو است] و کسانی را [در آن بنشان] که
ایمان آورده‌اند. و جز افراد اندکی بدو
ایمان نیاورده بودند. [نوح خطاب به خاندان
و بستگان باایمان خود و سایر مؤمنان] گفت:
سوار کشتی شوید [و نترسید] که حرکت و توقف
آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است [و به
هنگام ورود به کشتی و حرکت آن، و در وقت
لنگر انداختن و خروج از آن، نام خدا را بر
زبان رانید و از حضرت باری یاری بطلبید، و
از او آمرزش گناهان خود را بخواهید و
بدانید که] بی‌گمان پروردگار من بسیار
آمرزنده و بس مهربان است).

6- عاقبت مؤمنان و کافران:

نوح علیه السلام اوامر پروردگار را
یکی پی دیگری اجراء می‌کرد، و به
ساختن کشتی مصروف شد؛ بزرگان قومش

بر وی تمسخر و استهزاء می‌کردند، ولی او صبر کرده و برای‌شان بیان می‌نمود که استهزاء و تمسخر حقیقی زمانی فرا می‌رسد که عذاب رسواکنندهٔ الله نازل گردد.

{وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ} [هود: 38-39]

(نوح دست اندرکار ساختن کشتی شد. هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند [و می‌خندیدند و می‌گفتند: دیوانه شده است] می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان‌گونه شما را مسخره می‌کنیم. هرچه زودتر خواهید دانست که عذاب خوارکننده و رسواکننده [در دنیا] بهرهٔ چه کسی، و شکنجه جاودان [در آخرت] گریبانگیر کدام يك از مردمان می‌گردد).

بالآخره موعد نزول عذاب فرا رسید و باران شدید از آسمان باریدن گرفت، و از هر طرف زمین چشمه‌ها فوران کرد و همه جا را فرا گرفت حتی از تنور که

محل آتش است، آب فوران کرد. نوح علیه السلام همراه با مؤمنان سوار کشتی شد و از انواع حیوانات یک یک جفت را با خود برداشت و در حالی که از الله متعال استعانت می‌جست و از خطاهای خود مغفرت می‌خواست، کشتی به حرکت آمد و در بین امواج آب که همانند کوه بود به هر طرف می‌رفت، نوح علیه السلام پسرش را دید که دور از کشتی در کناره‌ای نشسته است، او را صدا زد تا ایمان آورده و به کشتی سوار شود و دوستی کافران را ترک کند، اما او نپذیرفت و گفت: به کوه پناه می‌برم تا از غرق شدن نجات پیدا کنم، پدرش که به عاقبت بد کافران یقین داشت او را هشدار داد و گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد؛ بالاخره از پذیرفتن سخن پدر اباء ورزید و همراه با دیگران هلاک شد؛ بعد از هلاک شدن کافران الله متعال آسمان را امر کرد که از باریدن باز ایستد و زمین را امر

کرد که آبش را فرو برد. آب آهسته آهسته کم شد تا اینکه خشکی‌ها ظاهر گردید و کشتی بر کوه جودی که در سرزمین جزیره‌العرب معروف است به زمین نشست؛ و گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران!.

نوح علیه‌السلام از الله متعال خواست تا پسرش را نجات دهد و گفت یا الله تو وعده داده بودی که اهل تو را نجات می‌دهم، ولی الله متعال خطاب به او گفت او از اهل تو نیست زیرا او کافر است، و فرمود که وابستگان حقیقی تو مؤمنان و کسانی‌اند که عمل صالح دارند؛ و او را فهماند که در مورد آنچه علم ندارد از پروردگارش سوال مکن، چه در غیر آن از جمله جاهلان خواهی بود.

{حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ. وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ. وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ

وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ. وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَقْلِعِي
وَعِضْ الْمَاءَ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.
وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ. قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ
لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ
مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ. قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ
بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا
عَذَابٌ أَلِيمٌ} [هود: 40-48]

([نوح به کار خود مشغول بود و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند] تا آن‌گاه که فرمان ما [مبني بر هلاک کافران] در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت [و خشم ما به غایت رسید. به نوح] گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است [که همسر و یکی از پسران تو است]، و کسانی را [در آن بنشان] که ایمان آورده‌اند. و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند. [نوح خطاب به خاندان و بستگان با ایمان خود و سایر مؤمنان] گفت: سوار کشتی شوید [و نترسید] که حرکت و توقف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است [و به هنگام ورود به

کشتی و حرکت آن، و در وقت لنگر انداختن و خروج از آن، نام خدا را بر زبان رانید و از حضرت باری یاری بطلبید، و از او آموزش گناهان خود را بخواهید و بدانید که [بیگمان پروردگار من بسیار آمرزنده و بس مهربان است. [مؤمنان سوار کشتی شدند و] کشتی با سرنشینانش [سینه] امواج کوه پیکر را می‌شکافت و [همچنان] به پیش می‌رفت. [مهر پدري در میان این امواجي که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روي هم می‌غلطیدند، موج گرفت] و نوح پسرش را که در کناري [جدا از پدر] قرار گرفته بود فریاد زد که فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش، [اگر به سوي خدا برگردی نجات می‌یابی، و الا با جملگی بی‌دینان هلاک می‌گردد]. [پسر لجوج و مغرور نوح] گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد [و از غرقاب مصؤون] نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا [مبني بر غرق و هلاک شدن کافران] پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس. [در همین هنگام موجي برخاست و او را در کام خود فرو برد] و موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در

میان غرق شدگان جای گرفت [و خیال خام، او را از راه آب دنیا، به آتش آخرت انداخت].
[بعد از هلاک کافران] گفته شد که: ای زمین! آب خود را فرو خور، و ای آسمان! از باریدن بایست، و [آن گاه به دستور خدا] آبها از میان برده شده و فرمان اجرا گردید و کار به انجام رسید، و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت [و در این وقت بود که] گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران! نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و [تو هنگامی که به من دستور فرمودی، خاندان خود را سوار کشتی کنم، در اصل وعده حفظ خاندان مرا داده‌ای] و وعده تو راست است [و خلافتی در آن نیست] و تو داورترین داوران و دادگرتین دادگرانی.
فرمود: ای نوح! پسر از اهل تو نیست، چرا که او [به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین] عمل ناشایست است. بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی [که درست است یا نادرست] از من نخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی [و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند بر اساس عقیده است؛ نه گوشت

و خون]. نوح گفت: پروردگارا! از این که چیزی را [از این به بعد] از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می‌دارم [و عاجزانه از آستانت می‌خواهم که مرا از چنین لغزش‌هایی به دور داری]. اگر بر من نبخشایی و به من رحم ننمایی از زیانکاران خواهم بود. [پس از آن‌که طوفان همه جا را ویران کرد، به زبان وحی به نوح] گفته شد: ای نوح! از کشتی پیاده شو [و بدان که تو و همراهانت] از امنیت ما برخوردارید و [از قحطی‌ها و بیماری‌ها و سایر بلاها] سالم و برکنارید و [درهای] برکات خدا به روی تو و گروه‌های همراهت [گشوده] است [و نگران نباشید که محیط سالم و پربرکتی خواهید داشت و بعدها] ملت‌ها و گروه‌های دیگری [از نسل شما پدید می‌آیند که آنان] را از نعمت‌ها و خوشی‌ها برخوردار می‌کنیم [ولی ایشان در غرور و غفلت فرو می‌روند و] آن‌گاه عذاب دردناکی از سوی ما بدانان می‌رسد).

{ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَّوْحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ. فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَقُلْ رَبِّ انزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ

الْمُنزِلِينَ { [المؤمنون: 28-29]

(بدو وحی کردیم که زیر نظر [و در پناه حفاظت و رعایت] ما و برابر رهنمود و آموزش ما به ساختن کشتی پرداز. هرگاه فرمان ما [مبني بر هلاك ايشان] صادر شد [و دیدي که] آب از تنور برمی‌جوشد، بلافاصله از همه حیوانات از هر نوعی جفتی [نر و ماده] را سوار کشتی کن، و نیز خانواده و پیروانت را سوار کشتی نما، مگر آن کسانی که قبلاً فرمان نابودی‌شان داده شده است [که همسرت و پست می‌باشند] و درباره کسانی که [با در پیش گرفتن راه کفر و ضلال و طغیان و عصیان، بر خود و دیگران] ستم ورزیده‌اند، [راجع به نجات ایشان] با من سخن مگو. چرا که آنان همگی قطعاً غرق خواهند شد [و دیگر جای گفتگو نیست]. هرگاه تو و همراهانت بر کشتی [سوار شدي و] استقرار یافتي، بگو: شکر و سپاس خداوندي را سزا است که ما را از دست قوم ستمگر رهانید. و بگو: پروردگارا! مرا در جایگاه پرخیر و برکتی فرود آور و تو بهترین فرود آورندگان).

{فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ. وَفَجَرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ. وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَابٍ دُوسِرٍ. تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ.

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ. فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرٍ { [القمر: 11-16]

(پس درهاي آسمان را با آب تند ريزان و فراواني از هم گشوديم. [به گونه‌اي كه گويي درهاي آسمان همه باز شده و هر چه آب است فرو مي‌بارد]. و از زمين چشمه‌ساران زيادي برجوشانديم [به گونه‌اي كه گويي تمام زمين يكپارچه به چشمه تبديل شده است] و آبها در هم آميختند، براي اجراي فرماني كه [از جانب خدا صادر و] مقدر شده بود. و نوح را بر كشتي ساخته شده از تخته‌ها و ميخ‌ها، سوار كرديم. اين كشتي تحت مراقبت و مواظبت ما حركت مي‌كرد، براي پاداش دادن به كسي كه بدو ايمان آورده نشده بود و تصديق نگشته بود [و نعمت وجود او كفران شده بود]. ما اين داستان را [كه بيانگر غرق شدن كافران و نجات مؤمنان است] به عنوان درس عبرتي [در ميان ملتها] باقي گذارديم. آيا هيچ پند گيرنده‌اي هست؟ آيا عذاب و عقاب من، و بيم دادن‌ها و برحذر داشتن‌هاي من چگونه بوده است؟! [آيا واقعيت داشته است، و يا افسانه بوده است؟].

در اينجا بايد به امور ذيل توجه داشته باشيم:

1- سبب اصلی عبادت بتها توسط قوم نوح علیه السلام را امام بخاری به نقل از ابن جریر، از عطاء، از ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این قول الله متعال چنین روایت کرده است:

{وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا}

[نوح:23]

(به آنان گفتند: معبودهای خود را وامگذارید، و وُدّ، سُوَاع، یَغُوث، یعوق، و نَسْر را رها نسازید).

«اینها نامهای مردمان صالح قوم نوح بود؛ زمانی که وفات یافتند شیطان در قلبهایشان انداخت که در جایی که آنان می‌نشستند بت‌هایی را نصب نمایند و آنها را به نام ایشان نامگذاری کنند؛ آنها این کار را انجام دادند ولی آنها را عبادت نمی‌کردند؛ زمانی که این نسل از بین رفتند و علم از بین‌شان رخت بر بست، نسل‌های بعدی به عبادت آنها مصروف شدند. ابن عباس می‌گوید: پرستش بت‌های قوم نوح بعداً در میان عرب‌ها رواج یافت. ابن جریر در تفسیر

این آیه حدیثی را از محمد بن قیس روایت کرده و می‌گوید که آنان انسان‌های صالحی بودند که بعد از آدم علیه‌السلام تا عصر نوح زندگی داشتند، و در هر زمانه رهروانی داشتند که به اعمال و اقوالشان اقتداء می‌کردند؛ زمانی‌که وفات یافتند، تعدادی از رهروانشان گفتند: اگر تصویرهای آنان را بسازیم و هر وقت به سوی آنها بنگریم اشتیاق ما را به عبادت افزایش می‌دهد؛ پس به همین نیت تصویرهایی از آنها ساختند. زمانی‌که این نسل از دنیا رفتند و نسل‌های بعدی به دنیا آمدند، ابلیس آنها را شکار و سوسه‌های خود نموده به آنان تلقین کرد که پدران‌تان این تصویرها را عبادت می‌کردند و به وسیله آنها از نعمت باران مستفید می‌شدند، بناءً آنان فریب شیطان را خورده به عبادت تصاویر مشغول شدند».

امام بخاری از ابن عباس روایت کرده است که: «بت‌هایی که عبادت آنها در

میان قوم نوح رایج بود بعداً به عربها منتقل شد. قبیله کلب که در دومه الجندل سکونت داشتند «ود» را پرستش می‌کردند «سواع» به هذیل تعلق گرفت، مراد به عبادت «یغوث» پرداختند که بعد از آنان عبادت یغوث به بنی غطیف در منطقه سباء به میراث رسید، «یعوق» به قبیله همدان تعلق گرفت، «نسر» به حمیر و آل ذی‌الکلاع رسید...

2- اعتراض که منکران رسالت نوح علیه‌السلام بر او وارد کردند، همان اعتراضی است که بارها در تاریخ بشر تکرار شده است، و همه انبیاء با آن مواجه شده‌اند؛ آنها نوح علیه‌السلام را مخاطب قرار داده و گفتند.

{مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بُادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ} [هود: 27]

(تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم [و لذا به پیغمبری تو باور نداریم]. ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه‌فکر و ساده‌لوح ما [به تو نگرویده و از تو پیروی نکرده است. [شما ای پیروان

نوح! نه نوح و نه] شما را برتر از خود
نمی‌بینیم و بلکه شما را دروغ‌گو می‌دانیم).
الله متعال این سخن منکران همیشگی
رسالت را نقل کرده می‌فرماید:

{قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ
ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا
عَمَّا كَانِ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ} [إبراهيم:10]

(پیغمبران‌شان بدیشان گفتند: مگر درباره
وجود خدا، آفریننده آسمان‌ها و زمین، بدون
مدل و نمونه پیشین، شک و تردیدی در میان
است؟ او شما را فرا می‌خواند تا گناهان‌تان
را ببخشاید و [از گذشته ناپاکتان صرف‌نظر
نماید، و بدین زودی‌ها هلاکتان نسازد و بلکه]
تا مدت مشخصی [که در آن مرگتان فرا می‌رسد]
شما را بر جای و محفوظ دارد. آنان [مسخره
کنان در پاسخ پیغمبران] گفتند: شما جز
انسان‌هایی همچون ما نیستید [و فضیلتی بر ما
ندارید تا از میان ما شما را برگزینند و
پیام‌آوران آسمانی برای مردمان زمینی کنند]
و شما می‌خواهید ما را از چیزهایی منصرف و
به‌دور دارید که پدران‌مان آنها را
می‌پرستیده‌اند. [ذکر خلقت آسمان‌ها و زمین
فایده‌ای ندارد. اگر راست می‌گویید] برای ما

دلیل روشنی بیاورید [و معجزه‌هایی بنمایید که ما پیشنهاد می‌کنیم].

گویا عقلی که این اعتراض را ترتیب داده و در قلوب اهل باطل القاء می‌کند یکی و آن شیطان است که دشمن آشکارا و همیشگی انسان‌ها است.

3- نصرت و پیروزی بر دشمنان زمانی به حاصل می‌شود که دست انسان‌های مظلوم به طرف الله بالا شود، چنانچه نوح علیه السلام فرمود:

{وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ} [هود: 30]

(ای قوم من! اگر من مؤمنان [فقیر و به گمان شما حقیر] را از پیش خود برانم، چه کسی مرا [از دست انتقام خدا می‌راند و] در برابر [مجازات شدید] الله یاری می‌دهد؟ [هیچ کسی]. آیا یادآور نمی‌شوید [و نمی‌اندیشید که آنان خدایی دارند و انتقام ایشان را می‌گیرد؟].

الله متعال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم را چنین دستور می‌دهد.

{وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ

الظَّالِمِينَ { [الأنعام: 52]

(کسانی را [از پیش خود] مران که سحرگهان و شامگاهان خدای را به فریاد میخوانند [و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و] منظورشان [تنها رضایت] او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است [و هرکس در گرو عمل خویش است، چه شاه چه درویش است]. اگر [به حرف مشرکان در بارة این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود] آنان را برانی، از زمرة ستمگران خواهی بود).

{وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا} [الكهف: 28]

(با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را میپرستند و به فریاد میخوانند، [و تنها رضای] ذات او را میطلبند، و چشمانت از ایشان [به سوی ثروتمندان و قدرتمندان مستکبر] برای جستن زینت حیات دنیوی برنگردد، و از کسی فرمان مبر که [به خاطر دنیادوستی و آرزوپرستی] دل او را از یاد خود غافل ساخته ایم، و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است [و پیوسته فرمان یزدان

را ترك گفته است] و كار و بارش [همه] افراط و تفریط بوده است).

4- آنچه بر دعوتگر لازم است تبلیغ و رساندن پیام الهی است که باید آن را به صورت حکیمانه به مردم برساند و در این راه صبر پیشه کند؛ اما قبول دعوت از سوی دعوت‌شوندگان مربوط به داعی نیست، زیرا الله متعال هر کسی را که بخواهد هدایت می‌کند و راه راست را بر روی کسانی می‌گشاید که به سوی او رجوع می‌کنند. چنانچه نوح علیه السلام را می‌بینیم که با استفاده از هر وسیله ممکن و با شیوه‌های مختلف قومش را دعوت کرد و در این راه نهصد و پنجاه سال صبر نمود ولی در نتیجه جز گروه اندکی دیگران به او ایمان نیاوردند.

{حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ} [هود: 40]

([نوح به کار خود مشغول بود و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند] تا آن‌گاه که فرمان ما [مبني بر هلاك كافرين] در رسید و

آب از زمین جوشیدن گرفت [و خشم ما به غایت رسید. به نوح] گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است [که همسر و یکی از پسران تو است]، و کسانی را [در آن بنشان] که ایمان آورده‌اند. و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند).

الله متعال حتی او را با همسر و پسرش ابتلاء نمود. آن دو کافر بودند و نوح علیه السلام هیچ‌کاری برای‌شان انجام داده نتوانست. الله متعال می‌فرماید:

{وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. قَالَ سَأْوِي إِلَىٰ جِبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ} [هود: 42-43]

([مؤمنان سوار کشتی شدند و] کشتی با سرنشینانش [سینه] امواج کوه پیکر را می‌شکافت و [هم‌چنان] به پیش می‌رفت. [مهر پدري در میان این امواجي که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روي هم می‌غلطیدند، موج گرفت] و نوح پسرش را که در کناري [جدا از پدر] قرار گرفته بود فریاد زد که فرزند دل‌بندم

با ما سوار شو و با کافران مباش، [اگر به سوي خدا برگردی نجات می‌یابی، والا با جملگی بی‌دینان هلاک می‌گردد]. [پسر لجوج و مغرور نوح] گفت: به کوه بزرگی می‌روم و ماوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد [و از غرقاب مصئون]. [نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا [مبني بر غرق و هلاک شدن کافران] پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس. [در همین هنگام موجی برخاست و او را در کام خود فرو برد] و موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق شدگان جای گرفت [و خیال خام، او را از راه آب دنیا، به آتش آخرت انداخت].

{ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ} [التحریم: 10]

(خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است).

5- الله متعال ظالمان و تکذیب‌کنندگان را مهلت می‌دهد تا بر گناهان‌شان افزوده گردد، ولی هرگز آنان را به حال خودشان رها نمی‌کند.

{وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ} [الأعراف: 183]

(و به آنان مهلت می‌دهم [و در عقوبت ایشان شتاب نمی‌ورزم و در گمراهی‌هایشان می‌سازم].

بیگمان طرح و نقشه من سخت استوار است [و
دایماً ایشان را می‌پاید و نابودشان
می‌نماید].

{وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا
إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ} [آل عمران: 178]

(کافران [و بی‌دینانی که ایمان را داده و
کفر را خریداری کرده‌اند] گمان نبرند که اگر
بدیشان مهلت می‌دهیم [و وسایل رفاه دنیوی
برایشان مهیا می‌داریم و بر عمرشان
می‌افزاییم] به صلاح آنان است، بلکه ما
بدیشان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود
ببافزایند و [در آخرت به عذاب شدیدی دچار
آیند. بیگمان] برای آنان عذاب خوارکننده‌ای
است).

در حدیث از پیامبر اسلام
صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ لِيَمْلِي لِلظَّالِمِ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ»¹.

(الله متعال به ظالم مهلت می‌دهد، و زمانی‌که
او را می‌گیرد، هیچ راه نجاتی برایش نیست).
الله متعال قوم نوح علیه‌السلام را مهلت
طولانی داد تا اینکه طغیان و سرکشی

1- صحیح البخاری.

را به حد آخر رساندند و گمان کردند
که همیشه از عذاب خدا در امان
می‌باشند و به صراحت گفتند:

{قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ} [هود:32]

(گفتند: ای نوح! با ما جروبحث کردی [تا
به تو ایمان بیاوریم] و جروبحث را به درازا
کشاندی [تا آنجا که ما را خسته کردی.
جانمان از این همه گفتار به لب رسیده است و
دیگر تاب تحمل شنیدن سخنانت را نداریم].
اگر راست می‌گویی [که تو پیغمبری و اگر به
تو ایمان بیاوریم، عذاب خدا گریبان‌گیرمان
می‌گردد] آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی،
به ما برسان).

اما زمانی‌که امر الله متعال فرا رسید،
راه فرار بر روی‌شان بسته شد و
هیچ‌کاری کرده نتوانستند.

{وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ
الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ} [العنكبوت:14]

(ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، و او
نهمصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد
[و جز گروه اندکی بدو ایمان نیاوردند].
سرانجام در حالی که [با کفر و معاصی] به

خود ستم می‌کردند، طوفان ایشان را در برگرفت).

6- بین دعای مظلوم و اجابت الله متعال هیچ حجابی وجود ندارد. به همین علت به مجردی که نوح علیه السلام به پروردگارش التجاء کرد، الله متعال که می‌دانست او چه عذاب‌هایی از دست قوم خویش دیده است، فوراً دعای او را اجابت کرد.

{كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ. فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ. فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ. وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ} [القمر: 9-12]

(پیش از ایشان، قوم نوح، بنده ما [نوح] را تکذیب کردند [و دروغ‌گویی نامیدند] و گفتند: دیوانه‌ای است و [از میان خردمندان] رانده شده است. تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند [و عرضه داشت: پروردگارا! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما] و انتقام مرا از ایشان بگیر). پس درهای آسمان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم. [به گونه‌ای که گویی درهای آسمان همه باز شده و هر چه آب است فرو می‌بارد]. و از زمین چشمه‌ساران زیادی

برجوشانديم [به گونه‌اي كه گويي تمام زمين يكپارچه به چشمه تبديل شده است] و آنها در هم آميختند، براي اجراي فرماني كه [از جانب خدا صادر و] مقدر شده بود).

و در حديث شريف آمده است:

«وَأَتَقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ»¹.

(از دعای مظلوم برحذر باشيد زيرا بين او و الله متعال هيچ مانع و حجابی وجود ندارد).
7- اهل و وابستگان مؤمنان کسانی‌اند كه با زيور تقوا و صلاح مزین باشند، چه قرابت نسبی داشته باشند و يا نداشته باشند، زيرا الله متعال در جواب نوح عليه السلام فرمود:

{قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ} [هود:46]

(فرمود: اي نوح! پسرت از خاندان تو نيست، چرا كه او [به سبب رفتار زشت و كردار پلشتي كه پيش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عين] عمل ناشايست است. بنابراین آنچه را از آن آگاه نيستي [كه درست است يا نادرست] از من نخواه. من تو را

1- صحيح البخاري.

نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی [و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند بر اساس عقیده است؛ نه گوشت و خون].

8- مؤمن صادق هیچ‌کسی را مقدم بر رضای الله متعال نمی‌داند و خانواده، فرزندان، قبیله، جاه و مقام و هر چیزی را که دارد، در راه کسب رضای الله متعال قربان می‌نماید؛ این کاری بود که نوح علیه‌السلام آن را عملاً به اثبات رسانید. و همین‌که الله متعال برایش گفت: او از اهل تو نیست، او کافر است و برایت زیبنده نیست که در مورد آنچه نمی‌دانی از من درخواست کنی، نوح علیه‌السلام با شنیدن این سخن تابعیت خود را از حکم الله متعال اعلان کرد و گفت:

{قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي

أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ} [هود: 47]

(نوح گفت: پروردگارا! از این که چیزی را [از این به بعد] از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می‌دارم [و عاجزانه از آستانت می‌خواهم که مرا از چنین لغزش‌هایی به‌دور داری]. اگر بر من نبخشایی و

به من رحم نمایی از زیانکاران خواهم بود).
9- اخلاص، تجرد و امانت‌داری نام
نیکویی از بنده در دنیا و بعد از
مرگ به‌جا می‌گذارد، به خصوص در روز
قیامت سبب کامیابی بنده می‌شود. نوح
علیه‌السلام چون نیت خود را خالص
گردانید و یکسویی کامل به سوی الله
متعال را در خود ایجاد کرد حتی از
همسرو فرزند هم برید؛ و الله متعال او
را چنین پاداش داد:

{قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ
سَنُنزِّلُ عَنْهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ} [هود:48]

(پس از آن که طوفان همه جا را ویران
کرد، به زبان وحی به نوح] گفته شد: ای نوح!
از کشتی پیاده شو [و بدان که تو و
همراهانت] از امنیت ما برخوردارید و [از
قحطی‌ها و بیماری‌ها و سایر بلاها] سالم و
برکنارید و [درهای] برکات خدا به روی تو و
گروه‌های همراهت [گشوده] است [و نگران
نباشید که محیط سالم و پربرکتی خواهید داشت
و بعدها] ملت‌ها و گروه‌های دیگری [از نسل
شما پدید می‌آیند که آنان] را از نعمت‌ها و

خوشی‌ها برخوردار می‌کنیم [ولی ایشان در غرور و غفلت فرو می‌روند و] آن گاه عذاب دردناکی از سوی ما بدانان می‌رسد).

{سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ} [الصفات: 79]

(و آن درود بر نوح، در میان جهانیان است).

10- نوح علیه السلام بعد از آن‌که در راه دعوت به سوی الله این همه صبر و تحمل را از خود نشان داد، از جمله انبیای صاحب عزم به حساب آمد.

{وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا} [الأحزاب: 7]

([یادآور شو] هنگامی را که از پیغمبران پیمان گرفتیم و همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم. [آری]! از آنان پیمان محکم و استواری گرفتیم [که در ادای مسؤولیت تبلیغ رسالت، و دعوت مردم به خداشناسی و یکتاپرستی کوتاهی نکنند]).

نوح علیه السلام در قرآن کریم

اهداف علمی که امید است از تدریس این موضوع به دست آید:

1 - اولین امری را که نوح علیه السلام با قومش آغاز کرد ذکر نماید.

2 - عناد و سرکشی قوم نوح علیه السلام را با دلیل بیان کند.

3 - دلایلی را که قوم نوح علیه السلام برای تکذیب وی بیان می‌کردند با حجت و دلیل رد نماید.

محتوای علمی:

نشانه‌های دعوت نوح علیه السلام در قرآن کریم و استعمال اسالیب گوناگون در دعوت به سوی الله.

{إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا. يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا. فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا. وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا. ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا. ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا. فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا. وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا. مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا. وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا. أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا. وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا. وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا. ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا. وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا. لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا. قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ

عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا. وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا. وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَئُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا. وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا. مِمَّا خَطَبَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْحِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا. وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا. رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا} [نوح: 1-28]

(نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز [به سوی ایمان به تو] فرا خوانده‌ام. اما دعوت و فرا خواندنم تنها بر گریز ایشان افزود! من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا [ایمان بیاورند و] تو آنان را بیامرزی، انگشت‌های خود را به گوش‌هایشان فرو کردند [تا ندای حق را نشنوند] و جامه‌هایشان را بر سر کشیدند [تا قیافه مرا نبینند] و [در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتر فرو رفتند و بر کفر] پافشاری کردند و سخت سرکشی نموده و تکبر ورزیدند. سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند [به یکتاپرستی و ایمان راستین] دعوت کردم. گذشته از این، به‌گونه علنی و [جمعی]، و به صورت نهانی [و فردی، دعوت آسمانی را] بدیشان رساندم. و بدیشان گفتم: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او

بسیار آمرزنده است [و شما را میبخشاید].
[اگر چنین کنید] خدا از آسمان باران‌های پر
خیر و برکت را پیای می‌باراند. و با اعطاء
دارایی و فرزندان، شما را کمک می‌کند و یاری
می‌دهد، و باغ‌های سرسبز و فراوان بهره شما
می‌سازد، و رودبارهای پر آب در اختیارتان
می‌گذارد. شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت
و شکوهی قایل نیستید؟ در حالی که خدا شما
را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های
گوناگونی آفریده است [و در هر گام شما را
رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت
نموده است]. مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه
هفت آسمان را یکی بالای دیگر آفریده است؟ و
ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را
چراغ [درخشان] کرده است؟ خدا است که شما را
از زمین به‌گونه شگفتی آفریده است. سپس شما
را به همان زمین برگرداند، و بعد شما را
به گونه شگفتی [زنده می‌گرداند و] از زمین
بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما
گسترده و فراخ کرده است. تا از جاده‌های
وسیع آن بگذرید. نوح [بعد از یأس و نومیدی
از ایشان به آستان الهی عرضه داشت و] گفت:
پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند، و

از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران بر آنان نیفزوده است. [چنین رهبران گمراهی] نیرنگ بزرگی به کار برده‌اند. به آنان گفتند: معبودهای خود را وامگذارید، و وَدّ، سُواع، یَغوث، یعوق، و نَسر را رها نسازید. و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند! [پروردگارا! این خودخواهان گمراه‌اند گمراه‌ترشان گردان] و جز گمراهی بر ستمکاران می‌فزا! [سرانجام، همگی] به خاطر گناهانشان [در طوفان] غرق شدند، و به دوزخ در افتادند، و جز خدا برای خود یار و یآوری نیافتند [که بتواند از ایشان دفاع کند و از دوزخشان برهاند]. نوح [به دعای خود ادامه داد و] گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافرِ سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند. پروردگارا! مرا، و پدر و مادرم را، و همه کسانی را که مؤمنانه و باورمندانه به خانه من در می‌آیند و سایر مردان و زنان با ایمان را بیامرز! و کافران را جز هلاک و نابودی می‌فزا!.

شرح آیات و اندرزها:

1- الله متعال در این سوره شرح می‌دهد که نوح علیه السلام قومش را انذار می‌دهد، و باز بشارت و وعده می‌دهد که اگر از اوامر الله متعال اطاعت کنند، گناهانشان را می‌آمرزد و اجلشان را به تأخیر می‌اندازد تا زمینه طاعت بیشتر را داشته باشند و همچنان از نعمت‌های زندگی دنیا برخوردار شوند، تا آن‌که اجل تعیین‌شده برای مرگ طبیعی‌شان فرا رسد. چنانچه در سوره هود می‌فرماید:

{وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ} [هود:3]

(و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند [به سبب استغفار صادقانه و توبه مخلصانه] شما را تا دم مرگ به طرز نیکویی [از مواهب زندگی این جهان] بهره‌مند می‌سازد، و [در آخرت برابر عدل و داد خود] به هر صاحب فضیلت و احسانی [پاداش] فضیلت و احسانش را می‌دهد. اگر هم روی برگردانید، من بر شما از عذاب روز

بزرگی [که روز قیامت است] بیمناکم).
و به آنها فهماند که چون اجل الهی
که برای هلاکت امتهای تعیین کرده است
فرا رسد آن‌گاه به تأخیر نمی‌افتد.

{وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ}

[الأعراف:34]

(هر گروهی دارای مدّت زمانی [مشخص و
معلوم] است، و هنگامی که زمان [محدود] آنان
به سر رسید، نه لحظه‌ای [از آن] تأخیر
خواهند کرد و نه لحظه‌ای [بر آن] پیشی
می‌گیرند).

نوح علیه‌السلام آرزو داشت که قومش
سنت و قانون الهی را در مورد اقوام
سرکش و فاسق بدانند و از امر و نهی الله
تعالی سرکشی نکنند؛ به همین سبب آنها
را وعده داد که اگر از الله اطاعت کنند،
باران رحمت خود را بر آنان نازل
می‌کند تا زراعت و حیواناتشان سیراب
شوند و باغ‌ها و نهرهای آب شیرین را
در اختیارشان می‌گذارد.

2- بعد ازین وعده‌ها دوباره متوجه
آنها گردیده و با تعجب می‌پرسد.

{مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا} [نوح:13]

(شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قایل نیستید؟)

از ایشان می‌پرسید که چه چیز مانع‌شان می‌شود و آنان را از تعظیم الله متعال و طلب ثواب او باز می‌دارد؟ در حالی‌که این الله است که آنان را از آغاز آفرینش تا کنون از مراحل مختلف گذرانیده است، در ابتداء آدم علیه‌السلام را از فشردۀ گل آفریده، بعداً نسل او را با قرار دادن نطفه در رحم مادر ادامه داده، نطفه را بعد از چندی به خون بسته تبدیل نموده و خون را به پارچۀ گوشت مبدل ساخته، و از آن استخوان‌ها را آفریده، بعد از آن استخوان‌ها را با گوشت پوشانده و بعد از تکمیل خلقت، به آنان گوش شنوا، چشم بینا و زبان گویا و مغز تفکرکننده بخشیده است؛ پس چه بابرکت است الله که نیکوترین آفریننده است.

پروردگار که این همه نشانه‌های

قدرتش آشکار است چرا مردم از او روی گردان شده و اوامر او را اطاعت نکنند؟

3- بعد از آن، شیوه ترغیب را اختیار می‌کند و مردم را به طاعت الله متعال و مراعات حدودش فرا می‌خواند و آنها را متوجه نشانه‌های قدرت الله متعال در آسمان و زمین می‌سازد؛ نور مهتاب و درخشندگی آفتاب را به یادشان می‌آورد؛ و می‌گوید: متوجه باشید که الله متعال ما را از مواد زمین پرورش می‌دهد، سپس جسم ما را به زمین بر می‌گرداند و در آخر دوباره از همین زمین ما را بیرون می‌آورد؛ الله متعال زمین را چگونه هموار و برای زراعت آماده ساخته و راه رفتن بر روی آن را آسان گردانیده است، تا به آسانی حرکت کنیم و از مواد زراعتی آن استفاده نماییم و معادن آن را استخراج کنیم.

4- نوح علیه السلام از جهالت قومش به الله متعال شکایت می‌برد و با شکستگی

می‌گوید: شب و روز آنها را دعوت کردم، ولی دعوت من جز بر فرار و دوری از هدایت آنها نیفزود؛ هر باری که آنها را دعوت کردم، انگشتان خود را در گوش‌هایشان فرو بردند و سر خود را در لباس‌شان پیچاندند تا سخنم را نشنوند، و بر کفر و عناد خود اصرار ورزیدند و بر پیامبر الله متعال استکبار نمودند.

نوح علیه السلام دعوت خود را به شیوه‌ها و اسالیب گوناگون عرضه می‌داشت؛ گاهی آنان را می‌ترسانید و گاهی بشارت می‌داد؛ باری سخن سخت و شدید می‌گفت، و احیاناً به نرمی و آهستگی دعوت می‌کرد؛ گاهی به نعمت‌های الهی وعده می‌داد و زمانی نشانه‌های قدرت الله متعال را در کاینات و در نفس انسان‌ها نشاندهی می‌کرد؛ ولی این موعظه و اندرز هیچ سودی نبخشید و آنها همچنان به عصیان خود اصرار کرده و برای ناکام ساختن دعوت دسایس گوناگونی به راه انداختند و یکدیگر

را به اصرار در راه باطل توصیه می‌کردند.

{وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا}

[نوح:23]

(به آنان گفتند: معبودهای خود را وامگذارید، و وُدّ، سُوَاع، یَغُوث، یعوق، و نَسر را رها نسازید).

اینها نام‌های اصنامی بود که قوم نوح علیه‌السلام به عبادت آنها گرفتار بودند. نوح علیه‌السلام قومش را از عبادت بت‌ها نهی می‌کرد و شب و روز می‌کوشید تا آنها را از بت‌پرستی متنفر سازد؛ ولی بعد از آن همه سعی و تلاش طولانی و صرف صدها سال عمر عزیزش در راه دعوت، با حالتی روبه‌رو می‌شود که دیگر قابل تحمل نیست؛ آنها به جای این‌که به ندای دعوت لبیک گویند، یکدیگر را وصیت می‌کردند که عبادت بت‌ها را ترک نگویند!

محدثان در مورد این بت‌ها روایت می‌کنند که آنها نام‌های مردمان صالح قوم نوح بود؛ زمانی‌که وفات یافتند شیطان در قلب‌هایشان انداخت که در

جایی که آنان می‌نشستند بتهایی را نصب نمایند و آنها را به نام ایشان نامگذاری کنند؛ آنها این کار را انجام دادند ولی آنها را عبادت نمی‌کردند؛ زمانی که این نسل از بین رفتند و علم از بین‌شان رخت بر بست، نسل‌های بعدی به عبادت آنها مصروف شدند. نوح علیه‌السلام از این بتها که سبب گمراهی مردم شده بود و از سران کفر که مردم را به سوی باطل فرا می‌خواندند به الله متعال شکایت برد.

5- بعد از آن که کاسه صبر نوح علیه‌السلام لبریز شد و اسالیب و شیوه‌های دعوت همه بی‌نتیجه ماند، به الله متعال روی آورده و قوم خود را دعای بد نمود و گفت:

{وَلَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَالًّا} [نوح:24]

(و جز گمراهی بر ستمکاران می‌فزا!)

{وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا

عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا} [نوح:26-27]

(نوح [به دعای خود ادامه داد و] گفت:

پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها

کني، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند).

زیرا آنها رهبران و پیشوایان کفر بودند و اگر به حال خود باقی گذاشته شوند، برای موحدان خطرناک بوده، مانند سنگ بزرگی در راه دعوت و اصلاح قرار می‌گیرند و مانع پیوستن مردم به آن می‌شوند؛ به همین خاطر از الله متعال درخواست نمود که هیچیک از آنان را بر روی زمین زنده نگذارد؛ زیرا اگر زنده بمانند دیگران را گمراه می‌سازند و فرزندان‌شان را همانند خود مشرک تربیه می‌کنند.

بعد از آن دست دعا به سوی پروردگار بلند کرده برای خود، پدر و مادر، زنان و مردان مؤمن مغفرت می‌خواهد و دعایش را به این جمله خاتمه می‌دهد:

{وَلَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا} [نوح:28]

(و کافران را جز هلاک و نابودی می‌فزا!).

6- در شرحی که الله متعال ارائه نموده است عقوبت قوم نوح را به مخالفت امر

وی مربوط نموده و می‌فرماید:

{مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا}

[نوح:25]

([سرانجام، همگی] به خاطر گناهان‌شان [در طوفان] غرق شدند، و به دوزخ در افتادند، و جز خدا برای خود یار و یآوری نیافتند [که بتواند از ایشان دفاع کند و از دوزخ‌شان برهاند].)

تا به این ترتیب به ما بفهماند که سبب غرق شدن آنها گناهی بود که مرتکب می‌شدند و هیچ‌کسی نمی‌توانست آنها را از غرق‌شدن نجات دهد. از نکات عبرت‌آمیز این داستان این است که آنها به مجرد هلاکت روانه آتش جهنم گردیدند.

الله متعال در سوره اعراف داستان دعوت نوح علیه السلام به سوی توحید را بیان می‌کند و اینکه وی در حالی که خیرخواه و امین بود باز هم به گمراهی متهم می‌شد.

{لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ { [الأعراف: 59-64]

([پیوسته مشرکان، دشمنان حق بوده اند، و کافران با پیغمبران جنگیده اند. از جمله] ما نوح را به سوی قوم خود [که در میان‌شان برانگیخته شده بود] فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها خدا را بپرستید. من [از شما و دلسوزتان می‌باشم. قیامت و حساب و کتابی در میان است و اگر نافرمانی کنید] می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید [و به دوزخ روید]. اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما شما را [دور از حق و] در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم. گفت: ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های [محوئه از سوی] پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی [به من وحی می‌گردد و] می‌دانم که شما

نمیدانید. آیا تعجب می‌کنید از این که [کتاب آسمانی پر] اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و [در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا] امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟ اما آنان [با وجود این همه دلایل روشن ایمان نیاوردند و] او را تکذیب کردند. پس ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات [خواندنی و دیدنی] ما را تکذیب نمودند، غرق کردیم، چرا که آنان مردمان [کور دل و] نابینایی بودند [و حق را نمی‌دیدند].

شرح آیات و اندرزها:

1- اولین امری که نوح علیه السلام قومش را به سوی آن فراخواند توحید و عبادت خالصانه الله واحد و یگانه بود. نوح علیه السلام در دعوتش تنها نیست؛ بلکه اولین سخن تمام پیامبران الهی این بود که الله را به یگانگی عبادت کنید و از شریک آوردن به او اجتناب

نمایید؛ چنانچه در داستان هود، شعیب و صالح علیهم السلام مشاهده خواهیم کرد. زیرا دعوت به سوی توحید اساس و تهاداب هر رسالت آسمانی را تشکیل می‌دهد و به همین علت انبیاء علیهم السلام بیشترین وقت خود را صرف همین موضوع نموده و در این راه آماده قبول هر نوع خطرات و مشکلات شده‌اند و این امر در دعوت ابراهیم علیه السلام بیشتر از هر پیامبر دیگری تجلی یافته است؛ و مشاهده می‌کنیم که چه مشکلات زیادی را از سوی قوم بتپرستش تحمل نمود، تا اینکه بالاخره زنده در آتش انداخته شد.

نوح علیه السلام دعوت توحید را با ترساندن از عذاب پروردگار عرضه نموده و به زبان یک فرد غم‌خوار و مهربان گفت:

{إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ} [الأعراف: 59]

(من! می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید [و به دوزخ روید]).

مراد از روز بزرگ، روز قیامت است که مشرکان قوم نوح با عذاب

سرکشی‌های‌شان مواجه می‌شوند و قبل از آن در دنیا طوفان بر آنها مسلط می‌گردد.

جواب قوم او چگونه بود؟

{قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ} [الأعراف:60]

(اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما شما را [دور از حق و] در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم).

عامه قوم نوح در برابرش سکوت کردند، اما اشراف و بزرگان قومش، کسانی‌که قلب و ذهن‌شان را محبت‌جاه و جلال، خودنمایی و خودخواهی و ریاء پر کرده بود، این سخنان را گفتند؛ آنان همان مترفین و عیاشانی بودند که الله متعال در موردشان می‌فرماید:

{وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ. وَقَالُوا

نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ} [سبأ:34-35]

(ما به هر شهر و دیاری که پیغمبری را فرستاده‌ایم، سران و متنعمان آنجا گفته‌اند: ما بدان‌چه آورده‌اید باور نداریم. و گفته‌اند: ما که [در دنیا] اموال و اولاد

بیشتری داریم و [این نشانه علاقه و محبت خدا به ما است، و در آخرت هم] ما هرگز عذاب نمی‌بینیم و شکنجه نمی‌شویم).

سبحان الله، کسانی که خود را اشراف و بزرگان قوم می‌نامند، به جای این‌که رهبران اصلاح باشند، در برابر اصلاح سنگر گرفته و از ابتدای رسالت آسمانی تا امروز در برابر هر دعوت و هر دعوتگر به سوی خیری از حسد و کینه استفاده کرده و به مثابه بزرگترین مانع در راه دعوت اسلامی قرار گرفته‌اند؛ چنانچه مشاهده خواهیم کرد همین اشراف و بزرگان قوم هود علیه السلام به پیامبر الله می‌گویند:

{إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ} [الأعراف: 66]

(ما شما را ابله می‌دانیم؛ [آخر این چه دعوتی است که راه انداخته‌ای و این چه چیز است که ما را بدان می‌خوانی؟!]) و ما شما را از زمره دروغ‌گویان می‌پنداریم).

رهبران و اشراف قوم صالح علیه السلام خطاب به مؤمنان می‌گفتند:

{قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ}

أَنَّ صَالِحًا مَّرْسَلًا مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ. قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ} [الأعراف: 75-76]

(اشراف و رؤساي متكبر قوم او به مستضعفاني كه ايمان آورده بودند گفتند: آيا واقعاً مي‌دانيد كه صالح فرستاده‌اي از جانب پروردگار خود است؟ [مستضعفان پاسخ دادند و] گفتند: ما بدان‌چه او بدان مأموريت يافته است ايمان داريم. مستكبران [به مستضعفان] گفتند: ولي ما بدان‌چه شما بدان ايمان داريد، ايمان نداريم).

الله متعال از شعيب عليه السلام و قومش چنين حكايت مي‌كند:

{قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ} [الأعراف: 88]

(اشراف و سران متكبر قوم شعيب [كه خويشتن را بالاتر از آن مي‌دانستند كه دين خدا را بپذيرند، بدو] گفتند: اي شعيب! حتماً تو و كساني را كه با تو ايمان آورده‌اند از شهر و آبادي خود بيرون مي‌كنيم مگر اين كه به آيين ما درآييد. شعيب گفت: آيا ما به آيين شما در مي‌آييم در حالي كه [آن را به سبب باطل و نادرست بودن] دوست نمي‌داريم و نمي‌پسنديم؟!)

[هرگز چنین کاری ممکن نیست].

این است نتیجه رهنمایی‌ها و اوامر سران باطل، و این است برخوردی که با پیامبران و رهبران اصلاح انجام می‌دهند.

2- اما عموم مردم که قلب‌هایشان از کینه‌ها و حسادت‌ها سالم و از محبت دنیا و جاه و جلال دنیایی پاک است، در هر زمان و مکان از انبیاء علیهم‌السلام پیروی کرده و از دعوت حق حمایت نموده‌اند. برای فهم و درک بهتر این سنت همیشگی کافی است که به سخنان هرقل امپراتور روم گوش‌دهیم، زمانی‌که مکتوب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برایش رسید، ابوسفیان را که برای تجارت به آنجا رفته بود احضار کرد و ضمن سوال‌های دیگر از وی پرسید: آیا اشراف و بزرگان قوم از او پیروی می‌کنند یا ضعفا و مستمندان قوم؟ ابوسفیان گفت: ضعفا و مستمندان قوم از او پیروی کرده‌اند؛ هرقل گفت: پیروان انبیاء همین‌گونه می‌باشند.

سرداران قریش با رسول الله صلی الله علیه وسلم دشمنی کردند، در برابر ایشان از انواع دسایس کار گرفتند، شب و روز مکر و تدبیر سنجیدند، اما تدبیر الهی بالاتر از تدبیر ایشان بود و هر آنچه را سنجیده بودند نقش بر آب کرد. دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم آن‌گاه استقرار تام پیدا کرد که بزرگان قریش به عذاب و مجازات الهی مواجه شدند، بعضی از ایشان در بدر و احد بقتل رسیدند، و برخی دیگر در برابر جهاد و مبارزه پیامبر صلی الله علیه وسلم مغلوب شدند و دین الله استقرار یافت، هر چند مشرکان آن را نمی‌پسندیدند:

3- ملاحظه کنید که قوم نوح علیه السلام تا چه حد در طعنه زدن و تحقیر وی اسراف می‌کنند! او را با تأکید و تشدید مخاطب قرار داده و می‌گویند:

{إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ} [الأعراف: 60]

(ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم).

ای کاش فقط او را گمراه می‌خواندند، اما آنها از این هم قدمی فراتر گذاشته و برایش اعلان می‌کنند که گمراهی‌اش آن قدر واضح است که هر کسی آن را ملاحظه کرده می‌تواند.

پیامبر الله، نوح علیه السلام در جوابشان می‌گویند: در وجود من هیچ اثری از گمراهی نیست، بلکه من پیامبر آن پروردگاری هستم که همهٔ جهانیان را با نعمت‌های خود پرورش می‌دهد و ارواح‌شان را با شریعت خود معطر می‌سازد.

من پیام الله متعال را به شما می‌رسانم. اوامر، نواهی و مواعظ او را به شما ابلاغ می‌کنم و این کار را با کمال خیرخواهی و بدون هیچ نظر داشتی انجام می‌دهم؛ من از سنت‌های الله چیزهایی را می‌دانیم که شما نمی‌دانید؛ من از صفات الله متعال و قدرت کامل او و عذابی که به دشمنانش می‌دهد، چیزهایی را درک می‌کنم که شما آن را نمی‌فهمید؛ می‌دانم که هیچ

مجرمی از عذاب او در امان نیست.
بعد از آن می‌کوشد تا به قومش
بفهماند که در این هیچ جای شگفت و
تعجب نیست که پیامبری از جنس خودشان
آمده و آنها را از عذاب الهی
بترساند، تا از تجاوز به محارم الله
بپرهیزند و اهلیت نزول رحمت الهی را
در خود پیدا کنند و رضای الله متعال را
به دست آورند.

اما قوم سرکش و عنادپیشه او در
برابر این تواضع و نصیحت مخلصانه
موقفی نابخردانه گرفتند.
آنها جز تکذیب و تمسخر بر نوح
علیه السلام جواب دیگری نداشتند؛ به
همین علت نوح علیه السلام و پیروانش
توسط کشتی نجات یافتند و
تکذیب‌کنندگان سرکش غرق گردیدند.
قرآن کریم علت هلاک شدن آنان را چنین
بیان می‌کند:

{إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ} [الأعراف: 64]

(چرا که آنان مردمان [کور دل و] نابینایی
بودند [و حق را نمی‌دیدند].)

آنها از دیدن حق کور بودند و از حجت و برهان غافل! و هر قومی که حالتش چنین باشد، مستحق چنان مجازاتی خواهند بود.

در این داستان، اندرزهای و درسهای زیادی نهفته است.

از جمله مقابلهٔ سفاهت با گذشت؛ آنها نوح علیه السلام را به گمراهی متهم کردند، ولی او با کمال تواضع و فروتنی گفت: هیچ گمراهی در وجودم نیست، بلکه پیامبر الله متعال هستم، یعنی او همیشه در موقف دفاع از رسالت خود قرار داشت.

نوح علیه السلام دعوت به سوی توحید را ادامه می‌دهد:

نوح علیه السلام با صبر و استقامت دعوت به سوی توحید را ادامه می‌دهد و قومش هم‌چنان به تکذیب و تهمت‌های باطل پافشاری می‌کنند. بالآخره الله متعال از خاتمه مهلت خبر می‌دهد.

{وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا

تَتَّقُونَ. فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ
 عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ. إِنْ هُوَ إِلَّا
 رَجُلٌ بِهٖ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهٖ حَتَّىٰ حِينٍ. قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي. فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ
 اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوْحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ
 اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ
 مُغْرَقُونَ. فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ
 الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ. إِنْ فِي ذَلِكَ
 لآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ} [المؤمنون: 23-30]

([اي مؤمنان! در داستان پیغمبران عبرت و درس زندگی است] ما نوح را به سوی قوم خودش فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! خداوند [یگانه یکتا] را بپرستید، چرا که معبودی جز او ندارید. آیا [از عذاب خدا و زوال نعمتی که به شما داده است] نمی‌پرهیزید؟ اشراف و سران کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسانی همچون شما نبوده [و در ادعای نبوت دروغگو است] ولی او [با این ادعاء] می‌خواهد بر شما برتری گیرد [و خویشتن را سرور و آقای شما گرداند]. اگر خدا می‌خواست [پیغمبری را به میان ما روانه کند] حتماً فرشتگانی را [برای این منظور] می‌فرستاد. ما چنین چیزی را در [تاریخ]

پدران پیشین خود نشنیده ایم [که انسانی ادعای نبوت کند و خود را نماینده خدا بدانند]. او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، پس باید مدتی درباره او صبر کنید [تا مرگ او فرا رسد یا از این دیوانگی بهبودی یابد]. نوح گفت: پروردگارا! چون مرا تکذیب می‌کنند [و دعوتم را دروغ می‌دانند، نابودشان گردان، و بر آنان] مرا یاری داده و پیروز گردان. بدو وحی کردیم که زیر نظر [و در پناه حفاظت و رعایت] ما و برابر رهنمود و آموزش ما به ساختن کشتی بپرداز. هرگاه فرمان ما [مبنی بر هلاک ایشان] صادر شد [و دیدی که] آب از تنور بر می‌جوشد، بلافاصله از همه حیوانات از هر نوعی جفتی [نر و ماده] را سوار کشتی کن، و نیز خانواده و پیروانت را سوار کشتی نما، مگر آن کسانی که قبلاً فرمان نابودی‌شان داده شده است [که همسرت و پسرت می‌باشند] و درباره کسانی که [با درپیش‌گرفتن راه کفر و ضلال و طغیان و عصیان، بر خود و دیگران] ستم ورزیده‌اند، [راجع به نجات ایشان] با من سخن مگو. چرا که آنان همگی قطعاً غرق خواهند شد [و دیگر جای گفتگو نیست]. هرگاه تو و

همراهانت بر کشتی [سوار شدي و] استقرار
یافتی، بگو: شکر و سپاس خداوندي را سزا است
که ما را از دست قوم ستمگر رهانید. و بگو:
پروردگارا! مرا در جایگاه پرخیر و برکتی
فرود آور و تو بهترین فرودآوردگانی. قطعاً
در این [داستان] نشانه‌هایی است [بر قدرت
خدا، و در برگیرنده عبرتها و پندها برای
خردمندان است] و ما به طور مسلم [همگان را
در همه قرون و اعصار به اشکال مختلف]
آزمایش می‌نماییم).

شرح آیات و اندرزها:

1- نوح علیه‌السلام به آرامی و
مهربانی از آنها می‌خواهد که الله متعال
را عبادت نموده و کسی را با او شریک
نسازند؛ اما اشراف و مستکبران قومش
با کبر و غرور با او برخورد
می‌نمایند و او را متهم می‌کنند که
گویا می‌خواهد به بهانه دعوت خود را
به مقام رهبری برساند و فضیلت خود
را بر مردم ثابت سازد؛ زیرا او
مانند سایر مردم از جنس بشر است و
هیچ مزیتی بر دیگران ندارد که او را

رسول و پیامبر الله تعالى بسازد.
این سخن، دقیقاً همان دروغ و تهمتی
است که فرعون در برابر موسی
علیه السلام و برادرش ابراز داشت.

{قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ
وَمَا نَحْنُ لَكُمُ بِمُؤْمِنِينَ} [یونس:78]

(گفتند: [ای موسی!] آیا به پیش ما آمده ای
تا ما را از [عقاید و تقالید و] چیزهایی
منصرف گردانی که پدران و نیاکان خود را بر
آن دیده و یافته ایم، و می‌خواهید بزرگی [و
ریاست] در زمین برای شما دو نفر باشد؟ ما
به هیچ وجه به شما ایمان نمی‌آوریم).

تردید این اتهام بی‌اساس قبلاً در
سوره هود ارائه گردیده است. اما
اینکه نوح علیه السلام می‌خواهد بر مردم
برتری یافته و رهبری‌شان را به دست
آورد، هرگز درست نمی‌باشد، چرا که این
اخلاق برای انبیاء زیبنده نیست، بلکه
از خصایص اشراف و بزرگان و مستکبرانی
است که می‌خواهند مردم را به زیر یوق
بندگی خود درآورند.

اما انبیاء کرام که در اولین

پیام‌شان می‌گویند همهٔ مردم فرزندان آدم‌اند و آدم از خاک آفریده شده و معیار برتری بین انسان‌ها تقوا است، چگونه این اتهام و برچسپ بر آنها تطبیق می‌گردد؟!

بله؛ انبیاء علیهم‌السلام هیچ‌گاه بر مردم فخرفروشی نکرده‌اند، بلکه در آخر کارزار به صورت طبیعی در مقام رهبری مردم قرار گرفته و به حیث پیشتازان اصلاح مطرح گردیده‌اند و مردم پیرامون ایشان جمع شده و از دساتیر آنان متابعت کرده‌اند، و این همان چیزی است که مستکبران و شهرت‌پرستان از آن هراس دارند.

آنها می‌دانند که انبیاء علیهم‌السلام هیچ‌گاه نخواسته‌اند که فضیلت خود را بر دیگران تحمیل کنند؛ اما طبیعت وظیفه و مسؤولیت آنان چنین است که بالاخره به حیث معماران زمین و پیشتازان خلافت و اصلاح باید صدای حق را بلند نموده و در پیشاپیش مردم از دعوت دین دفاع کنند و به عنوان

پیشوای مردم تبارز نمایند، و در پیروی از حق و فضیلت الگوی نیکی از خود به جا گذارند؛ این عاقبتی است که بر مستکبران خیلی سنگین تمام می‌شود؛ زیرا آنان این توان را ندارند که به وسیله علم و عمل صالح برتری خود را ثابت کنند، بلکه می‌خواهند عزت و عظمت را از طریق انتساب به خانواده‌های بزرگ و صاحب ثروت و قدرت تصاحب کنند.

نوح علیه السلام هیچ‌گاه به این فکر نبود که بر مردم فخرفروشی و بزرگمنشی کند، بلکه می‌خواست پیام الله متعال را آن‌چنان‌که دریافت می‌کرد به مردم برساند و مسؤولیت و مکلفیتی را که در این مورد داشت به خوبی انجام دهد؛ لهذا گفته می‌توانیم که برتری مورد نظر نوح علیه السلام این بود که در ادای واجب و مسؤولیت ایمانی خود از همه مردم پیشی گیرد، و بیشتر از دیگران در ادای رسالت خود تلاش کند و در این راه صبر و تحمل بیشتری از خود

نشان دهد، و در این مسیر بهترین نمونه و مثال اخلاق نیک و سیرت پاکیزه باشد.

کسی که می‌خواهد در علم و عمل صالح بر دیگران پیشی گیرد، و شب و روز در تلاش است تا به این هدف برسد، بدون شک انسانی بلند همت، شریف و هدفمند است؛ اما کسی که بدون هیچ امتیازی بر دیگران تمنای فضیلت داشته باشد، انسانی است که گرفتار خودبزرگبینی گردیده است، و این صفت او را نه دین می‌پذیرد و نه اخلاق انسانی به آن اجازه می‌دهد و نه هم عقل آن را قبول می‌کند؛ و همین صفت است که عده‌ای را به کبر و غرور بی‌جا گرفتار نموده است و باید با آن مقابله صورت گیرد.

2- اشراف قوم نوح گفتند:

{وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً} [المؤمنون: 24]

(اگر خدا می‌خواست [پیغمبری را به میان ما روانه کند] حتماً فرشتگانی را [برای این منظور] می‌فرستاد).

منظورشان این بود که اگر الله متعال می‌خواست رسالتی را برای اهل زمین

بفرستد، حتماً فرشته‌ای را برای انجام این کار مؤظف می‌کرد. در این صورت جمله مذکور متمم این جملات قرار می‌گیرد که گفتند:

{ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ } [المؤمنون: 24]

(این مرد جز انسانی همچون شما نبوده [و در ادّعی نبوت دروغ‌گو است] ولی او [با این ادّعا] می‌خواهد بر شما برتری گیرد).

یا اینکه مرادشان این بود که اگر الله متعال می‌خواست رسالت او را ثابت سازد، حتماً فرشته‌ای را همراه با وی می‌فرستاد تا به صدق رسالتش شهادت دهد؛ چنانچه در سوره فرقان نقل شده است که گفتند:

{ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا } [الفرقان: 7]

(چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده است که همراه او بیم‌دهنده باشد؟).

الله متعال به این شبهات در سوره مبارکه انعام چنین جواب داده است:

{ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ. وَلَوْ

جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ } [الأنعام: 8-9]

(می‌گویند: چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او

بیاید [و در حضور ما بر نبوت و صدق گفتارش گواهی دهد تا بدو ایمان بیاوریم؟ بگو:] اگر فرشته‌ای به پیش او بفرستیم [و موضوع جنبه حسی و شهود پیدا کند، برابر سنت همیشگی خدا درباره آنان که طلب معجزه کرده‌اند و پس از مشاهده معجزه سر برتافته‌اند و نابود گشته‌اند]، کار از کار می‌گذرد [و فرمان هلاک ایشان صادر می‌گردد] و دیگر مهلت [زنده ماندن] بدیشان داده نمی‌شود. اگر هم فرشته‌ای را [مؤید پیغمبر] می‌کردیم، او را به شکل انسان در می‌آوردیم [تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را فهم کنند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد] و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند). خلاصه مطلب این است که اگر الله متعال فرشته‌ای را همراه پیامبران می‌فرستاد تا به صدق رسالتشان شهادت دهد، و یا نشانه‌های را که آنان پیشنهاد می‌کردند نازل می‌نمود، در آن صورت آنها را مهلت نمی‌داد بلکه به مجرد اینکه کفر می‌ورزیدند آنان را هلاک می‌کرد، و یا اینکه قیامت برپا می‌شد؛ چنانچه الله

متعال می‌فرماید:

{لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ} [الحجر: 7-8]

(تو اگر از زمرة راستگوياني، چرا [به جاي آوردن قرآن] فرشتگان را به پيش ما نمي‌آوري [تا بر پيغمبري تو گواهي دهند؟!]. ما فرشتگان را جز به حق و به همراه حق نازل نمي‌کنيم و هنگامي که نازل شوند [اگر بدانان ايمان نياورند] ديگر بديشان مهلت داده نمي‌شود [و فوراً عذاب الهي گريبان‌گيرشان مي‌گردد و مجال ماندن نخواهند داشت]).

و می‌فرماید:

{وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا. يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا} [الفرقان: 21-22]

(آنان که اميدي به ملاقات ما [در روز رستاخيز نداشته و قيامت را قبول] ندارند مي‌گويند: چرا فرشتگان به پيش ما نمي‌آيند [تا بر صدق رسالت تو گواهي دهند؟] يا چرا پروردگار خود را نمي‌بينيم [تا خودش در برابرمان ظاهر شده و به ما بگويد که او تو را فرستاده است؟] واقعاً آنان خويشتن را

بزرگ پنداشته‌اند [و از حدّ خود بسی پا را فراتر] و در ظلم و طغیان سخت سرکشی نموده‌اند. روزی فرشتگان را می‌بینند و در آن روز مژده و نویدی برای بزهکاران در میان نخواهد بود [و بلکه روزی است که از ترس فریاد برمی‌آورند و] می‌گویند: پناه!! امان!!).

در آن صورت آنان فرشته را به صورت بشر می‌دیدند، زیرا فرشته به شکل اصلی خود ظاهر نمی‌شد بلکه در قیافه انسانی ظاهر می‌گشت، و در آن صورت باز هم در اشتباه و غلطفهمی واقع می‌شدند و نمی‌دانستند که او انسان است یا فرشته‌ای که به شکل انسان ظاهر شده است.

3- قوم نوح علیه السلام گفتند:

{مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ} [المؤمنون: 24]

(ما چنین چیزی را در [تاریخ] پدران پیشین خود نشنیده‌ایم [که انسانی ادّعی نبوت کند و خود را نماینده خدا بداند]).

یعنی ما از پدران خود در مورد نوح و دعوت وی چیزی نشنیده‌ایم. از این

سخنان‌شان معلوم می‌شود که آنان مدت طولانی در بی‌خبری از نبوت و انبیاء مانده بودند؛ و زمانی‌که خود با عقل و درایت خود نتوانستند حق را از باطل تشخیص دهند، به آباء و اجداد خود مراجعه کردند؛ درست مانند انسان ضعیف النفسی که هیچ اعتمادی بر خود ندارد و همیشه دنباله‌رو دیگران است. مردمی که هیچ دلیل و برهانی بر اعمال خود ندارند و راه دیگری نمی‌یابند جز این‌که به روش آباء و اجداد خود مراجعه کنند و آن را چون شی‌متبرک و مقدسی بر سر و روی خود بمانند؛ البته این در صورتی است که آنها در این حیرانی و سرگشتگی خود صادق باشند، و از روی خوش‌باوری از نیاکان خود تقلید نمایند. اما اگر این مخالفت را از روی تعنت و ضدیت با انبیاء علیهم‌السلام انجام دهند و به ایشان چیزهای را نسبت دهند که از آن پاک و مبراء هستند، در آن صورت مرتکب گناه و معصیت بزرگتری شده‌اند و مستحق مجازات بیشتری می‌باشند؛

زیرا آنها به خود اجازه می‌دهند که پیامبر الهی را بر اساس وهم و گمان خود مجنون بخوانند، باوجود اینکه می‌دانند پیامبران علیهم‌السلام بیش از هر کس دیگر از نیروی عقل و درایت برخوردارند و سخنان‌شان بیش از هر سخن دیگر موزون و معقول است. اما این نابخردان آنان را به صفات زشت یاد می‌کنند و در مورد شان می‌گویند:

{إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فُتَرِيصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ} [المؤمنون: 25]

(او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، پس باید مدتی درباره او صبر کنید [تا مرگ او فرا رسد یا از این دیوانگی بهبودی یابد]).

شاید با گذشت زمان دیوانگی و جنون از سرش دور شود و حالتش آشکار گردد! این بزرگترین تهمت و افتزایی است که بر همه پیامبران الهی زده شده است. الله عزوجل در این مورد می‌فرماید:

{كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ. أَتَوَاصَوْا

بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ} [الذاریات: 52-53]

(همین گونه [که اینان شما را تکذیب می‌دارند] هیچ پیغمبری به سوی مردمان پیش از

ایشان نرفته است، مگر این که گفته اند: او جادوگر یا دیوانه است. مگر همدیگر را [به گفتن چنین سخنی] سفارش کرده اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیان‌گری‌اند).

گویا آنها یکدیگر را وصیت کرده اند؛ البته هیچ جای تعجب نیست زیرا نفس‌های مستکبران در هر زمان و مکان مشابه است و شهوات و خواسته‌هایشان متفق است، به همین سبب هیچ جای تعجب نیست اگر موقفشان در برابر حق و دشمنی و عداوتشان با داعیان حق مشابه باشد و سرزنش‌هایی که بر مصلحان وارد می‌کنند نیز قریب باشد. چنانچه محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم را گفتند:

{وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ} [الحجر: 6]

(و [تمسخرکنان] می‌گویند: ای کسی که [گمان می‌بری از آسمان] قرآن بر تو نازل گشته است، تو حتماً دیوانه‌ای!)

و در تسلیت به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفته شده است:

{مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ

{أَلِيمٍ} [فصلت: 43]

(از طرف [کافران و منافقان و جاهلان] چیزی به تو گفته نمی‌شود، مگر همان چیزهایی که قبلاً به پیغمبران پیش از تو گفته شده است. [و چنین نسبت‌های ناروایی و سخنان نازیبایی بدیشان داده شده است. خلاصه نه دعوت تو به سوی یکتاپرستی مطلب تازه‌ای است، و نه تهمت و تکذیب مردمان بی‌دین و بی‌ایمان]. مسلماً پروردگار تو دارای آمرزش فراوان [در حق مؤمنان] و دارای مجازات دردناک [در حق کافران] است).

عکس العمل او در برابر این سرزنش‌های بی‌شرمانه و تجاوز آشکار این بود که به سوی پروردگارش روی آورد و از او تعالی طالب نصرت و معاونت در برابر دشمنان گردد.

{قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ} [المؤمنون: 26]

([نوح] گفت: پروردگارا! مرا در برابر تکذیب آنان یاری ده).

اندوهی را که در اثر تکذیب و افتراءشان به من می‌رسد با نصرت و امداد بی‌پایانت تسلیت بخش!
الله متعال این دعای نوح علیه السلام را

می‌شنود و استجابت می‌کند؛ و او را دستور می‌دهد تا کشتی بسازد که وسیله نجات او و پیروانش می‌باشد. بعد از آن‌که از ساختن کشتی فارغ می‌شود، چیزهای را که مورد ضرورت او و خانواده‌اش می‌باشد با خود در کشتی بر می‌دارد؛ و الله متعال او را از این‌که برای ظالمان کافر درخواست نجات کند نهی می‌نماید؛ و چون طوفان پایان می‌یابد و کشتی در زمین می‌نشیند، باید او و پیروانش حمد و ثنای الله متعال را به خاطر نجات یافتن از شر ظالمان و سرکشان به‌جا آورند و نوح علیه‌السلام از الله تعالی درخواست کند که او را در مکان مبارکی فرود آورد.

4- در پایان این داستان می‌افزاید:

{إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ} [المؤمنون: 30]

(قطعاً در این [داستان] نشانه‌هایی است [بر قدرت خدا، و در برگیرنده عبرت‌ها و پندها برای خردمندان است] و ما به طور مسلم [همگان را در همه قرون و اعصار به اشکال مختلف] آزمایش می‌نماییم).

تا در داستان نوح علیه السلام با قومش درسها و اندرزهایی را نشاندهی نماید که دعوتگر به آن ضرورت دارد.

{لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ} [یوسف: 111]

(به حقیقت در سرگذشت آنان، [یعنی یوسف و برادران و دیگر پیغمبران و اقوام ایماندار و بی‌ایمان، درسهای بزرگ] عبرت برای همه اندیشمندان است. [آنچه گفته شد] یک افسانه ساختگی [و داستان خیالی و دروغین] نبوده، و بلکه [یک وحی بزرگ آسمانی است که] کتابهای [اصیل انبیای] پیشین را تصدیق و پیغمبران [راستین] را تأیید میکند، و [به علاوه] بیانگر همه چیزهایی است که [انسانها در سعادت و تکامل خود بدانها نیاز دارند، و به همین دلیل مایه] هدایت و رحمت برای [همه] کسانی است که ایمان می‌آورند).

از این داستان پاکیزگی سخن و مقابله با بدیها به شیوة نیک و پناه بردن به الله متعال در وقت مشکلات را می‌آموزیم، و مشاهده می‌کنیم که الله متعال چگونه مفسدان را به خواری و

رسوایی مواجه می‌سازد و صالحان را نصرت می‌دهد.

از نوح علیه السلام می‌آموزیم که چگونه از پروردگارش نصرت خواست و در برابر نعمت‌های او تعالی شکر و سپاس به جا آورد؛ همچنین در این داستان عاقبت تمرد و عصیان و کفر را می‌بینم که تا هنوز برای نسل‌های بشریت مایه پند و عبرت می‌باشد.

{قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ. وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ. وَأَوْحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. وَاصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا ووَحِينَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ. وَاصْنَعِ الْفُلَكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ. حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ. وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ. وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحُ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. قَالَ سَأْوِي إِلَى جِبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا

الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ. وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ
 وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ
 فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ. قَالَ يَا نُوحُ
 إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ
 أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا
 تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ. قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ
 وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ. تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ
 الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ
 لِلْمُتَّقِينَ { [هود: 32-49]

(گفتند: ای نوح! با ما جرو بحث کردی [تا
 به تو ایمان بیاوریم] و جرو بحث را به
 درازا کشانیدی [تا آنجا که ما را خسته کردی.
 اگر راست می‌گویی [که تو پیغمبری و اگر به
 تو ایمان نیاوریم، عذاب خدا گریبان‌گیرمان
 می‌گردد] آنچه که ما را از آن می‌ترسانی، به
 ما برسان. گفت: این الله است که آن را به شما
 می‌رساند اگر بخواهد [و حکمتش اقتضاء کند]،
 و شما نمی‌توانید [خدا را] درمانده کنید [و
 از نزول عذاب او جلوگیری نمایید و یا از آن
 بگریزید و خویشتان را برهانید]. هرگاه خدا
 بخواهد شما را [به خاطر فساد درون و گناهان
 فراوان] گمراه و هلاک کند، هرچند که بخواهم

شما را اندرز دهم، اندرز من سودي به شما نمي‌رساند [و پندهايم در شما نمي‌گيرد]. خدا پروردگار شما است و به سوي او برگردانده مي‌شوید [و به مجازات خود مي‌رسيد]. آيا مشرکان مي‌گویند که [محمد] اين [قرآن] را از پيش خود ساخته است و آن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟ بگو: اگر آن را از پيش خود ساخته باشم و به دروغ به خدا نسبت داده باشم، [جرم بزرگي مرتکب شده‌ام و سزاي] جنایت من بر گردن من است [و مجازات آن را خواهم دید. ولي اگر من راستگو باشم، شما گناهکارید] و من از [آثار] جنایت شما [بر کنار و] سالم مي‌باشم [و به گناه شما نمي‌سوزم]. به نوح وحي شد که جز آنان که [تا کنون] ايمان آورده‌اند، هيچکس ديگري از قوم تو ايمان نخواهد آورد. بنا بر اين از کارهايي که مي‌کنند غمگين مباش. و [به نوح وحي شد که] کشتي را تحت نظارت ما و برابر تعليم وحي ما بساز و با من درباره [گذشت از] ستمگران گفتگو نما [که آنان محکوم به عذاب‌اند و] مسلماً ايشان غرق خواهند شد. نوح دست‌اندرکار ساختن کشتي شد. هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وي

می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند؛ نوح می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان‌گونه شما را مسخره می‌کنیم. [امروز از بی‌خبری شما از پیام آسمانی می‌خندیم و فردا به سبب شکنجه و عذابی که گریبان‌گیرتان می‌گردد به تمسخرتان می‌نشینیم]. هرچه زودتر خواهید دانست که عذاب خوارکننده و رسواکننده [در دنیا] بهره‌ای چه کسی، و شکنجه جاودان [در آخرت] گریبان‌گیر کدام يك از مردمان می‌گردد. [نوح به کار خود مشغول بود و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند] تا آن گاه که فرمان ما [مبنی بر هلاک کافران] در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت [و خشم ما به غایت رسید. به نوح] گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است [که همسر و یکی از پسران تو است]، و کسانی را [در آن بنشان] که ایمان آورده‌اند. و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند. [نوح خطاب به خاندان و بستگان باایمان خود و سایر مؤمنان] گفت: سوار کشتی شوید [و نترسید] که حرکت و توقف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است [و به

هنگام ورود به کشتی و حرکت آن، و در وقت
لنگرانداختن و خروج از آن، نام خدا را بر
زبان رانید و از حضرت باری یاری بطلبید، و
از او آمرزش گناهان خود را بخواهید و
بدانید که [بی‌گمان پروردگار من بسیار
آمرزنده و بس مهربان است. [مؤمنان سوار
کشتی شدند و] کشتی با سرنشینانش امواج
کوه‌پیکر را می‌شکافت و [همچنان] به پیش
می‌رفت. [مهر پدري در میان این امواجی که از
سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی هم می
غلطیدند، موج گرفت] و نوح پسرش را که در
کناری [جدا از پدر] قرار گرفته بود فریاد
زد که فرزند دل‌بندم با ما سوار شو و با
کافران مباش، [اگر به سوی خدا برگردی نجات
می‌یابی، و الاً با جمگی بی‌دینان هلاک
می‌گردی]. [پسر لجوج و مغرور نوح] گفت: به
کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گزینم که مرا از
سیلاب محفوظ می‌دارد [و از غرقاب مصؤون. نوح
گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا
[مبني بر غرق و هلاک شدن کافران] پناه
نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا
گردد و بس. [در همین هنگام موجی برخاست و
او را در کام خود فرو برد] و موج میان پدر

و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق‌شدگان
جای گرفت [و خیال خام، او را از راه آب
دنیا، به آتش آخرت انداخت]. [بعد از هلاک
کافران] گفته شد که: ای زمین! آب خود را
فرو خور، و ای آسمان! از باریدن بایست، و
[آن گاه به دستور خدا] آبها از میان برده
شده و فرمان اجرا گردید و کار به انجام
رسید، و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت [و در
این وقت بود که] گفته شد: نابود باد گروه
ستمکاران! نوح پروردگار خود را به فریاد
خواند و گفت: پروردگارا! پسرم [کنعان که
امواج او را فرو بلعیده است] از خاندان من
است و [تو هنگامی که به من دستور فرمودی،
خاندان خود را سوار کشتی کنم، در اصل وعده
حفظ خاندان مرا داده‌ای] و وعده تو راست است
[و خلافی در آن نیست] و تو داورترین داوران
و دادگرتین دادگرانی. فرمود: ای نوح! پسر
از خاندان تو نیست، چرا که او [به سبب
رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است
با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین]
عمل ناشایست است. بنابراین آنچه را از آن
آگاه نیستی [که درست است یا نادرست] از من
مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان

نباشی [و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند بر اساس عقیده است؛ نه گوشت و خون]. نوح گفت: پروردگارا! از اینکه چیزی را [از این به بعد] از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می‌دارم [و عاجزانه از آستانت می‌خواهم که مرا از چنین لغزشهایی به دور داری]. اگر بر من نبخشایی و به من رحم نمایی از زیانکاران خواهم بود. [پس از آن که طوفان همه‌جا را ویران کرد، به زبان وحی به نوح] گفته شد: ای نوح! از کشتی پیاده شو [و بدان که تو و همراهانت] از امنیت ما برخوردارید و [از قحطی‌ها و بیماری‌ها و سایر بلاها] سالم و برکنارید و [درهای] برکات خدا به روی تو و گروه‌های همراهت [گشوده] است [و نگران نباشید که محیط سالم و پربرکتی خواهید داشت و بعدها] ملّت‌ها و گروه‌های دیگری [از نسل شما پدید می‌آیند که آنان] را از نعمت‌ها و خوشی‌ها برخوردار می‌کنیم [ولی ایشان در غرور و غفلت فرو می‌روند و] آن گاه عذاب دردناکی از سوی ما بدانان می‌رسد. این [قصه و داستان‌های ملّت‌های پیشینی که تو آنان را ندیده‌ای] جزو اخبار غیب است که آن را به تو [ای پیغمبر اسلام!] وحی می‌کنیم. نه تو و

نه قوم تو پیش از این، آن را نمی‌دانستید. پس [در برابر اذیت و آزار قوم خود] شکیبایی کن [همان‌گونه که پیغمبران پیشین در برابر اذیت و آزار اقوام خود شکیبایی کردند، و بدان] که سرانجام از آن پرهیزگاران است).

در این تصویر عجز و بیچارگی را می‌بینیم که لباس قدرت را به تن کرده است، ضعفی را مشاهده می‌کنیم که ردای قوت را به شانه انداخته است، و ترس و هراسی را نظاره می‌کنیم که از غالب‌شدن حق در دلهای مستکبران ایجاد شده است و به شکل تحقیر و چالش تبارز کرده است؛ و آنان می‌گویند:

{قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ

الصَّادِقِينَ} [هود: 32]

(گفتند: ای نوح! با ما جرو بحث کردی [تا به تو ایمان بیاوریم] و جرو بحث را به درازا کشانیدی [تا آنجا که ما را خسته کردی. اگر راست می‌گویی [که تو پیغمبری و اگر به تو ایمان بیاوریم، عذاب خدا گریبان‌گیرمان می‌گردد] آنچه که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان).

عذاب دردناکی را که ما را از آن

می‌ترسانی، فرود آور! ما هرگز ترا
تصدیق نمی‌کنیم! و به این انذارها
هیچ اهمیتی نمی‌دهیم!

اما نوح علیه‌السلام همچنان آرام و
با وقار به آنها می‌نگرد و در برابر
این تکذیب و بی‌باکی آنها از حدود
اخلاق نبوی بیرون نمی‌رود و از
بیان کردن حق باز نمی‌ایستد؛ بلکه
آنها را به سوی حقیقتی ارشاد می‌کند
که از درک آن عاجز مانده‌اند و
جاهلانه مطالبه می‌کنند که آنچه ما را
از آن می‌ترسانی، بر ما فرود آور! در
حالی‌که او جز رساندن پیام الهی کاری
ندارد، و فرود آوردن عذاب کار الله
متعال است، الله تعالی است که وقت نزول
عذاب را تعیین می‌کند و مصلحت در
تعجیل و یا تأخیر عذاب را می‌داند و
در این کاینات فقط و فقط قوانین او
نافذ است، و هیچ پیامبر نمی‌تواند
امر او را رد نماید؛ پیامبر مکلف
است که تا آخرین لحظه حیات خود حق
را بیان کند و تحت هیچ شرایطی از
بیان و ابلاغ رسالت خویش عقب‌نشینی

نمایند، هرچند قومش او را تکذیب
نموده و به چالش گیرند.

{قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ. وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ
أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ}
[هود: 33-34]

گفت: این الله است که آن را به شما می‌رساند
اگر بخواهد [و حکمتش اقتضاء کند]، و شما
نمی‌توانید [خدا را] درمانده کنید [و از
نزول عذاب او جلوگیری نمایید و یا از آن
بگریزید و خویشان را برهانید]. هرگاه خدا
بخواهد شما را [به خاطر فساد درون و گناهان
فراوان] گمراه و هلاک کند، هرچند که بخواهم
شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به شما
نمی‌رساند [و پندهایم در شما نمی‌گیرد]. خدا
پروردگار شما است و به سوی او برگردانده
می‌شوید [و به مجازات خود می‌رسید].

اگر سنت الهی این باشد که به سبب
این گمراهی هلاک شوید، این قانون
الهی نافذ خواهد شد و نصیحت من هیچ
نفعی به شما نخواهد رساند؛ البته نه
به خاطر اینکه الله متعال شما را از
فائده گرفتن مانع می‌شود، بلکه به

خاطر این‌که شما خود از قبول نصیحت
روی‌گردان می‌شوید، و در این صورت
قانون الهی در موردتان نافذ گردیده
و شما را گمراه می‌سازد.

شما هرگز نمی‌توانید الله متعال را از
نافذکردن مقدراتش عاجز گردانید،
زیرا در هر جایی که باشید در قبضه
او هستید و تدبیر و تقدیر امورتان
به دست او است و از حساب و مجازات
او فرار کرده نمی‌توانید.

{هُوَ رُبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ} [هود:34]

(او پروردگار شما است و به سوی او
بازگردانیده می‌شوید).

سیاق داستان نوح علیه‌السلام در این
مقطع به صورت شگفتی به سوی مشرکان
قریش بر می‌گردد و از استقبال ایشان
از این داستان سخن می‌گوید؛ زیرا این
داستان شباهت زیادی با تعامل
قریشیان با پیامبر اسلام
صلی‌الله‌علیه‌وسلم دارد؛ آنها مدعی‌اند که
محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم افتراء می‌نماید و
این داستان‌ها ساخته و پرداخته خود

او است. قرآن کریم قبل از این که دوباره به داستان نوح علیه السلام برگردد این تصور کفار قریش را رد نموده و می‌فرماید.

{أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ}

[هود:35]

(آیا مشرکان می‌گویند که [محمد] این [قرآن] را از پیش خود ساخته است و آن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟ بگو: اگر آن را از پیش خود ساخته باشم و به دروغ به خدا نسبت داده باشم، [جرم بزرگی مرتکب شده‌ام و سزای] جنایت من بر گردن من است [و مجازات آن را خواهم دید. ولی اگر من راستگو باشم، شما گناهکارید] و من از [آثار] جرم شما [بر کنار و] سالم می‌باشم [و به گناه شما نمی‌سوزم].).

به آنها بگو افتراء جرم است و اگر من مرتکب این جرم شوم نتیجه آن را خواهم دید؛ من می‌دانم که افتراء گناه است، پس چگونه ممکن است که مرتکب آن شوم؟! من از تهمت افتراء و سایر گناهان چون شرک و تکذیب بیزارم.

این جمله معترضه که در اینجا گنجانیده شده است، با روند داستان در قرآن مخالف نیست؛ زیرا غرض و هدف از بیان داستان را به صورت سریع تذکر داده و روند داستان دوباره به سوی قوم نوح بر می‌گردد و صحنه دوم این داستان را بیان می‌کند؛ در این صحنه مشاهده می‌کنیم که نوح علیه السلام اوامر الله متعال را از طریق وحی اخذ می‌نماید.

{وَأَوْحِي إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرَقُونَ} [هود: 36-37]

(به نوح وحی شد که جز آنان که [تا کنون] ایمان آورده‌اند، هیچ‌کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. بنابراین از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش. و [به نوح وحی شد که] کشتی را تحت نظارت ما و برابر تعلیم وحی ما بساز؛ و با من درباره [گذشت از] ستمگران گفتگو منما [که آنان محکوم به عذاب‌اند و] مسلماً ایشان غرق خواهند شد[.]).

بیم‌دادن به پایان رسیده و دعوت به آخر خود نزدیک شده است، دیگر وقتی

برای جدل باقی نمانده است.

{لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ...} [هود:36]

(هیچکس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد).

زیرا قلبهایی که استعداد پذیرش ایمان را داشتند، ایمان آوردند، اما آنانی که تا حال ایمان نیاورده اند، استعداد پذیرش ایمان را ندارند. الله متعال که از هر چیز آگاه است، به نوح علیه السلام این پیام را وحی کرد؛ او از همه امور ممکن و غیرممکن به صورت کامل آگاه است و می‌داند که مجالی برای پیشبرد دعوت باقی نمانده است و از این پس دعوت هیچ فایده‌ای دربر ندارد. بناءً دستور می‌دهد که ای نوح از کفر و تکذیبی که مرتکب شده‌اند و چلنج‌هایی که می‌دهند، هیچ تشویشی به خود راه مده.

{فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ} [هود:36]

(بنابراین از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش).

یعنی احساس ناامیدی و پریشانی به تو دست ندهد، به این سخنان هیچ

اهمیت مده و از تهدیدهایشان هراسی نداشته باش؛ آنها به هیچ صورت ضرری به تو رسانده نمی‌توانند، و از عاقبت آنها غمگین مباش زیرا هیچ خیری از آنها متصور نمی‌باشد.

آنها را رها کن، اکنون فرصت به پایان رسیده است.

{وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا...} [هود:37]

(کشتی را تحت نظارت ما و برابر تعلیم وحی ما بساز).

{وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ} [هود:37]

(و با من درباره [گذشت از] ستمگران گفتگو مکن [که آنان محکوم به عذاب‌اند و] مسلماً ایشان غرق خواهند شد).

سرنوشت آنها تعیین گردیده و امر الهی در موردشان صادر شده است، در مورد آنها دیگر سخن مگو، نه برای هدایتشان دعاء کن و نه به خاطر هلاکتشان عجله نما، چون فیصله صادر شده و بر دعاء اثری مرتب نمی‌شود.

بعد از آن صحنه هول‌انگیز و دهشت‌آور طوفان آغاز می‌یابد.

{وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. قَالَ سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ} [هود: 42-43]

([مؤمنان سوار کشتی شدند و] کشتی با سرنشینانش امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و [همچنان] به پیش می‌رفت. [مهر پدري در میان این امواجي که از سر و دوش هم بالا مي رفتند و روي هم مي غلطيدند، موج گرفت] و نوح پسرش را که در کناري [جدا از پدر] قرار گرفته بود فریاد زد که فرزند دل‌بندم با ما سوار شو و با کافران مباش، [اگر به سوي خدا برگردی نجات می‌یابی، و الا با جملگی بی‌دینان هلاک می‌گردد]. [پسر لجوج و مغرور نوح] گفت: به کوه بزرگی می‌روم و ماوي می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد [و از غرقاب مصؤون. نوح گفت: امروز هیچ قدرتي در برابر فرمان خدا [مبني بر غرق و هلاک شدن کافران] پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس. [در همین هنگام موجي برخاست و او را در کام خود فرو برد] و موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق‌شدگان جای گرفت [و خیال خام، او را از راه آب

دنیا، به آتش آخرت انداخت].

در اینجا دو نوع ترس و وحشت یکجا شده است، ترس و خوف طبیعت خاموش، و ترسی که در طبیعت نفس بشری نهاده شده است. (کشتی با سرنشینانش امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و به پیش می‌رود). در این صحنه هولانگیز نوح علیه‌السلام یکی از پسرانش را می‌بیند که در کناره‌ای ایستاده و با آنها سوار کشتی نشده است.

با دیدن این صحنه در قلبش محبت پدری به چوش و خروش می‌افتد و فرزند نافرمانش را صدا می‌زند که (ای فرزندم به کشتی سوار شو و همراه با کافران مباش) ولی فرزند نافرمان به این ندای مملو از محبت پدر هیچ اهمیتی نمی‌دهد و جوان مغرور حقیقت صحنه هولانگیز را درک نمی‌کند و با بی‌پروایی می‌گوید: (به کوه پناه می‌برم، کوه مرا از آب نگه می‌دارد). پدر مهربان که حقیقت این طوفان را می‌داند، یکبار دیگر فریاد می‌زند که

(امروز هیچ چیز کسی را از عذاب الله متعال نجات داده نمی‌تواند، تنها کسانی را که الله متعال رحم کرده باشد، نجات می‌یابند). امروز هیچ کوه، پناهگاه، حامی و پشتیبانی به درد انسان نمی‌خورد، جز رحمت الله متعال. (در همین هنگام موجی برخاست و میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق‌شدگان جای گرفت).

ما که امروز بعد از هزاران سال این داستان را می‌خوانیم، از تصور آن حالت وحشتناک بدن ما به لرزه می‌افتد، گویا به چشم‌سر می‌بینیم که کشتی در بین امواج کوه‌پیکر آب پایین و بالا می‌شود و پدر بی‌چاره پیوسته صدا می‌کند و از پسرش می‌خواهد که خود را نجات بدهد؛ اما پسر که گرفتار غرور جوانی شده است، از پذیرش این ندهای آکنده از محبت و دوستی خودداری می‌کند، و در این گیرودار موج سرکشی فرا می‌رسد و صحنه را به سرعت پایان می‌دهد، و همه چیز به

پایان می‌رسد؛ گویا هیچ سؤال و جوابی نبوده است.

اکنون که طوفان آرام گرفته و ترس و دهشت به پایان رسیده و کشتی بر فراز جودی به زمین نشسته است، یکبار دیگر در قلب دردمند نوح علیه السلام محبت و اشتیاق پسر به حرکت می‌آید.

{وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ

الْحَاكِمِينَ} [هود:45]

(نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسر من [که امواج طوفان او را فرو بلعیده است] از خاندان من است و [تو هنگامی که به من دستور فرمودی، خاندان خود را سوار کشتی کنم، در اصل وعده حفظ خاندان مرا دادی] و وعده تو راست است [و خلافتی در آن نیست] و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی).

ای پروردگار! فرزندم از جمله خانواده من است، و تو وعده داده بودی که خاندان مرا را نجات می‌دهی! شکی نیست که وعده تو برحق است تو احکم الحاکمین می‌باشی و هر فیصله و امر تو

از روی حکمت و تدبیر است! نوح علیه السلام از الله می‌خواهد تا وعده‌ای را که در مورد نجات اهلش کرده بود عملی کند؛ و از حکمت او تعالی در مورد وعده و فیصله‌ای که انجام شده بود می‌پرسد.

در این لحظه جواب الهی فرا می‌رسد و حقیقتی را بازگو می‌کند که نوح علیه السلام از آن غافل است؛ بله، در میزان الهی پیوند خونی اعتبار ندارد، بلکه ارتباط و پیوند عقیده است که زندگی اجتماعی را رقم می‌زند؛ پسر نوح مؤمن نبود، و چنین کسی به هیچ‌صورت از جمله خاندان پیامبر خدا بوده نمی‌تواند.

جواب الهی در نهایت قوت و تأکید نازل شد و شباهت زیادی به تنبیه و تهدید داشت.

{قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ} [هود: 46]

(فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست، چرا که او [به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی

که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین] عمل ناشایست است. بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی [که درست است یا نادرست] از من نخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی).

نوح علیه‌السلام ساکت می‌شود و به پروردگارش رجوع نموده و از او طلب مغفرت می‌کند؛ همراه با نوح، کاینات نیز آرام می‌شود و حیات جدید همراه با محبت و ایمان دوباره آغاز می‌گردد؛ و داستان نوح با قومش به عنوان عبرتی برای نسل‌های آینده تا قیام قیامت باقی می‌ماند.

وسایل ارزیابی و پیگیری:

1- نام بعضی از انبیاء را که بین آدم و نوح علیهما‌السلام مبعوث شده‌اند، ذکر نمایید.

2- دلایل نبوت شیث علیه‌السلام را بیان کنید.

3- دلایل نبوت ادریس علیه‌السلام را بیان نمایید.

- 4- نسب نوح علیه السلام را مشخص سازید.
- 5- این نکته را مناقشه کنید که آیا نوح علیه السلام اولین پیامبر به سوی اهل زمین بود یا آدم علیه السلام؟
- 6- آنچه را از حدیث شفاعت به یاد دارید، بیان کنید.
- 7- بین آدم و نوح علیه السلام چند سال فاصله وجود داشت؟
- 8- نام نوح علیه السلام چند مرتبه در قرآن کریم ذکر شده است؟
- 9- طبیعت رسالت نوح علیه السلام را واضح سازید.
- 10- روش نوح علیه السلام را در دعوت به سوی الله بیان نمایید.
- 11- موقف قوم نوح را در برابر او و دعوتش به صورت خلاصه و مختصر شرح دهید.
- 12- موقفی را که نوح علیه السلام در برابر تکذیب قوم خود اتخاذ کرد، چگونه بود؟
- 13- جوابی را که الله متعال در

برابر درخواست نوح علیه السلام ارائه نمود توضیح دهید.

14 - توضیح دهید که عاقبت کار دو گروه مخاصم (نوح علیه السلام و قومش) چگونه شد؟

15 - علل بتپرست شدن قوم نوح علیه السلام را بیان نمایید.

16 - نام بعضی از بت‌هایی را بنویسد که در قدیم الایام مورد عبادت قرار گرفته‌اند.

17 - شبهاتی را که منکران رسالت نوح علیه السلام مطرح می‌کنند ذکر نموده، و هر یک را با دلیل رد نمایید.

18 - نشانه‌های دعوت نوح علیه السلام در برابر قومش را نام بگیرید.

19 - چگونه محبت دعوت خود را در دل‌های دعوت‌شوندگان جای می‌دهید؟

20 - چگونه دعوت‌شوندگان را به طاعت الهی و پایبندی به حدود شرعی تشویق می‌کنید؟

- 21 - آیا از آیات و نشانه‌های بی‌شمار پروردگار برای اقناع دعوت‌شوندگان استفاده می‌کنید؟
- 22 - آیا در برابر دعوت‌شوندگان از صبر و حوصله کار می‌گیرید؟
- 23 - آیا از وسایل مختلف و متنوع در راه دعوت الی الله استفاده می‌کنید؟
- 24 - اولین شیوه و اسلوبی را که نوح علیه‌السلام در دعوت قومش به کار برد بیان کنید.
- 25 - دلایل سرکشی و گمراهی قوم نوح علیه‌السلام را بیان کنید.
- 26 - دلایلی را که قوم نوح علیه‌السلام برای عناد و سرکشی خود ارائه می‌کردند، بیان نموده و هر یک را با دلیل رد کنید.

بعد از نوح علیه السلام

آیا بشریت از سرگذشت نوح و قومش استفاده بردند؟ و آیا پس از این داستان عبرت‌آموز راه راست را در پیش گرفته‌اند؟

مشاهد می‌کنیم که قرآن‌کریم داستان امتهایی را شرح می‌دهد که بعد از قوم نوح علیه السلام پا به دنیا گذاشته‌اند. قوم نوح در صفحات تاریخ پیچیده شد، طوفان کسانی را که نوح علیه السلام را تکذیب کرده بودند غرق کرد، و کسانی که نجات یافتند، در زمین جانشین آنها شدند، و این سنت الهی در موردشان تحقق پذیرفت که:

{وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ} [الأعراف: 128]

(عاقبت از آن متقیان است).

الله متعال به نوح علیه السلام فرمود:

{قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ

سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ} [هود: 48]

(گفته شد: ای نوح! از کشتی پیاده شو [و

بدان که تو و همراهانت] از امنیت ما

برخوردارید و [از قحطيها و بیماریها و سایر بلاها] سالم و برکنارید و [درهاي] برکات خدا به روی تو و گروههاي همراهت [گشوده] است [و نگران نباشید که محیط سالم و پربرکتي خواهید داشت و بعدها] ملتها و گروههاي ديگري [از نسل شما پديد ميآیند که آنان] را از نعمتها و خوشيها برخوردار ميکنیم [ولي ايشان در غرور و غفلت فرو ميروند و] آن گاه عذاب دردناكي از سوي ما بدانان ميرسد).

چرخ تاريخ به حرکت خود ادامه ميدهد و حوادث با گامهای سريع یکی پی ديگری ميگذرد تا اينکه موعده الهي یکبار ديگر فرا ميرسيد و از نسل نوح عليه السلام که در زمین متفرق شده بودند، عاد و بعد از آن ثمود به انحراف رفته و مورد عقاب قرار ميگیرند.

{وَأُمَّمٌ سَنَمَتَعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ} [هود:48]

([و بعدها] ملتها و گروههاي ديگري [از نسل شما پديد ميآیند که آنان] را از نعمتها و خوشيها برخوردار ميکنیم [ولي ايشان در غرور و غفلت فرو ميروند و] آن گاه عذاب

دردناکی از سوی ما بدانان می‌رسد).
جاهلیت بار دیگر بر می‌گردد، چنانچه
قبل از آن در بین نسل‌هایی که بعد از
آدم علیه‌السلام در روی زمین زندگی
می‌کردند و تعدادشان را کسی جز الله
جل‌جلاله نمی‌داند به وجود آمد. ولی با
تأکید می‌توان گفت که نسل‌های زیادی
بعد از آدم علیه‌السلام مسلمان تولد
شده و بر وفق دین آدم علیه‌السلام
زندگی کردند، تا اینکه شکار شیطان
گردیده و از دین الله متعال منحرف و به
جاهلیت گراییدند، در این هنگام نوح
علیه‌السلام مبعوث گردیده و با آنان
مقابله کرد؛ بالاخره مشرکین سرکش غرق
شدند و نوح علیه‌السلام و مسلمانان
همراهش نجات یافتند.

بعد از این واقعه در روی زمین هیچ
کافر و مشرکی باقی نماند چنانچه نوح
علیه‌السلام دعا کرده بود. بعد از نوح
علیه‌السلام نیز نسل‌های پی در پی
مسلمان زیستند تا اینکه یکبار دیگر
از سوی شیطان گمراه گردیده و به سوی

جاهلیت منحرف شدند که قوم عاد و ثمود از آن جمله بودند.

قوم عاد در احقاف¹ زندگی داشتند که در جنوب جزیره العرب واقع است و ثمود در شهرهای حجر زندگی داشتند که در شمال جزیره بین تبوک و مدینه موقعیت دارد. این دو قوم در اوج قدرت و ثروت قرار داشتند و از هر نوع نعمت مستفید بودند. ولی به‌جای این‌که شکر الهی را به‌جا آورند به کفران روی آورده و سرکشی اختیار نمودند و به‌جای توحید و متابعت از دین الهی راه شرک و سرکشی در پیش گرفتند که در نتیجه مستحق عذاب الهی گردیده و یکسر هلاک شدند. در داستان آنها نیز همانند داستان نوح علیه السلام موعظه‌ها و اندرزهایی نهفته است که باید مورد توجه قرار گرفته و از آنها عبرت گرفته شود.

1- احقاف جمع حقف و به معنای تپه‌های ریگی

است.

هود علیه السلام و دعوت به سوی الله
عزوجل

در این مبحث قرآنی درسها و اندرزهایی است که بیانگر سرگذشت هود و مقابله قوم وی با او می‌باشد. از جمله:

1- هود علیه السلام دعوت خود را با اظهار دوستی و محبت با قومش آغاز کرده و به خاطر جلب عواطف و دوستی آنها همیشه کلمه «ای قوم من» را به کار می‌برد تا به آنها بفهماند که بینشان پیوندهای نسبی وجود دارد.

2- بر توحید و عبادت خالصانه الله متعال تأکید می‌نماید؛ چرا که شرک بدترین نوع افتراء و تهمت بر الله متعال است.

3- بیان می‌کند که او دعوتگری مخلص بود و نمی‌خواست از طریق دعوت آنها به مال، منصب و مقامی دست یابد. زیرا همین چیزها است که ذهن مشرکان را به خود مصروف ساخته و افکارشان

را به بازی گرفته است.

4 به آنها تذکر می‌دهد که سبب باریدن باران، که زندگی و زراعت شان به آن وابسته است، استغفار و اطاعت از الله متعال است نه شرک و عصیان از دین الهی. همچنان ازدیاد قوت جسمانی و عقلانی نیز بخشش الهی است، چون تمام این امور مربوط به خواست و ارادة الله متعال است.

5 - دلایل و معجزه هود علیه السلام در شریعت و تعلیمات ارزشمند وی بود نه در معجزاتی که مردم تقاضای آن را داشتند، ولی به آن ایمان نمی‌آوردند. اما تعالیم معجزه آسا در واقعیت‌های زندگی راه خود را به سوی فطرت سالم و ضمیر بیدار باز می‌نماید.

6 - مشاهده می‌کنیم که هود علیه السلام در حالی که تنها است با انبوهی از مشرکان مقابله نموده عقایدشان را از بیخ ویران می‌کند، و افکارشان را ساده لوحانه می‌خواند. هر چند او در این راه ظاهراً تنها است، اما ایمان

کامل و اعتماد و یقین تزلزلناپذیر
او به حقانیت وعده‌های الله عزوجل،
همیشه او را همراهی می‌کند چنانچه الله
متعال از زبان وی نقل کرده
می‌فرماید.

{فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ} [هود:55]

(همگی به نیرنگ و چاره‌جوییم بپردازید و
مهلتم مدهید).

7 - عاقبت و نهایت کار ظالمان
همیشه شرمساری و هلاکت بوده است. به
خصوص آنانی که با پیامبران الهی از
عناد کار گرفته و در راه دعوت ایشان
موانع ایجاد نموده‌اند.

8 - راه و روش مستکبران و جباران
همیشه گمراه کردن مردم بوده و عاقبت
آن چیزی جز هلاکت و نگونساری نیست.

9 - لعنت الهی در دنیا همیشه نصیب
بغاوتگران، مفسدان و کافران است.

10 - عذاب الهی در آخرت شدیدتر و
سوزنده‌تر است و همین است خسران و
زیان آشکار.

هود علیه السلام دعوت خود را با

توحید و فرا خواندن به سوی عبادت مخلصانه الله آغاز می‌نماید؛ ولی از سوی قومش با تکذیب و دشنام مواجه می‌شود و او را دروغگو و بی‌عقل می‌خوانند؛ پیامبر گرامی الله متعال سخنان آنها را تصحیح کرده و تأکید می‌نماید که از سوی پروردگار فرستاده شده است؛ او آنان را به یاد قوم نوح علیه‌السلام و سرنوشت آنها می‌اندازد اما قوم طغیان‌گرش به‌جای پذیرفتن سخنان او، از در سرکشی و عناد وارد می‌شوند و از او می‌خواهند تا عذاب‌هایی را که وعده می‌دهی بیاورد. آخر الامر عذاب الهی نازل می‌شود و کافران را از بین می‌برد. در این قسمت از آیات قرآنی نکات ذیل به نظر می‌رسد:

1- دعوت توحید بر زبان همه پیامبران جاری بوده و جوهر دعوتشان را تشکیل می‌دهد.

2- ثروتمندان و صاحبان جاه و مقام پیش از دیگران به تکذیب پیامبر می‌پردازند. چون آنهاوند که از اوضاع آلوده با فساد استفاده می‌برند.

3- مستکبران، پیامبر گرامی الله را به بی‌عقلی و عدم درک امور متهم می‌کنند، زیرا دعوت اصلاحی که از سوی انبیا علیهم‌السلام طرح می‌گردد زمینه‌های استفاده‌های نامشروع آنها را از بین می‌برد و نمی‌گذارد که آنها با سوءاستفاده از بغاوت و فساد ثروت‌اندوزی کنند.

4- هود علیه‌السلام سخنان‌شان را با بیان نیک و الفاظ نرم رد می‌کند و می‌گوید کاری که او در پیش گرفته بدعت نیست، بلکه قبل از او نوح علیه‌السلام نیز همین دعوت را مطرح کرده است، و شما در حقیقت جانشینان قوم او می‌باشید که الله متعال نعمت‌های خود را شامل حال‌تان ساخته است.

5- قوم هود علیه‌السلام از ذکر توحید اظهار تعجب می‌نمایند؛ این عمل نمایانگر آن است که باطل و جاهلیت در اعماق ضمیرشان جای گرفته و بالاخره به حیث حق در نظرشان جلوه می‌کند و آن را غیرقابل نقد و مناقشه می‌دانند.

6 - هود علیه السلام تعجب می‌کند از اینکه آنان در راه باطل فداکاری می‌کنند و قربانی می‌دهند تا جایی که حاضرانند همه به خاطر آن هلاک شوند! زیرا باطل چیزی جز اوهام و خرافاتی نیست که از سوی مردم اختراع گردیده و نام‌هایی است که هیچ حقیقی ندارد.

7 - باید بدانیم که نتیجه پیروی از باطل همیشه هلاکت و بربادی و زوال نعمت‌ها است.

الله متعال می‌فرماید.

{ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَادِبِينَ. قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ. أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ } [الأعراف: 66-72]

(رؤسا و اشراف کفرپیشه قوم او گفتند: ما شما را ابله می‌دانیم؛ و ما شما را از زمرة

دروغ‌گویان می‌پنداریم. هود گفت: ای قوم من! من ابله نیستم. بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من احکام و اوامر پروردگار خود را به شما می‌رسانم و من اندرزگوی امینی برای شما هستم. آیا تعجب می‌کنید از اینکه [کتاب آسمانی پر] اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد. به یاد آورید آن زمانی را که شما را بعد از قوم نوح وارثان زمین کرد و شما را در میان مردمان از سلطنت شکوهمندتر و از مملکت فراختر و از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار نمود. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید [و شکر آن‌ها را بگزارید] باشد که رستگار شوید. گفتند: آیا به پیش ما آمده‌ای تا ما را بر آن داری که بُتانی را رها سازیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و تنها خدا را پرستیم و بس؟! پس چیزی را بر سر ما بیاور که به ما وعده می‌دهی، اگر از راست‌گویانی. هود گفت: [به سبب نافرمانی و دشمنانگی‌تان با حق] مسلماً عذاب بزرگی و خشم سترگی از سوی پروردگارتان بر شما واقع می‌شود و بی‌گمان

دامنگیرتان می‌گردد. آیا با من درباره
بت‌هایی ستیزه می‌کنید که از الوهیت جز نامی
ندارند و شما و نیاکان شما بر آنها نام خدا
گذارده‌اید و معبودشان نامیده‌اید، و هیچ
گونه حجّتی [که دالّ بر الوهیت آنها باشد] از
جانب خدا در حقّ آنها نازل نشده است. [اکنون
که چنین است] در انتظار [عذاب خدا] باشید و
من هم با منتظران می‌مانم. پس [عذاب طوفان
باد دامنگیرشان گردید، و ما] هود و مؤمنانی
را که با او بودند در پرتو لطف و مرحمت خود
رهایی بخشیدیم، و کسانی را که آیات ما را
تکذیب کردند و از زمره مؤمنان نشدند، نابود
و مستأصل گردانیدیم).

1- الله متعال بیان می‌کند که به سوی
قوم عاد برادرشان هود را فرستادم؛ و
او را به این اعتبار برادرشان
می‌خواند که از نسب خودشان و از میان
قوم‌شان می‌باشد، چنانچه در مورد قوم
عرب گفته می‌شود: برادران عرب. هود
علیه السلام مانند سایر انبیاء آنها
را به سوی عبادت الله واحد فرا خواند و
در اخیر فرمود: {أَفَلَا تَتَّقُونَ} چرا از اعمالی

پرهیز نمی‌کنید که باعث خشم پروردگار می‌گردد؟ چرا از شرک و معاصی باز نمی‌ایستید؟ این سخنان در حقیقت نشان‌دهنده انکار و تعجب هود علیه السلام است و به زبان حال می‌گوید: چگونه مرتکب شرک و معاصی می‌شوید در حالی که به یاد دارید قوم نوح به خاطر چنین اعمالی با عذاب سخت الهی مواجه شدند. باز متوجه قوم خود گردیده می‌گوید: {أَفَلَا تَعْقِلُونَ} آیا عقل ندارید که بین شما و سرکشی و عصیان از او امر الله تعالی حایل گردد؟! سپس با تغییر اسلوب در بیان موضوع، از یکسو شرح و فایده بیشتری ارائه می‌نماید و از سوی دیگر خستگی را از خواننده دوری می‌کند و این اسلوبی است که قرآن کریم آن را در داستان‌ها به کار بسته است.

2- {قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ

الْكَاذِبِينَ} [الأعراف: 66]

(رؤسا و اشراف کفرپیشه قوم او گفتند: ما

شما را ابله می‌دانیم؛ و ما شما را از زمرة

دروغ‌گویان می‌پنداریم).

«ملاء» چنانچه قبلاً گذشت سران و ثروتمندان قوم را گویند؛ در اینجا قید {الَّذِينَ كَفَرُوا} را با آن ذکر نموده است، زیرا تعدادی از اشراف و سرداران قوم عاد ایمان آورده و از هود علیه السلام متابعت کرده بودند، بر خلاف قوم نوح که هیچ یک از سران قومش ایمان نیاورده بودند.

و شاید این وصف برای مذمت بیشتر این طبقه ذکر شده باشد؛ زیرا آنها پیامبر الله متعال را تنها سفیه نگفتند، بلکه او را فرو رفته در بی‌عقلی خواندند؛ کلمه «فِي» در اینجا مفهوم ظرفیت را اداء می‌کند و معنای عبارات آنها چنین می‌شود که تو کاملاً در سفاقت و بی‌عقلی غرق شده‌ای و هیچ راه نجاتی نداری! و به دنبال آن افزودند که تو از جمله دیگر دروغ‌گویانی هستی که ادعای رسالت می‌کنند. مفهوم این کلام چنین است که همه کسانی که دعوی رسالت نموده‌اند دروغگو می‌باشند و تو یکی از آنها هستی.

هود علیه السلام در برابر آنها از نهایت ادب و گذشت کار گرفته با آنان معامله بالمثل نکرد، با وجود اینکه هود علیه السلام می‌دانست دشمنان او گمراه‌ترین و بی‌عقل‌ترین انسان‌های روی زمین‌اند. در اینجا حسن ادب و اخلاق فرهیخته‌ای را مشاهده می‌کنیم که شایسته شأن دعوتگران بزرگ و کسانی است که در مرکز رهبری دعوت قرار دارند. هود علیه السلام با زبان نرم به آنها می‌فهماند که سفیه و بی‌عقل نیستم بلکه پیامبر الله متعال می‌باشم، وظیفه من این است که پیام الهی را به شما برسانم، من از این دعوت چیزی جز خیر شما را نمی‌خواهم، چون سعادت شما در گرو آن است؛ من شخص امینی هستم که پیام الله متعال را با کمال امانت‌داری به شما می‌رسانم؛ شما می‌دانید که من در سخنانی که به شما می‌گویم دروغگو نیستم، پس چگونه بر الله متعال دروغ را جایز بدانم.

3- {أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ} [الأعراف: 63]

(آیا تعجب می‌کنید از این که [کتاب آسمانی پر] اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و [در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا] امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟).

آیا از اینکه پیام پروردگار و اندرزهای او به زبان مردی از قوم خودتان به شما می‌رسد تعجب کرده و از قبول آن انکار می‌کنید؟ بعد از این تنبیه، فضل و نعمت‌های الله را به یادشان می‌آورد تا شاید این تذکر نافع واقع گردد و در عملکرد خود بازنگری نمایند. به آنها می‌گوید که الله متعال شما را جانشین قوم نوح گردانید و شما را قوت جسمی و مالی بخشید، مملکت و تمدن شما را وسعت داد؛ و بار دیگر این تذکر را تکرار می‌نماید تا باشد که آنها رهیاب شده و به فلاح دست یابند. چنانچه قبل از ایشان نوح علیه السلام قومش را مخاطب قرار داده

و فرمود :

{أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا. وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ
الشَّمْسَ سِرَاجًا. وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا. ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا.
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا. لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا} [نوح: 15-20]

(مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ [درخشان] کرده است؟ خدا است که شما را از زمین به گونه‌ی شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین بر می‌گرداند، و بعد شما را به گونه‌ی شگفتی [زنده می‌گرداند و] از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است. تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید).

با الفاظ و اسالیب مختلف آنها را مخاطب قرار می‌دهد، گاهی آنها را می‌ترساند و باری بشارت می‌دهد، در جایی از نعمت‌های الله متعال یاد آور می‌شود و زمانی از عذاب الهی هشدار می‌دهد.

4- بعد از این همه مناقشه و

مباحثه بالاخره می‌گویند:

{أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدَّرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا} [الأعراف: 70]

(آیا نزد ما آمده‌ای تا ما را بر آن داری که بُتانی را رها سازیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و تنها خدا را پرستیم و بس؟!).

با تعجب می‌پرسند که از ما می‌خواهی تا الله واحد را عبادت کنیم و چیزهایی را که پدران ما عبادت می‌کردند، ترک نماییم!.

این سخنی است غیرقابل قبول «پس اگر راست می‌گویی، عذابی که ما را از آن می‌ترسانی بیاور».

پیامبر الله با شنیدن این انکار بیش‌رمانه و چلنج دادن آنها با جملات مطمئن از نصرت الهی خبر می‌دهد:

{قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ} [الأعراف: 71]

(یقیناً از سوی پروردگارتان بر شما عذاب و خشمی مقرر شده است).

ذکر غضب بعد از رجس به خاطر بیان این مطلب است که رجس انتقام حتمی را به دنبال دارد و نجات از آن ممکن نیست. رجسی که هود علیه‌السلام از آن یادآوری می‌کند، همان عذابی است که در سوره قمر ذکر شده و می‌فرماید:

{كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ. إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ
 نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ. تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ. فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ {
 [القمر: 18-21]

(قوم عاد [هم پیغمبر خود، هود را] تکذیب کردند. آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌های من به چه منوالی بوده است؟! ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شومی که [هفت شب و هشت روز] ادامه داشت، بر آنان وزان و روان کردیم. بادی که مردمان را از زمین برمی‌داشت، به گونه‌ای که گویی تنه‌های درختان خرمایی هستند که از جا کنده شده باشند. آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌های من [درباره مخالفان] چگونه و به چه منوالی بوده است؟!).

بعد از آن با انکار و تعجب می‌پرسد، آیا در مورد نام‌هایی با من خاصمه می‌کنید که پدران‌تان آنها را وضع کرده‌اند و شما بدون هیچ دلیل و برهانی از آنها تقلید می‌کنید، در حالی‌که الله متعال هیچ دلیل و حجتی در تأیید آنها نازل نکرده است. پس در

انتظار نزول عذابی باشید که آن را درخواست نموده اید. و من هم باشما انتظار می‌کشم؛ و در اخیر دیدیم که عاقبت امرشان به کجا انجامید؟ الله متعال پیامبر و مؤمنان را به فضل و رحمت خود نجات داد و مشرکان را هلاک نمود.

{تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ} [الأحقاف: 25]

([تندبادی است که] همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌سازد. پس [از چندی، تندباد ایشان را در بر گرفت و هلاک گشتند و] به گونه‌ای درآمدند که جز خانه‌هایشان چیزی به چشم نمی‌خورد! ما این سان مردمان جنایتکار را سزا و کیفر می‌دهیم).

الله عزوجل می‌فرماید:

{وَالِىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ. يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ. وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ. قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي

أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظَرُونَ. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ. وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ. وَتِلْكَ آيَاتُ الَّتِي نَحْمَدُهَا وَبَيِّنَاتٍ لِرَبِّهِمْ وَعَصَوُا رَسُولَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ. وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا إِنْ عَادَا كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ {هود: 50-60}

(هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید و [بدانید] جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید؟ ای قوم من! در برابر [تبلیغ رسالت و بیان] آن، من از شما پاداشی درخواست نمی‌کنم. پاداش من تنها بر آن کسی است که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟. ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش را بطلبید و به سوی او برگردید تا آسمان را بر شما ریزنده و بارنده کند [و باران و برکات آن را بر شما بیاید و فراوان گرداند] و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. [ای قوم من! از حق و حقیقت] جنایتکارانه روی برنتابید [و بر گناه مصمم و مصرّ نشوید]. گفتند: ای هود! تو

دليلي براي ما نياورده اي [که بر صحت چيزي دلالت کند که ما را بدان ميخواني] و ما به خاطر سخن تو خدايان خود را رها نميکنيم و به تو ايمان نميآوريم. چيزي جز اين نميگويم که يکي از خدايان ما بلایي به تو رسانده است [هود در پاسخش] گفت: من خدا را گواه ميگیرم و شما هم گواهي دهید که من از چيزهايي که ميپرستيد بيزار و برکنارم. به جز خدا [از هرچه ميپرستيد گريزان و بيزارم. حال که چنين است] همگي به نيرنگ و چاره جوييم بپردازيد و مهلتم مدهيد. من بر خدا تکیه کرده ام که پروردگار من و پروردگار شما است. هيچ جنبنده اي [اعم از انسان و غيرانسان] نيست مگر اين که خدا بر او تسلط دارد. بيگمان خدای من بر صراط مستقيم [که جاده عدل و داد است] قرار دارد. اگر [از دعوت من] روي بگردانيد [باکي نيست. زيرا بر رسولان پيام باشد و بس] و من رسالتي را که مأمور بدان بودم به شما رساندم. پروردگارم [شما را مييراند و] کسان ديگري را به جاي شما مينشانند و شما کم ترين زياني [با روگرداني از پرستش و دوري از عبادتش] بدو

نمیرسانید. بیگمان پروردگار من مراقب و مواظب هر چیزی است [و کردار و رفتار شما از او پنهان نمی‌ماند و بی‌سزا و جزا نمی‌گردد]. هنگامی که فرمان ما [مبنی بر نابودی قوم عاد] در رسید، هود و مؤمنان همراه او را در پرتو مرحمت خود نجات دادیم و ایشان را از عذاب سخت و شدید رهانیدیم. این هم قوم عاد بودند که آیه‌های [آفاق و انفس] و دلایل پروردگارشان را انکار و تکفیر کردند و از فرمان [پیغمبر خدا هود و در اصل از فرمان همه] پیغمبران خدا سرکشی نمودند و از دستور هر سرکش عناد پیشه‌ای پیروی کردند. در این دنیا دچار نفرین [مردمان] و طرد [از رحمت یزدان] شدند و در روز قیامت نیز [همین طور به لعنت و طرد از رحمت گرفتار می‌شوند و منفور خدا و فرشتگان و مردمان می‌گردند]. هان! عاد به خدای خود کافر شدند. هان! نیست و نابود باد عاد قوم هود).

و به این ترتیب واضح می‌گردد که اصل قضیه بین هود علیه السلام و قومش اختلاف در ربوبیت الله متعال و پیروی از اوامر او بود، یعنی مسألة حاکمیت و

پیروی؛ و این سؤال مطرح بود که چه کسی حق حاکمیت را دارد؛ و از چه کسی باید اطاعت صورت گیرد. این موضوع به صورت مختصر در این آیت کریمه بیان شده است:

{وَتِلْكَ آيَاتُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا رُسُلَهُمْ وَأَتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ} [هود:59]

(این هم قوم عاد بودند که آیه‌های [آفاق و انفس] و دلایل پروردگارشان را انکار و تکفیر کردند و از فرمان پیغمبران خدا سرکشی نمودند و از دستور هر سرکش عناد پیشه‌ای پیروی کردند).

گناه آنها عصیان از حکم رسول الله و پیروی از امر مستکبران بود؛ در حالی‌که اسلام برعکس آن امر می‌کند، یعنی از مردم می‌خواهد که مستکبران و افکارشان را ترک نموده و به سوی اطاعت از اوامر الله و رسول او روی آورند. و همین نکته جدایی و حد فاصل بین اسلام و جاهلیت و بین کفر و ایمان است. و در هر رسالت آسمانی و در زبان هر پیامبر برحق همین نکته جاری می‌باشد.

از همین جا است که دعوت به سوی توحید در اولین قدم اصرار می‌ورزد که باید انسان‌ها از تبعیت و قبول حکم غیرالله اجتناب کرده و بر ضد طاغوتان و اربابان باطل قیام نمایند. توحید و یکتاپرستی از دست‌دادن شخصیت و تنازل از آزادی و پیروی از مستکبران را شرک و کفر دانسته و مرتکبین آن را مستحق هلاکت در دنیا و عذاب اخروی می‌داند. الله متعال انسان‌ها را آزاد آفریده است، پس باید آزاد زندگی کنند و جز الله متعال در برابر هیچ کس دیگری سر تسلیم و بندگی فرود نیاورند، و آزادی خود را حفظ نموده در برابر هیچ طاغوت، رئیس و زعیمی از حریت خود نگذرند، زیرا همین آزادی است که آنها را کرامت و سربلندی می‌بخشد، و چون آزادی را از دست بدهند، هیچ نوع کرامتی برای‌شان باقی نمی‌ماند و راه نجات بر روی‌شان بسته می‌شود. بناءً جامعه انسانی که حاکمیت غیرالله را بپذیرد، به هیچ صورت

مدعی کرامت انسانی شده نمی‌تواند. کسانی‌که حاکمیت و ربوبیت غیرالله را می‌پذیرند، به هیچ وجه معذور شمرده نمی‌شوند و گفته نمی‌توانند که ما در دنیا مغلوب و ضعیف بودیم؛ چون آنها در اکثریت و مستکبران در اقلیت قرار دارند؛ اگر اینها واقعاً خواهان آزادی می‌بودند با کم‌ترین قربانی می‌توانستند آن را به دست آورند؛ در حالی‌که با قبول ذلت چند برابر این قربانی را با دل ناخواسته به عنوان بهای ذلت و خواری به اربابان قدرت می‌پردازند.

قوم عاد بالآخره هلاک شدند، زیرا آنها از اوامر هر طاغوت سرکشی اطاعت کردند؛ آنها هلاک شدند در حالی‌که لعنت الهی در دنیا و آخرت به دنبال آنان بود.

{وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ} [هود: 60]

(در این دنیا دچار نفرین [مردمان] و طرد [از رحمت یزدان] شدند و در روز قیامت نیز [همین طور به لعنت و طرد از رحمت گرفتار

می‌شوند و منفور خدا و فرشتگان و مردمان می‌گردند].

سپس حالتشان را شرح نموده و سبب هلاکتشان را یکبار دیگر اعلان می‌دارد و می‌فرماید:

{أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ} [هود:60]

(هان! عاد به خدای خود کافر شدند).

و بعد از آن بر آنها نفرین می‌فرستد:

{أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ} [هود:60]

(هان! نیست و نابود باد عاد قوم هود).

و با این تحدید و تأکید و وضاحت از آنها یاد آور می‌شود، گویا لعنت فقط به آدرس آنها فرستاده شده بود تا مستقیماً به آنها نازل گردد. {أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ} [هود:60]

خط سیر دعوت اسلامی در قرآن کریم با این وضاحت شرح می‌گردد تا نشانه‌های راه را برای رهروان این عقیده و مسیر در هر زمان واضح گرداند. نه فقط از گذشته با ما سخن می‌گوید، بلکه از آینده‌ها نیز خبر می‌دهد. و نه فقط

رهروان و جماعت نخستین این دعوت را که قرآن کریم مستقیماً بر آنها نازل می‌شد و در آن روزگار بر طغیان و جاهلیت شوریدند مخاطب قرار می‌دهد، بلکه تمام گروه‌های را نیز در بر می‌گیرد که در آینده‌ها به مساف جاهلیت می‌روند؛ و همین نکته است که قرآن را کتاب همیشه جاوید برای دعوت و رهنمای دایمی حرکت اسلامی در هر عصر و زمان می‌گرداند.

وسایل ارزیابی و پیگیری

- 1- آیا بشریت بعد از نوح علیه السلام درس گرفتند؟
- 2- وعده‌هایی را که الله متعال به نوح علیه السلام و فرزندان مسلمانانش داده بود برشمارید؟
- 3- وضعیت قوم عاد در میان امت‌های جاهلی چگونه بود؟
- 4- قوم عاد در کجا سکونت داشتند؟
- 5- هود علیه السلام دعوت قوم خود را چرا با اظهار دوستی با ایشان آغاز کرد؟

- 6 - از اظهار دوستی و محبتی که هود علیه السلام با قومش نمود، چه استفاده می‌کنید؟
- 7 - آیا منظورتان از دعوت به دست آوردن پاداشی از قبیل: منصب، مال و مقام است؟
- 8 - انواع عذاب‌های را که الله متعال به قوم عاد وعده داده بود برشمارید؟
- 9 - آیا همیشه به استغفار و طاعت و شکر نعمت‌های الله تعالی پایبند می‌باشید.
- 10 - در برابر شیاطین جنی و انسی چه موقفی دارید؟
- 11 - آیا در فعالیت‌های دعوتی خود بر مسألة توحید و رد شرک توجه و تأکید بیشتر دارید؟
- 12 - آیا به شجاعت، اطمینان و اعتماد به وعده‌های الله عزوجل آراسته هستید؟
- 13 - آیا در پیشبرد دعوت خود به اصل «تعامل نیکو» پایبند هستید؟
- 14 - آیا در برابر دعوت‌شوندگان

از صبر کار می‌گیرید؟

صالح علیه السلام و قوم ثمود

او بنده و رسول الله، صالح بن عبید بن ماسح بن عبید بن حادر بن ثمود بن عاثر بن آدم بن نوح علیه السلام و منسوب به قبیله ثمود بود که از جمله عرب اصیل و از اولاده یعرب قحطان به حساب می آمدند و در منطقه حجر سکونت داشتند که بین حجاز و تبوک موقعیت داشت. آنها بعد از قوم هود علیه السلام (عاد) تبارز کرده و مشهور گردیدند، و به معصیت و جاهلیت گرفتار شده و به عبادت بتها آغاز نمودند؛ الله متعال برای هدایتشان صالح علیه السلام را فرستاد که از قوم خودشان بود و نسب و فضیلت او را می شناختند؛ صالح علیه السلام از آنها خواست تا الله واحد را عبادت نموده و از عبادت بتها دست بردار شوند؛ ثمود در برابر او عناد ورزیده و از او طالب معجزه ای شدند که دال بر صدق او باشد؛ آنها با اشاره به صخره بزرگی

که در آنجا بود گفتند: اگر از این
صخره شتری بیرون آوری که چنین و
چنان باشد و صفات عجیب و غریبی را
ذکر کردند، و گفتند شتر ده ماهه
حامله باشد و... به تو ایمان
می‌آوریم و پیغمبر بودن تو را تصدیق
می‌کنیم؛ صالح علیه السلام گفت: اگر
درخواست شما را به همان صورتی که
می‌خواهید برآورده سازم آیا به من
ایمان می‌آورید؟ همه گفتند: بله، و
با صالح علیه السلام عهد و پیمان
بستند. صالح علیه السلام با دعا و
تضرع به سوی الله عزوجل روی آورد و از
او درخواست نمود تا آنچه را
می‌خواهند برآورده سازد. الله متعال
دعای صالح علیه السلام را استجابت
نموده و سنگ را امر کرد تا شکافته
شود و شتر بزرگ و حامله‌ای را بیرون
آورد، درست همان‌گونه که توصیف نموده
بودند. زمانی که این صحنه هیبتناک و
منظره شگفت‌آور را مشاهده نمودند و
قدرت الله متعال را درک کردند و آن را
دلیل قاطع و برهان روشن بر نبوت

صالح علیه السلام یافتند، تعدادی ایمان آورده و رسالت صالح علیه السلام را تصدیق نمودند، اما اکثریتشان عناد ورزیده و به کفر و گمراهی خود باقی ماندند و سخنان مستکبران و اشراف قوم را قبول کردند. سخن به جایی رسید که از شتر صالح علیه السلام به تنگ آمده و قصد کشتن آن را نمودند، چون مجبور بودند که آب را با شتر تقسیم کرده، یکروز کامل را به آن اختصاص دهند و روز دیگر آنها با حیواناتشان از آن استفاده نمایند. آنها خواستند که با کشتن شتر، خود را از شر آن نجات داده و آب بیشتری را نصیب شوند. شیطان این عمل را به نظرشان زیبا جلوه داد و بدبختترینشان برای انجام این عمل نادرست آماده شد؛ صالح علیه السلام آنها را از قتل شتر منع کرده و از عاقبت ناگوار آن با خبر ساخته بود، ولی آنها سخنان صالح علیه السلام را نادیده گرفتند و در کمین نشستند تا اینکه بالآخره شتر را به قتل

رساندند؛ وقتی صالح علیه السلام خبر شد، آنها را سه روز مهلت داد، اما آنها که غرور و تکبر چشمانشان را کور کرده بود، این سخن صالح علیه السلام را نیز اهمیت نداده و حتی قصد کشتن او را کردند و با خود گفتند او را نزد شترش بفرستید، و با خود سوگند یاد کردند که صالح علیه السلام را در خانه اش حبس نموده و در همانجا به قتل برسانند و اگر قوم و خانواده اش طالب خونبهای او شدند، انکار وزیده اظهار بی‌خبری نمایند. زمان مهلت به سر رسید، و ناگهان آواز کوبنده و هیبتناکی از آسمان نازل شده و زلزله قوی در زمین واقع گردید و در اثر آن همگی هلاک شدند و جسم‌های بی‌جان‌شان نگون‌سار بر زمین افتاد.

صالح علیه السلام که از آن دیار عزم هجرت کرده بود خطاب به آنان فرمود.

{يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ} [الأعراف: 79]

(پس [صالح علیه السلام] گفت: ای قوم من! من

پیام پروردگرم را به شما رساندم و شما را
پند دادم).

به خاطر هدایت و رهنمایی‌تان بسیار
کوشش نمودم و تمام آنچه را در
اختیار داشتم به کار بستم، و با
گفتار، کردار و نیتم در این راه تلاش
کردم.

{وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ} [الأعراف: 79]

(ولی شما نصیحت‌کنندگان را دوست ندارید).
طبیعت منحرف شما حق را نمی‌پذیرد،
بناءً در مسیر نادرست که نتیجه آن
عذاب حتمی و دایمی بود تا آخر پیش
رفتید.

نام صالح صراحتاً هشت بار در
قرآن‌کریم ذکر شده است و داستان او
با قومش در سوره‌های ذیل آمده است.

(اعراف (73-79) توبه (70) هود (61-67) ابراهیم (9) حجر (80-84)
اسراء (59) حج (42) فرقان (38) شعراء (141-159) نمل (45-53) عنكبوت
(38) ص (13) فصلت (17) ق (12) الذاریات (43-45) النجم (51) القمر
(23-32) الفجر (9) الشمس (11-15) الحاقه (4-5).

در اخیر توجه خواننده گرامی را به
مهم‌ترین مسایل مربوط به داستان صالح

عليه السلام و قومش جلب می‌کنم:

1- الله متعال با فرستادن صالح عليه السلام به سوی قوم ثمود، عذر ایشان را قطع و حجت و برهان را بر آنان قایم نموده و فرمود:

{وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ} [فصلت: 17]

(و اما ثمودیان، پس آنان را هدایت کردیم).

یعنی برای قوم ثمود راه‌های خیر و شر را بیان کردیم، آنها را به سوی اسلام دعوت و به راه‌های خیر رهنمایی نمودیم. البته این سنت الهی با همه اقوام است چنانچه می‌فرماید:

{وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا} [الإسراء: 15]

(و ما [هیچ شخص و قومی را] مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری [برای آنان مبعوث و] روان سازیم).

2- صالح عليه السلام دعوت ثمود را از نقطه درست آغاز کرد و در اولین قدم بنیاد و اساس همه امراض را که عبارت از شرک در الوهیت الله متعال است، تحت تداوی گرفت. شرک در الوهیت و عبادت،

خطرناکترین نوع شرک به حساب می‌آید، چون در موجودیت آن اقرار به ربوبیت الله هیچ فایده‌ای در بر ندارد. الله متعال می‌فرماید:

{وَالِي ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ}

[الأعراف:73]

(صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید [و بدانید که] جز او معبودی ندارید).

{كَذَبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ. إِنِّي لَكُمْ

رَسُولٌ أَمِينٌ} [الشعراء:141-143]

(قوم ثمود پیغمبران را دروغگو نامیدند [و از آنان فرمانبرداری نکردند]. آن زمان که برادرشان صالح بدیشان گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌سازید؟ [و از خدا نمی‌ترسید؟]. من بی‌گمان برای‌تان پیغمبر امینی هستم).

{وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ

يَخْتَصِمُونَ} [النمل:45]

(ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را روانه کردیم [تا ایشان را به یکتاپرستی دعوت کند و بدیشان بگوید] که خدا را بپرستید. اما آنان به دو گروه تقسیم شدند و

به کشمکش پرداختند).

3- صالح علیه السلام با ذکر نعمتهایی که آن را می‌دیدند و حس می‌کردند، به حیث وسیله تأثیرگذار بر قومش استفاده نمود، چون برای بنده سزاوار نسبت که از نعمتهای الله متعال مستفید شود و باز آنها را در راه معصیت و نافرمانی او به کار برد. الله تعالی می‌فرماید:

{وَالِي ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ} [هود:61]

(به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را فرستادیم که صالح نام داشت. [به آنان] گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد. او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است. پس، از او طلب آمرزش [گناهان خویش] را بنمایید و به سوی او برگردید. بی‌گمان خداوند من [به بندگان] نزدیک است و استغفار و انگیزه استغفارشان را می‌داند] و پذیرنده [دعای کسانی] است [که او را مخلصانه به زاری می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند].

{أَتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ. فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ.
وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ} [الشعراء: 146-149]

(آیا [چنین تصوّر می‌کنید که جهان سرای جاودانگی است و] شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می‌شوید؟ در میان باغ‌ها و چشمه‌سارها؟ و در میان کشتزارها، و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند؟ و ماهرانه در دل کوه‌ها خانه‌هایی را بتراشید [و بسازید و در آنها به عیش و نوش پردازید؟].

4- قوم ثمود با برخورد خیلی زشت و به بدترین شکل دعوت صالح علیه السلام را رد کردند. رسالت او را به این گمان رد کردند که ؛ صالح مانند سایرین یک انسان است و به الله متعال نمی‌زیدد که فردی از میان بشر را به رسالت برگزیند؛ و باز گفتند: اگر الله متعال انسانی را به این کار می‌گمارد، دلیل انتخاب تو چیست؟! و چرا یکی از ما را انتخاب نکرد؟

از خلال آیات قرآنی معلوم می‌شود که مخالفت آنها با صالح علیه السلام بر اساس حقد و حسد صورت گرفت، و آنها

می‌گفتند که دعوت تو در حقیقت، خروج از روش آباء و اجداد ما می‌باشد. الله متعال می‌فرماید:

{أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ. قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ} [إبراهيم: 9-10]

(آیا به شما نرسیده است خبر کسانی که پیش از شما بودند؟ [از قبیل] قوم نوح و عاد و ثمود و کسان دیگری که پس از ایشان آمده‌اند و جز خدا کسی [تعداد] آنان را [نمی‌داند و ایشان را چنان که باید] نمی‌شناسد. پیغمبران‌شان دلایل روشن و معجزات آشکاری برای‌شان آوردند، ولی آنان دست‌های‌شان را بر دهن‌های پیغمبران گذاشتند و گفتند: ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن فرستاده شده‌اید و درباره چیزی که ما را بدان می‌خوانید سخت در شک و گمانیم. پیغمبران‌شان به آنان گفتند: مگر درباره وجود خدا، آفریننده آسمان‌ها و زمین، بدون مدل و نمونه

پیشین، شك و تردیدی در میان است؟. او شما را فرا میخواند تا گناهانتان را ببخشاید و تا مدت مشخصی [که در آن مرگتان فرا می‌رسد] شما را بر جای و محفوظ دارد. آنان گفتند: شما جز انسان‌هایی همچون ما نیستید [و فضیلتی بر ما ندارید تا از میان ما شما را برگزینند و پیام‌آوران آسمانی برای مردمان زمینی کنند] و شما می‌خواهید ما را از چیزهایی منصرف و به‌دور دارید که پدرانمان آنها را می‌پرستیده‌اند. برای ما دلیل روشنی بیاورید).

{ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ. فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ. أَلَلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ } [القمر: 23-25]

(قوم ثمود نیز بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌های [پیغمبر خود صالح] را تکذیب کردند و دروغش نامیدند. آنان گفتند: آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود. آیا از میان همه ما [افراد بزرگ و محترم و دانا و دارا] وحی بدو شده است؟! [نه! چنین نیست]. بلکه او بسیار دروغگو و خودخواه است).

{قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ} [هود: 62]

(گفتند: ای صالح! پیش از این ما به امید
ما بودی. آیا ما را از پرستش چیزهایی که
پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ ما راجع
بدانچه ما را بدان دعوت می‌کنی به شک و
تردید عجیبی گرفتار آمده ایم!).

5- صالح علیه السلام در جواب آنها
گفت؛ در رساندن رسالت الله متعال به
شما کاملاً امین هستم و هیچ نوع
اتهامی بر من وارد نشده است، زیرا
من در بدل تبلیغ و دعوتی که انجام
می‌دهم هیچ نوع اجر و پاداشی از شما
نمی‌خواهم اما این‌که الله متعال مرا به
پیامبری برگزیده است، فضل و رحمت الله
تعالی می‌باشد که به هر کس بخواهد آن
را ارزانی می‌دارد و او هر کاری را
که بخواهد انجام می‌دهد؛ در چنین
حالتی چگونه می‌توانم از امر الله متعال
مخالفت کنم و با توافق بر دین باطل
شما مرتکب معصیت شوم؟ در حالی که الله
متعال پادشاه و مالک همه اشیاء است.

{إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا. وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ} [الشعراء: 143-145]

(من بی‌گمان برای‌تان پیغمبر امینی هستم. پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. و در قبال تبلیغ دعوت اجر و پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم. اجر و پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست).

{قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ} [هود: 63]

(گفت: ای قوم من! به من بگویید، اگر من [در دعوت شما به پرستش خدای یگانه]، از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت [نبوت و رسالت] داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر [خشم] خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزایید).

6- زمانی‌که ثمود از صالح علیه السلام به عنوان شرط ایمان آوردن طالب معجزه شدند و وعده دادند که با دیدن معجزه ایمان می‌آورند، در این وعده خود صادق و جدی نبودند، زیرا بعد از

آنکه معجزه را مشاهده نمودند، باز هم ایمان نیاوردند. الله متعال می‌فرماید.

{وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا} [الإسراء: 59]

(چیزی ما را از انجام این معجزات [مادی پیشنهادی] باز نمی‌دارد، مگر این که گذشتگان آنها را [پس از مشاهده] تکذیب کرده‌اند. ما برای قوم ثمود شتری [از سنگ بیرون آوردیم و] به سوی‌شان گسیل داشتیم که [معجزه هویدا و] روشنگری بود. اما آنان نسبت بدان کفر ورزیدند و ما معجزات را جز برای بیم دادن [مردم و اتمام حجت] اجرا نمی‌سازیم).

7- صالح علیه السلام در جریان دعوت قومش به سوی حق، توضیح داد که دو چیز باعث گمراهی و هلاکت انسان می‌گردد که یکی تقلید از گذشتگان گمراه و دیگری اسراف می‌باشد؛ لذا به آنها فرمود.

{فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا. وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ. الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ} [الشعراء: 150-152]

(از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. و از فرمان اسراف‌کنندگان فرمان‌برداری مکنید. آن

کسانی که در زمین تباهی می‌نمایند و اصلاح نمی‌کنند).

همچنان آنها را متوجه ساخت که مهم‌ترین عامل نجات و داخل شده به رحمت الهی، توبه و استغفار است.

{وَالِی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ} [هود:61]

(به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را فرستادیم که صالح نام داشت. [به آنان] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد. او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است. پس، از او طلب آمرزش [گناهان خویش] را بنمایید و به سوی او برگردید. بی‌گمان خداوند من [به بندگان] نزدیک است و استغفار و انگیزه استغفارشان را می‌داند] و پذیرنده [دعای کسانی] است [که او را مخلصانه به زاری می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند].

8- ثمود بعد از قتل شتر برای از بین بردن صالح علیه السلام نیز دسیسه

نمودند و میخواستند در خفا آن را اجرا کنند، درست مانند سایر جنایتکاران در هر عصر و زمان که جنایت را دور از چشم مردم اجرا می‌کنند و نزد مردم انکار نموده خود را کاملاً بی‌گناه معرفی می‌نمایند، به این گمان که الله متعال آنها را نمی‌بیند و سخن‌شان را نمی‌شنوند.

{وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ. قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ} [النمل: 48-49]

(در آن شهر [که حجر نام داشت] نه گروهک بودند که در سرزمین تباهي می‌کردند و به اصلاح [حال خویش و جامعه] نمی‌پرداختند. [این گروهک‌ها که آیین صالح عرصه را بر آنان تنگ کرده بود، به یکدیگر] گفتند: برای همدیگر به خدا سوگند بخورید که بر صالح و خانواده اش شبیخون می‌زنیم و آنان را به قتل می‌رسانیم، سپس به ولي دم او می‌گوییم که ما در کشتن [وي و] خانواده اش شرکت نداشته‌ایم و [در آنچه می‌گوییم] راست‌گوییم).

9- الله متعال زمانی‌که مسحقین عذاب را مورد مجازات و عقاب قرار می‌دهد از

هیچ کسی ترس و هراسی نداشته و از عاقبت کار خود خوفی به او راه نمی‌یابد. چنانچه ثمود را در حالی هلاک نمود که آنها در اوج قدرت و قوت قرار داشتند.

{وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرَنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ. فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ} [النمل: 50-52]

(ایشان نقشه مهمی کشیدند [برای نابودی صالح و پیروان او] و ما هم نقشه مهمی کشیدیم، [برای نجات او و پیروانش]. در حالی که ایشان خبر نداشتند. بنگر که عاقبت، توطئه ایشان چه شد [و کار آنان به کجا کشید؟ عاقبت، این شد] که ما آنان و قوم ایشان همگی را نابود کردیم. این، خانه‌های ایشان است که بر اثر ظلم و ستم فرو تپیده است و خالی از سکنه شده است. مسلماً در این امر عبرت بزرگی است برای کسانی که آگاه و فهمیده باشند).

10- الله متعال از هیچ کسی در مورد پیامدهای هلاک کردن آنها ترس و بیمی ندارد. بعضی گفته‌اند آن کسی که شتر را کشته بود از عاقبت کار خود ترس

نداشت، و عده‌ای گفته‌اند که پیامبر
الله صالح علیه‌السلام از عاقبت هلاک شدن
آنها خوف نداشت. اما سخن اول درست
است چنانچه ابن کثیر می‌گوید¹ و روند
آیت نیز آن را تأیید می‌کند.

11- قرآن کریم در اکثر موارد عاد
(قوم هود علیه‌السلام) و ثمود (قوم
صالح علیه‌السلام) را یکجا ذکر می‌کند؛
بعضی گفته‌اند در مورد این دو قوم
ذکری در تورات نیامده و اهل کتاب در
باره آنها چیزی نمی‌دانستند؛ ولی
قرآن کریم بیان می‌کند که موسی
علیه‌السلام در مورد آنها خبر داده
است.

{وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ. أَلَمْ
يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا
اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ
بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ} [إبراهيم: 8-9]

1- زاد المسیر از ابن جوزی و تفسیر
القرآن العظیم از ابن کثیر.

(و موسی گفت: اگر شما و همه کسانی که در زمین هستید کافر شوید و ناسپاس گردید، به خدا زیانی نمی‌رسد، چرا که خداوند بی‌نیاز ستوده است. آیا به شما نرسیده است خبر کسانی که پیش از شما بوده‌اند؟ [از قبیل] قوم نوح و عاد و ثمود و کسان دیگری که پس از ایشان آمده‌اند و جز خدا کسی [تعداد بی‌شمار] آنان را [نمی‌داند و ایشان را چنان که باید] نمی‌شناسد. پیغمبران‌شان دلایل روشن و معجزات آشکاری برای‌شان آوردند [و بدیشان نمودند]، ولی آنان دست‌های‌شان را بر دهان‌های پیغمبران گذاشتند [و از تبلیغ آنان جلوگیری نمودند و سدّ راه رسالت آسمانی و دشمن دعوت الهی شدند و] گفتند: ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن فرستاده شده‌اید [و دلایل و معجزات شما را قبول نمی‌کنیم و رسالتتان را تصدیق نمی‌نماییم] و درباره چیزی که ما را بدان می‌خوانید سخت در شکّ و گمانیم [و به یکتاپرستی و قانون آسمانی یقین و باور نداریم].

بنابراین به یقین گفته می‌توانیم که

موسی علیه السلام در مورد آنها به بنی اسرائیل خبر داده است و علت عدم تذکر آنها در منابع اهل کتاب شاید این باشد که این دو قوم از سرزمین عرب بودند و اهل کتاب چندان توجهی به حفظ و ضبط اخبار شان نداشتند. اگر چه داستان آنها در زمان موسی علیه السلام مشهور بود.¹

1- قصص الانبیاء و تفسیر القرآن العظیم
هر دو از ابن کثیر.

صالح علیه السلام و قوم او در
قرآن کریم

الله متعال می فرماید:

{وَالِي ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ. قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ. فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ. فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ} [الأعراف: 73-79]

(صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید [و بدانید که] جز او معبودی ندارید. هم اینک معجزه بزرگی [بر صدق پیغمبری من] از سوی پروردگارتان برایتان آمده است و [آن] این شتر خدا است [با ویژگی‌های خاص خود] که به عنوان معجزه‌ای

برای شما آمده است [و يك شتر عادي و معمولي
نیست]. پس آن را به حال خود واگذارید تا در
زمین هر کجا خواست بچرد، و بدان آزاری
مرسانید که [اگر آزاری برسانید] عذاب
دردناکی دچارتان می‌گردد. و به یاد داشته
باشید که خداوند شما را جانشینان قوم عاد
کرده است و در سرزمین [حجر، میان حجاز و
شام] استقرار بخشیده است. در دشتهای آن
کاخها برافرازید و در کوههای آن خانهها
بتراشید و بسازید. پس نعمتهای خدا را به
یاد داشته باشید و در زمین، تباهکارانه
فساد راه میندازید. اشراف و رؤسای متکبر
قوم او به مستضعفانی که ایمان آورده بودند
گفتند: آیا واقعاً میدانید که صالح
فرستاده‌ای از جانب پروردگار است؟ [مستضعفان
پاسخ دادند و] گفتند: ما بدانچه او بدان
مأموریت یافته است ایمان داریم. مستکبران
[به مستضعفان] گفتند: ولی ما بدانچه شما
بدان ایمان دارید، ایمان نداریم. پس شتر را
پیکردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی
نمودند و گفتند: ای صالح! اگر [راست
می‌گویی] از زمره پیغمبرانی، آنچه را که به

ما وعده مي‌دهي [و عذابي را كه ما را از آن مي‌ترساني] بر سر ما بياور! [در نتيجه ستيزه‌جويي و طغيانگري] زلزله‌اي [قصرها و خانه‌هاي مستحکم] ايشان را در برگرفت [و زندگي پرزرق و برق آنان را در هم كوبيد] و در شهر و ديار خود خشكيدند و مردند. پس [صالح با دلي پر اندوه] از آنان روي برتافت و گفت: اي قوم من! من پيام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولي شما اندرزگويان را دوست نمي‌داريد).

1- الله متعال بيان مي‌کند که به سوی قوم ثمود صالح عليه السلام را فرستاد که از قوم و سرزمينشان بود، و او را به همين اعتبار برادرشان خواند. از امام عبدالله به ابی لیلی در مورد اينکه احياناً يهود و نصارا را برادر خطاب مي‌کنند پرسیده شد، در جواب گفت به اعتبار منطقه و وطن برادر است، و به همين آيت استدلال نمود.

پيامبر الله صالح عليه السلام بعد از آنکه آنها را مانند ساير انبياء به سوی توحيد و عبادت الله متعال فرا

خواند، برای‌شان گفت:

{قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ} [الأعراف:73]

(هم اینک معجزه بزرگی [بر صدق پیغمبری
من] از سوی پروردگارتان برای‌تان آمده
است).

و پروردگار متعال در سوره هود بیان
نموده است که معجزه او شتری بود که
از میان صخره‌ای بیرون آمد، و این
زمانی بود که آنان دعوت صالح را رد
کرده و در صداقتش شک نمودند. در
سوره شعراء تصریح شده است که آنها
از صالح علیه‌السلام این معجزه را طلب
کرده و صداقت او را به چالش گرفتند.

{فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ} [الشعراء:154]

(اگر از زمره راست‌گویانی، معجزه‌ای را به
ما بنما).

با ملاحظه مضمون سوره از اول تا آخر
آن، در می‌یابیم که در قدم اول دعوت
به سوی الله متعال و ترساندن از عذاب
او صورت گرفت و در قدم دوم و بعد از
آن‌که قوم ثمود عناد ورزیدند و
خواهان نشانه صداقت او شدند،
برای‌شان معجزه نشان داده شد. اما

قرآن کریم به ترتیب حوادث و بیان
وقتهای آن اهتمام نکرده است، بلکه
در اینجا به بیان عبرتها و شرح
سنتهای الهی و هدایات پیامبران
ترکیز بیشتر می‌کند. قرآن کریم
داستان‌ها را در جایی مختصر و در
جایی با شرح و بسط بیان می‌کند، و
گاهی در آن تقدیم و تأخیر می‌آورد، و
احیاناً در آن زیادهایی را می‌بینیم
که در جای دیگر وجود ندارد، اما هیچ
نوع تعارضی در بین آنها نیست و همه
صحیح می‌باشند و یکدیگر را تکمیل
می‌کنند.

در توصیف معجزه آمده است: {مِنْ رَبِّكُمْ} از
جانب پروردگارتان است؛ آوردن این
قید بیان می‌کند که اجرای این امر
خارق العاده از سوی شخص صالح
علیه السلام صورت نگرفته است و او
نمی‌تواند این امر فوق العاده را از
جانب خود اجراء کند. این قید در
تمام معجزاتی که الله متعال به وسیله
آن انبیاء خود را مورد تأیید قرار
داده موجود است. از این جملات فهمیده

می‌شود که خوارق و کرامت‌هایی که توسط اولیاء الله ظاهر می‌گردد نیز عمل خودشان نیست، بلکه الله متعال آن را از طریق ایشان جاری می‌سازد.

2- صالح علیه السلام چگونه معجزه‌اش را بیان نموده می‌فرماید:

{هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ

فِيأُخَذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ} [الأعراف:73]

(این شتر خدا است [با ویژگی‌های خاص خود] که به عنوان معجزه‌ای برای شما آمده است. پس آن را به حال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد، و بدان آزاری مرسانید که [اگر آزاری برسانید] عذاب دردناکی دچارتان می‌گردد).

در سوره شعراء عذاب را «عظیم» خوانده است؛ پس عذاب بزرگ و دردناک است. و در سوره هود آن را «قریب» خوانده است، چون سه روز بعد از کشتن شتر بر آنان نازل گردید. در اینجا شتر را به نام الله متعال مضاف نموده تا بزرگی آن را نشان دهد. بعضی می‌گویند چون مالکی در زمین نداشت آن

را {نَاقَةُ اللَّهِ} خوانده است. الله متعال به آنها گفته بود که آبی که در دسترستان قرار دارد، بین شما و این شتر تقسیم می‌گردد؛ طوری که یکروز مکمل نصیب این شتر خواهد بود و یکروز مکمل در اختیار شما قرار می‌گیرد تا از آن استفاده نمایید.

{قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ} [الشعراء: 155]

([هنگامی که الله تعالی شتر ماده‌ای را معجزه‌آسا برای صالح پدیدار کرد، صالح بدیشان] گفت: این شتری است [که خدا آن را معجزه شما نموده است]. يك روز سهم آب متعلق به آن و روز جداگانه دیگری سهم آب متعلق به شما است).

{إِنَّا مُرْسَلُوا نَاقَةَ فِتْنَةٍ لَهُمْ فَارْتَبَهُمْ وَاصْطَبِرُوا. وَنَبَّيْنَاهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ. فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ. فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي} [القمر: 27-30]

(ما ماده شتر را برای امتحان ایشان خواهیم فرستاد، بنگر و ببین که چه می‌کند و بر سر آنان چه می‌آید و بسیار شکیبایی داشته باش [که خدا با تو است، و دستشان را از اذیت و آزارت کوتاه خواهد کرد]. به آنان

بگو که آب میان ایشان و شتر تقسیم شده است [یک روز از شما و یک روز متعلق به شتر است]. نوبت هر کدام که باشد، بر سر آب می‌رود. قوم ثمود، یار خود را صدا زدند [که بیا این شتر را بکش]. او هم بی‌باکانه دست به کار شد و شتر را پی‌کرد. آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌های من به چه منوالی بوده است).

{كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا. إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا. فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا. فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا. وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا}

[الشمس: 11-15]

(قوم ثمود با طغیان و سرکشی خود [پیغمبرشان، صالح را] تکذیب کردند [و دروغگویش نامیدند]. آن گاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت [تا شتر را پی بکند. دیگران هم جلو او را نگرفتند، و لذا همچون او بزهکار شدند]. فرستاده خدا [صالح] بدیشان گفت: کاری به شتر خدا نداشته باشید و او را از نوبت آبش باز ندارید. او را دروغ‌گو نامیدند و شتر را پی‌کردند و کشتند. پس خدا به سبب گناه‌شان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و با خاک یکسان‌شان ساخت.

و خدا از عاقبت کارشان نمی‌ترسد).
از مجموع آیات فهمیده می‌شود که نشانه و معجزه الهی در وجود شتر این بود که هیچ کسی نباید به آن آزار و اذیتی برساند و در خوراک و آب نوشیدنی آن تعرض نماید. مراد از اضافه {ارض} به {الله} این است که آن شتر را بگذارند تا از نباتات خودرو بچرد، و از آنچه مردم برای خود کاشته‌اند و یا درو نموده و جمع کرده‌اند، منع شود. در این آیت در جملات {نَاقَةُ اللَّهِ} و {أَرْضِ اللَّهِ} صنعت ادبی مراعاة النظیر به کار رفته است؛ و از کلمه {سوء} فهمیده می‌شود که عذاب الهی بر هر نوع اذیت مرتب می‌گردید؛ زیرا نهی در سیاق نکره واقع شده و هر نوع آزار و اذیت اعم از خورد و بزرگ را در بر می‌گیرد.

3- بعد از آن پیامبر الله صالح علیه السلام آنها را به یاد نعمت‌های می‌اندازد که از طرف الله متعال به آنان عطا شده است و اینکه آنان را وارثان

تمدن قوم عاد گردانیده و ایشان را در سرزمین پهناوری جای داده است که در آن اقسام خانه‌ها و قصرها آباد نموده‌اند. و می‌فرماید.

{تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا} [الأعراف:74]

(در دشتهای آن کاخ‌ها برافرازید و در کوه‌های آن خانه‌ها بتراشید و بسازید).

از فنون صنعتی، مهندسی ساختمان‌ها، نجاری دقیق و هنر سنگتراشی که به آنها الهام کرده بود یادآور شده و از قوت جسمی و صبری که به ایشان ارزانی گردیده بود، تذکر می‌دهد. نقل است که آنان در زمستان در خانه‌هایی که در دل کوه‌ها تراشیده بودند زندگی می‌کردند، چون خانه‌های که در آنجا ساخته بودند در مقابل باران و طوفان‌ها مقاومت داشت؛ و در سایر فصل‌های سال در زمین هموار زندگی کرده و به زراعت و کار خود مصروف می‌شدند.

ببنید قرآن کریم چگونه قوم هود را متوجه می‌سازد که آنان را جانشینان

قوم نوح گردانیده، و به قوم ثمود می‌گوید شما را جانشینان قوم عاد ساختیم؛ این طرز بیان یکی از اسالیب تربیه و یکی از رورش‌های موعظه و اندرز است و مفهوم آن این است که الله متعال آنها را با فضل و احسان خود نوازش داده و آنها را از هر نوع عظمت و جلال در زندگی دنیا برخوردار کرده است، و هر نوع وسایل عمران و آسایش را در اختیار آنها قرار داده است؛ پس برای کسی که از این همه تکریم و تعظیم بر خوردار باشد، نمی‌زیدد که خود را با ارتکاب معاصی ملوث نماید؛ بلکه شایسته است که این‌گونه مردم شخصیت خود را احترام نمایند و کرامتی را که الله متعال نصیبشان کرده پایمال نکنند، از ارزش و حیثیت خود نکاهد. چنانچه در آیات ذیل نیز همین اسلوب به‌کار رفته است:

{وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا} [الإسراء: 70]

(ما فرزندان آدم را گرامی داشته‌ایم، و

آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌های
گوناگون] حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه
و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از
آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم).

{ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى

الْعَالَمِينَ } [البقرة: 47]

(ای بنی اسرائیل! به یادآورید نعمتی را
که بر شما ارزانی داشته‌ام، و به پیمان من
وفا کنید تا به پیمان شما [که پاداش نیکو و
بهشت برین است] وفا کنم، و تنها از من
بترسید).

در این اسلوب تربیتی در قدم اول به
مخاطب این احساس را می‌بخشد که وی از
مقام ارجمند و گرامی برخوردار است؛
بعد از آن از وی می‌خواهد که حق این
عزت نفس و کرامت را به‌جا آورد؛ و
تأکید می‌ورزد که ارتکاب معاصی سبب
اهانت و بی‌عزتی گردیده و انسان را
از مقام و جایگاهی که شایسته او است
به پستی و حقارت سقوط می‌دهد؛ این
نوع تربیت غالباً اثر مثبتی بر نفس
شنونده می‌گذارد، و مخاطب از چنین

موعظه‌ها بیشتر نفع می‌برد. از سوی دیگر چون نفس انسانی در ذات خود از نوعی عظمت و احساس بزرگی برخوردار است، موعظه‌کننده با استفاده از آن به شخصی که مرتکب معاصی گردیده می‌گوید: تو فردی از خانواده شریف و دارای اصل و نسبت بزرگ هستی، پدر و مادرت انسان‌های شریف بودند، پدرت از چنین و چنان سیادت و بزرگی برخوردار بود، برای شخصی مانند تو سزاوار نیست که با انسان‌های نادان و گرفتار معاصی همیشگی داشته باشی و گرفتار کارهای بیهوده و گناه‌آلود شوی! بیشتر مردم از معاصی به خاطری دست‌بردار می‌شوند که آن را با بزرگی و کرامت خود مناسب نمی‌دانند. اما مصیبت بزرگ و مرضی لاعلاج وقتی است که انسان با کسانی روبه‌رو شود که هیچ نوع کرامت و عزتی برای خود قایل نیستند و برای‌شان فرقی نمی‌کند که در زمره انسان‌ها باشند و یا در قطار حیوانات، حقیر بودن و عزیز بودن در نزدشان یکسان است و حتی گاهی اهانت

و حقارت را بیشتر دوست دارند و بندگی شهوات و خواهشات نفس، برای‌شان لذتبخش‌تر از قاطعیت است؛ بله، این‌گونه انسان‌ها به مثابه معمای لاینحل و سنگ غیرقابل نفوذ در برابر داعی قرار می‌گیرند، وقتی می‌کوشد تا از طریق استعانت به حیاء و وقاری که در هر نفس انسانی وجود دارد آنان را به راه راست هدایت نماید، مشاهده می‌کند که همه سرچشمه‌های حیاء در وجود این آدم خشکیده است؛ اگر سعی می‌کند تا عاطفه احترام به نفس و تکریم مقام والای انسانی را در وجودش به حرکت درآورد، مشاهده می‌کند که از مقام انسانیت به پایین‌ترین طبقه حیوانیت سقوط نموده است؛ لهذا در برابر چنین انسان پست‌فطرتی، با حیرت متوقف می‌شود و هیچ‌علاجی برای آن نمی‌یابد. به همین دلیل قرآن‌کریم به این نوع تذکیر و موعظه توجه نموده و آن را به حیث یکی از اسالیب مؤثر تربیت به‌کار برده است؛ در این داستان بعد از آن‌که نعمت‌های خاص را

بیان نموده، اکنون به صورت عموم می‌فرماید: {فاذکروا آلاء الله} نعمت‌های الله متعال را به یاد آورید و با استعمال آن در راه خیر و صلاح، شکر آن را به جا آورید و نعمت‌های الله را در راه عصیان و کفر و اعمالی که او آنها را نمی‌پذیرد به کار نبرید و مرتکب فساد نشوید.

4- بعد از این اشراف و متکبران قوم صالح علیه السلام مؤمنان مستضعف را مخاطب قرار داده گفتند:

{أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ} [الأعراف:75]
(آیا واقعا می‌دانید که صالح فرستاده‌ای از جانب پروردگار است؟ [مستضعفان پاسخ دادند و] گفتند: ما به آنچه او بدان مأموریت یافته است ایمان داریم).

ما قبلاً در ضمن داستان پیامبر خدا نوح علیه السلام گفتیم که اشراف و سران قوم‌اند که در هر زمان و مکان به عنوان بزرگترین مانع در برابر اصلاح قرار گرفته‌اند؛ و پیروان انبیاء علیهم السلام همیشه مردمان مستضعف بوده‌اند و ثروتمندان عیاش

هیچ وقت از پیامبران الهی پیروی نکرده اند؛ چون بر انسان‌های مستضعف پیروی از شخص دیگر سنگین تمام نمی‌شود، و در قلب آنها محبت قدرت و مقام وجود ندارد؛ لذا سخن حق را به دقت شنیده و از آن متابعت می‌نمایند؛ اما اشراف و سرداران که همیشه برشانه‌های مردم سوار بوده‌اند، مشکل است که رهبری و قیادت شخص دیگری را پذیرفته اوامر و نواهی او را به معرض اجرا درآورند، به خصوص اوامری که جلو اسراف‌هایشان را می‌گیرد و شهواتشان را در حدود حق و اعتدال توقف می‌دهد. سؤال مستکبران مطابق همین سنت همیشگی مطرح گردیده و بر اساس همین قانون جواب مستضعفان نیز ارائه گردیده است:

{قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ} [الأعراف: 75]

(ما به آنچه او آورده است ایمان آورده ایم).

و پاسخ مستکبران نیز مطابق همین سنت وارد شده است:

{إِنَّا بِالذِّمِّ آمَنَّا بِهِ كَافِرُونَ. فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ

اٰتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ} [الأعراف:76-77]

(ولي ما به آنچه شما بدان ايمان داريد، ايمان نداريم. پس شتر را پي‌کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشي نمودند و گفتند: اي صالح! اگر [راست مي‌گويي] از زمرة پيغمبراني، آنچه را كه به ما وعده مي‌دهي [و عذابي را كه ما را از آن مي‌ترساني] بر سر ما بياور).

اگر چه شتر توسط يك تن به قتل رسيد، ولي الله متعال آن را به همه مستكبران منسوب نمود، چرا كه به توافق و رضايت آنها صورت گرفته بود چنانچه در سورة قمر مي‌فرمايد: {فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ} [القمر:29] به اين ترتيب براي ما مي‌فهماند كه اين گونه اعمال و لو اينكه توسط عدة اندك انجام شود، به تمام قوم منسوب گرديده و همه به طور يكسان به خاطر آن مورد عقاب قرار مي‌گيرند.

{وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

العِقَابِ} [الأنفال:25]

(خويشتن را از بلا و مصيبتي به دور داريد

که تنها دامنگیر کسانی نمی‌گردد که ستم می‌کنند [بلکه اگر جلو ستمکاران گرفته نشود، خشک و تر به گناه آنان می‌سوزد] و بدانید که خداوند دارای کیفر سخت و مجازات شدید است). از این آیات فهمیده می‌شود که امت‌ها در خیر و شر با هم متضامن بوده و اگر در برابر منکرات سکوت نمایند در حالی‌که توان جلوگیری از آن را دارند، الله متعال آنها را به خاطر سکوتشان مورد مجازات قرار داده و نابود می‌کند. ابو داود و ترمذی از ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که وی گفت: ای مردم شما این آیه را می‌خوانید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ}

[المائدة: 105]

(ای مؤمنان! مواظب خود باشید [و خویشتن را از معاصی و گناهان به دور دارید و هوشیار باشید که آلودگی‌های جامعه شما را نیالایید]. هنگامی که شما هدایت یافتید [و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد

بازداشتید] گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند).

ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه می‌گوید: من از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیدم که می‌فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعُمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ»¹.

(زمانی‌که مردم شخص ظالمی را ببینند و دست او را نگیرند، زود است که الله متعال همه آنها را مورد عقاب و مجازات خود قرار دهد).
پس باید مسلمانانی که روابطشان از هم گسسته است و هر کدامشان تنها به مصلحت شخصی خود می‌اندیشند، عبرت بگیرند؛ و اگر ظالمی را می‌بینند که امروز در کنارشان ایستاده است، بدانند که فردا حتماً بر خلافشان خواهد بود. دشمن همیشه برای کوبیدن یک بخش امت اسلامی بخش دیگری را به‌کار می‌برد، برای کسی‌که امروز در

1- سنن ابوداود؛ آلبانی حدیث مذکور را

صحیح می‌داند.

کنارش ایستاده است، همه خواسته‌ها و شہواتش را برآورده می‌سازد تا از طریق وی اهدافش را به دست آورد؛ اما همین‌که اهدافش برآورده شد، در همان لحظه به او نیز پشت می‌گرداند و همان روز سیاهی را که قبلاً بر سر برادرش آورده بود بر سر او نیز می‌آورد. بنابراین باید مسلمانان از این داستان‌ها عبرت گرفته فریب دسایس شوم دشمنان را نخورند و بنگرند که دشمن به چه هدفی دوستان پنهانی از بین ما انتخاب می‌کند؛ دشمن می‌خواهد از این طریق بر کشورهای ما تسلط پیدا کرده و امت ما را به ذلت و خواری بکشانند. اگر مسلمانان از این داستان‌های قرآنی پند و اندرز بگیرند حتماً می‌دانند که سکوت در برابر ظلم و تأیید آن، شر پنهانی است که دیر یا زود دامنیگر خودشان نیز می‌شود و عقوبت الهی را به دنبال دارد، و در نتیجه آن سرزمین ما پارچه پارچه شده و قدم‌های دشمن در آن محکم می‌شود، و

همه داشته‌های مادی و معنوی ما در خدمت چنان دشمنی قرار می‌گیرد که نه پروای دوستی ما را دارد و نه به عهد و پیمان خود ایستاده است. قوم صالح علیه‌السلام که در مقابل کشتن شتر سکوت کردند، این گناه به همه‌شان منسوب گردیده و یکسره مورد عذاب قرار گرفتند؛ در حالی‌که فقط یکنفرشان به قتل شتر اقدام نمود؛ اما این کار در انظار عامه و به رضایت همه صورت گرفت؛ آنها می‌توانستند آن بدبخت را از کارش منع کنند و نگذارند که مرتکب این جنایت شود؛ ولی در عوض اینکه مانع او شوند، او را تشویق و ترغیب نمودند؛ به همین علت عذاب شامل و فراگیر همه‌شان را دربر گرفت. همین اکنون نیز ملت‌هایی مسلمانی که تحت اشغال قرار دارند، کسانی از هموطنان خودشان در برابر ظلم تسلیم شده و پسی و ذلت را پذیرفته‌اند و به‌جای اینکه در مقابل ظالم قیام کنند و تسلط او را خاتمه بخشند، در خدمت آن

قرار می‌گیرند؛ به همین خاطر مستحق مجازات الهی می‌شوند و دشمن غاصب بر سرزمین‌شان حاکم و بر هستی مادی و معنوی‌شان مسلط می‌گردد؛ این عقوبتی است که تنها دامن‌گیر ظالم نمی‌شود، بلکه دیگران را نیز دربر می‌گیرد و حتی به نسل‌های آینده نیز می‌رسد. این عقوبت شدید و این انتقام دردناک الله متعال به خاطر این است که ما در مقابل ظلم سکوت نموده و به چاپلوسی ظالم مصروف شدیم.

5- بالآخره به پیامبر الله صالح علیه السلام می‌گویند:

{ اٰتٰنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ } [الأعراف:77]

(اگر [راست می‌گویی] از زمرة پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی [و عذابی را که ما را از آن می‌ترسانی] بر سر ما بیاور).

آنان به خاطر توهین و تحقیر صالح علیه السلام او را به اسمش صدا زدند.

{ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ } [الأعراف:78]

(زلزله‌ای آنها را فراگرفت).

و در سوره هود می‌فرماید:

{وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ} [هود:67]

(صدای شدید [و وحشتناک صاعقه و امواج
هراسناک زلزله]، افراد ستمکار [قوم ثمود]
را در برگرفت).

و در سوره فصلت می‌فرماید:

{وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ
الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ} [فصلت:17]

(و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود
کردیم و آنان کوردلی را بر هدایت ترجیح
دادند، و لذا به سبب کارهایی که می‌کردند،
صاعقه عذاب خوارکننده‌ای ایشان را فرو
گرفت).

در سوره ذاریات می‌فرماید:

{فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ} [الذاریات:44]

(آنان از فرمان پروردگارشان سر باز زدند
و صاعقه ایشان را فرا گرفت و آنان خیره
خیره بدان نگاه می‌کردند [و نابودی خویش را
می‌دیدند و قدرتی بر دفاع از خویشان
نداشتند!]).

{الرَّجْفَةُ} زلزله و تکان شدید {الصَّيْحَةُ} آواز
بلند و کوبنده و {الصَّاعِقَةُ} رعد و برقی را
گویند که در اثر برخورد ابرهای دارای

شارژ مثبت و منفی به وجود می‌آید. این جملات و کلمات هیچ منافاتی با هم ندارند؛ زیرا وقتی رعد و برق بر زمین فرود آید سبب بیهوشی و حتی مرگ انسان‌ها و حیوانات و ویرانی منازل و سوختن درختان می‌گردد؛ نزول صاعقه همراه با آواز بلند و کوبنده می‌باشد که از هیبت آن دل‌ها به لرزه می‌آید. قوم ثمود به همه این عذاب‌ها گرفتار شدند؛ صاعقه بر آنان فرود آمد که صدای مخیف و تکان‌دهنده داشت، و زلزله شدیدی را با خود آورد. پس وقتی قرآن‌کریم می‌گوید: «آنها را آواز بلند و هیبتناکی در خود پیچید» و یا «صاعقه بر آنها فرود آمد» همه این سخنان درست بوده و اختلافی با هم ندارند.

ممکن است که الله متعال هلاکتشان را با اسباب عادی و به وسیله فرستادن صاعقه از ابر مملو از شارژ برقی به سوی زمین مقدر کرده باشد؛ و یا هم ممکن است که این صاعقه را به صورت فوق

العاده به خاطر هلاکت قوم صالح آفریده و بر آنها فرود آورده باشد. به هر صورت هشدارى که پیامبر الله صالح علیه السلام داده بود واقع شد و آن قوم در اثر گمراهی و جنایتی که انجام داده بودند هلاک شدند.

{فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ} [الأعراف:78]

(و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند).
مراد این است که سرنگون و بیجان بر زمین افتاده و سرد شده بودند؛ صالح علیه السلام از کنار آنان گذشته و از این که ایمان نیاوردند اظهار تأسف می کند و می گوید: من با هر وسیله ممکن کوشش کردم تا شما را نصیحت کنم، ولی شما نصیحت کنندگان را دوست نداشتید. احیاناً چنین اتفاق می افتد که شخصی دوستش را در زندگی نصیحت می کند، اما او به حرفش گوش نمی دهد و خود را به هلاکت می اندازد، سپس خطاب به او می گوید: ای برادر چقدر برایت گفتم اما قبول نکردی.
در سوره هود آمده است که صالح

علیه السلام قومش را بعد از کشتن شتر سه روز مهلت داد، چون مهلت به پایان رسید، الله متعال او و سایر مؤمنان را نجات داده و ظالمین را گرفتار عذاب گردانید. شاید نجات صالح علیه السلام و مؤمنان همراهش با دور کردن آنها از مکان نزول عذاب و صاعقه صورت گرفته باشد. باید این آیت پیش از آیت قبلی ذکر می‌شد چون مدلول آن قبل از مدلول آیت قبلی است، یعنی این خطاب بعد از دور شدن صالح علیه السلام از آنجا صورت گرفته است؛ اما در کلام عربی معمول است که گاهی برای جلوگیری از سکتگی لفظی ترتیب معانی و مفاهیم ترک می‌گردد به خصوص در سخنی که مراعات ترتیب لفظی در آن ضروری نداشته می‌شود؛ بنابراین گفته می‌توانیم که بیرون شدن صالح علیه السلام از آنجا زمانی صورت گرفته است که علایم نزول عذاب ظاهر گردید، و مخاطب قرار دادن آنها و اظهار تأسف به حالشان، بعد از هلاکت آنها صورت

گرفته بود. والله اعلم.

الله متعال می‌فرماید:

{وَالِي ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ. قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّ لَنَا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ. قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ. وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ. فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ. فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ. وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ. كَأَنَّ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا آلَا إِنْ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودِ} [هود: 61-68]

(به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را [به عنوان پیغمبر] فرستادیم که صالح نام داشت. [به آنان] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد [و کسی غیر او مستحق پرستیدن نمی‌باشد]. او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است [و نیروی بهره‌وری و بهره‌برداری از آن را به شما عطا و در شما پدید آورده است]. پس، از او طلب

آمزش [گناهان خویش] را بنمایید و به سوی او برگردید [و با انجام عبادات و دوری از منکرات، مغفرت و مرحمت او را بخواهید و بدانید که اگر در این کار صادق باشید، خداوند شما را در می‌یابد و دعای شما را می‌پذیرد]. بی‌گمان پروردگار من [به بندگانش] نزدیک [است و استغفار و انگیزه استغفارشان را می‌داند] و پذیرنده [دعای کسانی] است [که او را مخلصانه به زاری می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند]. گفتند: ای صالح! پیش از این مایه امید ما بودی. آیا ما را از پرستش چیزهایی که پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ [و از عبادت بتانی باز می‌داری که نیاکان و همچنین خودمان به عبادت آنها عادت کرده و الفت گرفته ایم؟!] ما راجع به آنچه ما را بدان دعوت می‌کنی به شک و تردید عجیبی گرفتار آمده ایم! [مگر می‌شود که خدا را به یگانگی پرستید و بدون میانجی‌گری بتان و شفیعان به خدا تقرّب جست؟! این غیرممکن است]. گفت: ای قوم من! به من بگویید، اگر من [در دعوت شما به پرستش خدای یگانه]، از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من

رحمت [نبوّت و رسالت] داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر [خشم] خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزایید. [صالح گفت:] ای قوم من! این شتر خدا است و برای شما معجزه‌ای است [بر صدق نبوّت من. چرا که همچون شتران دیگر نیست و ویژگی‌های خارق العاده‌ای دارد]. پس آن را رها کنید تا در زمین [از مراتع و علفزارها] بخورد و اذیت و آزاری بدان مرسانید که [اگر چنین کنید] هرچه زودتر به عذاب سختی گرفتار می‌آیید. اما آنان شتر را سر بریدند. صالح بدیشان گفت: در خانه و کاشانه خود سه روز زندگی کنید [و بدانید که مهلت زندگانی شما به پایان رسیده است. پس از این سه روزه حیات، عذاب خدا به سراغ شما متکبران و سرکشان می‌آید و طومار عمرتان را در هم می‌نوردد]. این وعده‌ای است که دروغ نخواهد بود. هنگامی که فرمان ما [مبنی بر عذاب قوم ثمود] در رسید، صالح و مؤمنان همراه او را در پرتو لطف و مرحمت خود نجات دادیم [و از هلاک مصؤون و از عذاب محفوظ داشتیم] و از

خواري و رسوایي آن روز [بد و هولناك] رهانیدیم. [اي پیغمبر!] پروردگار تو نیرومند و چیره است [و به قوّت و عزّت و نصرت او اطمینان داشته باش]. صدای شدید [و وحشتناك صاعقه و امواج هراسناك زلزله]، افراد ستمکار [قوم ثمود] را در برگرفت و در خانه و کاشانه خود خشکیدند و بر روی افتادند. آنچنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبوده‌اند [و در آبادانی آنجا نکوشیده‌اند. ویران و خالی و بی‌صاحب!]. هان! قوم ثمود آفریدگار خود را انکار کردند. هان! [اي مردمان!] نابود باد قوم ثمود [و از رحمت خدا مطرود].

1- در این سوره الله متعال بیان می‌کند که به سوی قوم ثمود برادرشان صالح علیه‌السلام را فرستاده است تا آنها را به سوی توحید و اطاعت از الله واحد دعوت نماید؛ بعد از آن قوم ثمود را مخاطب قرار داده و آنها را به یاد پیدایش آنها از زمین می‌اندازد. در اینجا خلقت انسان را به صورت مجمل ذکر نموده است و در جاهای دیگر به

تفصیل چگونگی آفرینش انسان را بیان می‌نماید. چنانچه در سوره مؤمنون می‌فرماید:

{وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ} [المؤمنون: 12-14]

(ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریده‌ایم. سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار [رحم مادر] جای می‌دهیم. سپس نطفه را به صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای، و این تکه گوشت جویده را به‌سان استخوان‌های ضعیفی درمی‌آوریم، و بعد بر استخوان‌ها گوشت می‌پوشانیم، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و [با دمیدن جان به کالبدش] پدیده دیگری خواهیم کرد. والا مقام و مبارک است الله که بهترین اندازه گیرندگان و سازندگان است).

آنها را متوجه نشانه‌های قدرت الله در آفرینش خودشان می‌نماید تا شاید درک نمایند آن ذاتی که توان ایجاد و آفرینش را دارد، بر اعاده و دوباره

زنده کردن انسان‌ها توانش بیشتر است، و تنها همان ذاتی که بار اول آفریده است، می‌تواند انسان‌ها را دوباره زنده سازد؛ بنابراین، منطقی و درست نیست که بین آن‌که می‌آفریند و کسی که توان آفرینش را ندارد، مساوات قایل شد. بعد از آن از نعمت دیگری یادآور می‌شود که عبارت از سپردن اعمار زمین به انسان‌ها است و می‌فرماید: {وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا} شما را معماران زمین قرار داد و این توان را به شما بخشید تا در آن نهرها را حفر کرده و باغ‌های انبوه بسازید و قصرهای شامخ و زیبا اعمار نمایید و از نعمت‌های زمین، معادن بحر‌ها و کوه‌ها استفاده نموده و هر آنچه را که الله متعال خلق کرده است به خدمت خود بگیرید؛ الله تعالی این توانمندی را از طریق الهام و تعلیم صنعت‌ها و علم و اعطای صبر در کسب مهارت‌ها و تفنن در این صنعت‌ها به شما بخشیده است، چنانچه در جای دیگر می‌فرماید:

{وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ

سُهُولَهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ} [الأعراف:74]

(و به یاد داشته باشید که خداوند شما را
جانشینان قوم عاد کرده است و در سرزمین
[حجر، میان حجاز و شام] استقرار بخشیده
است. [سرزمینی با دشتهای مسطح و حاصلخیز، و
با کوهستانهای مستحکم و مستعدی که
می‌توانید] در دشتهای آن کاخ‌ها برافرازید و
در کوه‌های آن خانه‌ها بتراشید و بسازید. پس
نعمتهای خدا را به یاد داشته باشید و در
زمین، تباه‌کارانه فساد راه میندازید).

و در داستان هود می‌فرماید:

{وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَادْكُرُوا
آيَةَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ} [الأعراف:69]

(به یاد آورید آن زمانی را که شما را بعد
از قوم نوح وارثان زمین کرد و شما را در
میان مردمان از سلطنت شکوهمندتر و از مملکت
فراختر و از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار
کرد. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید [و
شکر آنها را بگزارید] باشد که رستگار
شوید).

به تعقیب یادآوری از نعمتها
می‌فرماید:

{فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ} [هود:61]

(از او آمرزش بخواهید، سپس به سوی او
بازگردید: زیرا پروردگارم [به بندگانش]
نزدیک و اجابت کننده دعای آنان است).

زیرا همین تعامل سزاوار بخشنده این
نعمتها است. باید مردم به سوی او
رجوع کرده و از او مغفرت گناهانشان
را بخواهند و امیدوار قبول توبه
باشند. زیرا او تعالی صاحب رحمت
شامل، رحیم و اجابت کننده دعاها
است.

2- الله متعال با حکایت از زبان آنها

می‌فرماید:

{قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا} [هود:62]

(گفتند: ای صالح! پیش از این مایه امید
ما بودی).

جوابشان در برابر صالح علیه السلام
این بود. و قبل از اینکه دعوتش را
آغاز کند و افکارشان را پوچ بخواند

و خدایان‌شان را بدگویی کند، انسانی خوب و نیک بود و در سیمای او نشانه‌های رشد و هدایت دیده می‌شد اما اکنون امیدشان از او قطع شده و گمان‌هایشان به یأس مبدل شده است. یا اینکه امیدوار بودند با آنان در پرستش‌بت‌ها اشتراک کرده و به دین‌شان داخل گردد؛ چون او را انسان با اخلاق و نرم خوی دیده بودند. اما آنان را از عبادت بت‌ها نهی کرد، با انکار و تعجب به او نگرسته و گفتند:

{أَتْنَهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ} [هود: 62]

(آیا ما را از پرستش چیزهایی که پدران‌مان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ [و از عبادت بت‌انی باز می‌داری که نیاکان و همچنین خودمان به عبادت آنها عادت کرده و الفت گرفته‌ایم؟!])
ما راجع به آنچه ما را بدان دعوت می‌کنی به شكّ و تردید عجیبی گرفتار آمده‌ایم).

سبحان الله! قوم صالح قبل از اینکه وی دعوت خود را آغاز نماید و خطاهایشان را برملا سازد، از او امید خیر داشتند، او را دارای فهم و علم

می‌دانستند؛ اما به مجرد اینکه صدای دعوت را بلند نمود و افکار باطلشان را زیر انتقاد گرفت، در برابر او قیام نموده و با وی دشمنی و عداوت را شروع کردند!. بله؛ همین منطق در هر جاهلیتی از سوی اهل باطل طرح گردیده است؛ چنانچه قریش محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم را قبل از آغاز دعوتش امین و راستگو می‌خواندند و هیچ دروغی را از او به یاد نداشتند؛ اما همین‌که اعلان نمود از سوی الله متعال به پیامبری مبعوث شده است تا مردم را بشارت دهد و بترساند، گویا قیامت برپاشد، همه بر ضد او همدست شده، انواع و اقسام دسیسه‌ها را به راه انداختند و با هزاران حيله کوشیدند تا او را از آنچه الله متعال وحی کرده است دور سازند، و اعلان کردند که در آن صورت بهترین دوست و محبوب ما خواهد بود.

{وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ

خَلِيلًا} [الإسراء: 73]

(نزدیک بود کافران [با نیرنگ‌های گوناگون

و نیروهای زر و زور] تو را از [حکم] آنچه به تو وحی کرده ایم [و قرآنش نامیده ایم، دور و] منصرف گردانند [و فقراء را از پیش تو برانند] تا [در عمل، حکم] جز قرآن را به ما نسبت دهی، و آن گاه تو را به دوستی گیرند [و همدمی تو را بپذیرند].

{وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ} [البقرة: 120]

(یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آیین [تحریف شده و خواستهای نادرست] ایشان پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی هدایت است. و اگر از خواسته‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آنکه علم و آگاهی یافته‌ای [و با دریافت وحی الهی، یقین و اطمینان به تو دست داده است]، هیچ سرپرست و یآوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود [و خدا تو را کمک و یاری نخواهد کرد].)

و در هر جا و هر زمان پیامبران الهی را چنین تهدید نمودند:
{لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا} [ابراهیم: 13]
(یا به آیین ما باز می‌گردید یا این که

شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم).
جای بستی تعجب است که قوم صالح
علیه‌السلام از حسن اخلاق و پاکیزگی
گذشته او امیدوار بودند، اما غافل
ماندند از اینکه باید از فرصت به
دست آمده استفاده کنند. پیامبران
الهی همیشه می‌گفتند:

{وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ} [الأعراف: 68]

(و من اندرزگوي اميني براي شما هستم).
مقصدشان این بود که من هرگز در
برابر شما مرتکب خیانتی نشده‌ام و
هیچ دروغی از من به یاد ندارید، پس
چگونه جرأت کرده و بر الله متعال دروغ
می‌بندم؟

اگر از صالح علیه‌السلام قبل از این
امید خیر داشتید و او را به راه رشد
و نیکی می‌دانستید، تاریخ وی نزد شما
شفاف و درخشان است و او در بین شما
زندگی پاکیزه و تعامل بزرگوارانه‌ای
داشته است، در این صورت آیا لازم
نبود که با ملاحظه اخلاق نیک او به
تصدیق وی می‌شتافتید و دعوت او را

لبیک می‌گفتید؟!

چرا تا زمانی که به خدایان تان
تعرض نکرده بود از او انتظار خیر
داشتید، ولی به محض اینکه عیب
بت‌های تان را آشکار ساخت و گفت که
اینها قابل عبادت نیستند، انسان
بی‌خیر و بدکرداری شد؟! آیا این
موقف‌گیری‌های شما مبتنی بر شهوات و
هوای نفس و تعصب کور کورانه نیست؟!

3- الله تعالی می‌فرماید:

{قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي

مِنَ اللَّهِ إِن عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ} [هود:63]

(گفت: ای قوم من! به من بگویید، اگر من
[در دعوت شما به پرستش خدای یگانه]، از سوی
خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب
خود به من رحمت [نبوت و رسالت] داده باشد،
حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا
در برابر [خشم] خدا یاری می‌دهد و از عذاب
او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و
هلاک من نمی‌افزایید).

پیامبر خدا صالح علیه السلام آنان را
با سخنان نرم مخاطب قرار می‌دهد و هر

چند یقین دارد که دعوت او مبنی بر دلیل و برهان است، اما خطاب به آنان به لهجه متردانه می‌فرماید: برایم بگویید اگر با برهان و دلیل برایم ثابت باشد که من رسول الله هستم و الله متعال از روی رحمت خود برایم پیامبری بخشیده باشد، باز هم از اوامر او سرپیچی کرده به دین باطل شما موافقت کنم؛ در این صورت چه کسی مرا کمک می‌کند و از عذاب او نجات می‌دهد؟ آیا خدایان باطل شما مرا نجات داده می‌توانند؟ آنهایی که از کمک کردن به خود عاجزانند. آیا شما مرا نجات می‌دهید؟ شما که بندگان عاجزی هستید که حتی برای خود نفع و ضرری رسانده نمی‌توانید.

حقیقت این است که در برابر سوال جوابی نداشتند؛ به همین خاطر صالح علیه السلام به تعقیب پرسش خود می‌فرماید:

{فَمَا تَزِيدُونِي غَيْرَ تَحْسِيرٍ} [هود: 63]

(شما که جز بر زیان و هلاک من

نمی افزایید).

استاد سید قطب رحمة الله عليه ضمن تفسیر
آیه ذیل می فرماید:

{قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ} [هود: 61-68]

(گفتند: ای صالح! پیش از این مایه امید
ما بودی. آیا ما را از پرستش چیزهایی که
پدرانمان می پرستیدند نهی می کنی؟ ما راجع به
آنچه ما را بدان دعوت می کنی به شک و تردید
عجیبی گرفتار آمده ایم).

ما به تو امیدوار بودیم، به سبب
دانشی که داشتی، و خردی که از آن
برخوردار بودی، و راستی و درستی در
تو سراغ می رفت، و حسن تعبیر و اندیشه
پسندیده ای که در تو بود. به خاطر همه
اینها جای امید ما بودی. ولی همه این
امیدها بر باد رفت و نقش بر آب
گردید.

{أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ} [هود: 62]

(آیا ما را از پرستش چیزهایی که پدرانمان
می پرستیدند نهی می کنی؟).

این تکلیف کمرشکنی است! ای صالح هر

چه ميخواهي بگو و بخواه مگر اين را!
ما انتظار نداشتيم که چنين چيزي را
بگويي! چه اميد بيجايي به تو بسته
بوديم! ديگر ما به شک و ترديد
افتاده ايم نسبت به چيزي که ما را
بدان دعوت ميکني. شک و ترديدي پيدا
کرده ايم که از اين به بعد به سبب آن
درباره تو و آنچه ميگويي به گمان و
دو دلي مي افتم:

{وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ} [هود:62]

ما راجع بدانچه ما را بدان دعوت ميکني به
شک و ترديد عجيبی گرفتار آمده ايم! .
بدين منوال قوم از آنچه نبايد مائه
شگفتي شود دچار شگفتي ميشوند. بلکه
آنچه را که حق است و واجب است،
ناروا و ناپسند ميشمارند، و از اين
حيرت و دهشت ميکنند که چرا برادرشان
صالح آنان را به پرستش خدای يگانه
ميخواند. چرا بايد چنين باشند؟ اين
حيرت و دهشت نه از روي دليل و برهان
و تدبّر و تفکر است. اما بدان جهت
است که نياکان و پدرانشان اين

خداگونه‌های ساختگی را
می‌پرستیده‌اند!

تجّر و جمود مردمان را چنان می‌کند
که از حقّ آشکار شگفت‌کنند، و عقاید
را با عمل آباء و اجداد بسنجند و
برآورد کنند!

بدین ترتیب یک بار و دو بار و سه
بار آشکار می‌شود که عقیده توحیدی و
یگانه‌پرستی در اصل خود دعوت به
آزادی کامل و شامل و صحیح است. دعوت
به رها شدن عقل انسان از بندهای
تقلید، و از کمندهای وهم و گمان، و
از زنجیرهای خرافاتی که متکّی به هیچ
دلیل و مدرکی نیست.

گفتار قوم ثمود به صالح:

{قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا} [هود: 62]

(پیش از این ما امید ما بودی).

ما را به یاد اعتماد و اطمینانی
می‌اندازد که قبيلة قریش به راستی و
امانت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم داشتند.
ولی چون آنان را به سوی ربوبیت‌ خدای
یگانه فراخواند، مانند قوم صالح این

سخن را ناپسند شمردند و گفتند: او جادوگر است. او دروغگو و دروغپرداز است. فراموش کردند که بر راستی و امانت او گواهی داده‌اند و نسبت بدو اعتماد و اطمینان خود را اظهار داشته‌اند.

یک سرشت است و یک داستان است که با گذشت زمان و در طول روزگاران تکرار می‌شود.

صالح همان چیزی را می‌گوید که جد او نوح آن را گفته است:

{قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَنَابِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ} [هود: 63]

(گفت: ای قوم من! به من بگویید، اگر من [در دعوت شما به پرستش خدای یگانه]، از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت [نبوت و رسالت] داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر [خشم] خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزایید).

ای قوم من! اگر من در دل خود حقیقت

پروردگارم را آشکارا بیابم و گمانی در آن نداشته باشم و کاملاً بدانم راه همین است و بس، چه می‌گویید و نظرتان چیست؟ خدا در حق من مهربانی فرموده است و مرا برای رسالت خود برگزیده است و با بخشیدن ویژگی‌هایی به من مرا یاری داده است و شایسته رسالت کرده است. چه کسی مرا در برابر خشم خدا یاری می‌دهد و کمک می‌کند اگر من از فرمان الله سرپیچی و سرکشی کنم و در رساندن دعوت او به شما کوتاهی ورزم به امید اینکه شما را از دست ندهم؟ آیا این امیدواری به من سودمند می‌افتد و مرا در برابر خدا یاری می‌دهد؟ هرگز:

{فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ} [هود: 63]

(چه کسی مرا در برابر [خشم] خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزایید).

شما جز زیانی بر زیان من نمی‌افزایید. خشم خدا را بهره من می‌سازید، و مرا از کرامت و شرافت

رسالت محروم می‌کنید، و رسوایی دنیا و عذاب آخرت را به من می‌رسانید. اینها هم زیانی پس از زیانی است. و چیزی جز زیانمند کردن، و بر سنگینی گناهان افزودن، و به دشواری و سختی انداختن نیست.

الله متعال می‌فریاید:

{كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ. إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا. وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ. فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ. وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا. وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ. الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ. قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ. مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ. وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ. فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ. فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ. وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ} [الشعراء: 141-159]

(قوم ثمود پیغمبران را دروغ‌گو نامیدند [و از آنان فرمان‌برداری نکردند]. آن زمان که برادرشان صالح بدیشان گفت: آیا تقوای من را نمی‌سازید؟ [و از خدا نمی‌ترسید؟]. من بی‌گمان برای‌تان پیغمبر امینی هستم. پس از خدا

بترسید و از من اطاعت کنید. و در قبال تبلیغ دعوت اجر و پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم. اجر و پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. آیا [چنین تصوّر می‌کنید که جهان سرای جاودانگی است و] شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می‌شوید؟ در میان باغ‌ها و چشمه سارها؟ و در میان کشتزارها، و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند؟ و ماهرانه در دل کوه‌ها خانه‌هایی را بتراشید [و بسازید و در آنها به عیش و نوش پردازید؟] از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. و از فرمان اسراف‌کنندگان فرمان‌برداری مکنید. آن کسانی که در زمین تباهی می‌نمایند و اصلاح نمی‌کنند. [قوم ثمود به صالح پاسخ دادند و] گفتند: تو از زمره جادوشدگان و دیوانگان هستی و بس. تو انسانی همچون خود ما بیش نیستی، [آخر چگونه گمان می‌بری که پیغمبر شده‌ای؟] اگر از زمره راست‌گویانی، معجزه‌ای را به ما بنما. [هنگامی که خدا شتر ماده‌ای را معجزه‌آسا برای صالح پدیدار کرد، صالح بدیشان] گفت: این شتری است [که خدا آن را معجزه شما نموده است]. يك روز سهم آب متعلق به آن و

روز جداگانه ديگري سهم آب متعلق به شما است. کم‌ترين آزارى به آن نرسانيد که اگر چنين کنيد عذاب روز بزرگ، شما را فرو خواهد گرفت. ولي آنان شتر را [با تير] کشتند و [عذاب خدا را در چند قدمي خود ديدند و از کرده خود] پشيمان شدند. عذاب ايشان را فرو گرفت [و پشيماني بدیشان سودي نبخشيد]. مسلماً در اين [سرگذشت] درس عبرتي است. و اکثر قوم ثمود هم ايمان نياوردند و همچون قوم عاد [ايشان [نيز از زمرة] مؤمنان نشدند. بيگمان پروردگار تو چيره [بر گردن‌کشان و] مهربان [در حق مؤمنان] است).

1- در اين سوره تکذيب همه انبياء به قوم ثمود منسوب شده است در حالى که آنان تنها صالح عليه السلام را تکذيب نمودند. علت آن اين است که تکذيب يک پيامبر که صداقت او با دليل و برهان ثابت شده باشد، در حقيقت تکذيب همه پيامبران است؛ چرا که پيامبران از اين ناحيه هيچ فرقى باهم ندارند. آنها صالح عليه السلام را تکذيب کردند در حالى که وي ايشان

را به سوی تقوا فراخواند و خود را به حیث پیامبر امین بر دعوت و رسالت الهی معرفی کرد و اعلان نمود که هیچ نوع خیانتی نسبت به دعوت مرتکب نشده است، و از این تبلیغ و دعوت هیچ نوع مزد و پاداشی از مردم نمی‌خواهد. کسی که دعوتش را با چنین ویژگی‌هایی مطرح می‌کند، باید دعوتش با رضا و رغبت مورد قبول واقع شود.

{أَتْتَرُكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ. فِي جَنَاتٍ وَعُيُونٍ. وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ} [الشعراء: 146-149]

(آیا [چنین تصور می‌کنید که جهان سرای جاودانگی است و] شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می‌شوید؟ در میان باغ‌ها و چشمه سارها؟ و در میان کشتزارها، و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند؟ و ماهرانه در دل کوه‌ها خانه‌هایی را بتراشید [و بسازید و در آنها به عیش و نوش پردازید؟].)

از نعمت‌های الهی یاد آور می‌شود و می‌فرماید الله متعال شما را در استفاده از این نعمت‌ها آزاد گذاشته و امن و

امان را برای شما هدیه کرده است و بزرگترین نعمت‌های الله متعال همین است. زمین مملو از همه نعمت‌ها، خانه‌های مستحکم و زیبا در دل کوه‌ها که با نهایت مهارت و ظرافت ساخته شده است و آنها در کمال امنیت و آرامش در این نعمت‌ها به سر می‌بردند.

شاید انکار صالح علیه السلام و سؤالی که مطرح کرده است به این معنی باشد که گمان می‌کنید که در همین حالت باقی می‌مانید! آیا گمان می‌کنید که این نعمت‌های الهی که از هر طرف شما را در خود پیچیده و در امنیت کامل از آن مستفید می‌شوید، هیچ کسی توان این را ندارد که نعمت‌ها و آرامشتان را به حرمان و بدبختی تبدیل کند و به عوض امنیت، خوف و هراس را بر شما مسلط نماید؟ در حالی که موقتاً در برابر صاحب این نعمت‌ها کفران است و از شکرگزاری اثری در شما دیده نمی‌شود؟

یا شاید پیامبر الله صالح علیه السلام

این موقف آنها را مورد انکار قرار داده به آنها می‌فهماند که گمان مبرید که شما در این ناز و نعمت بدون هیچ جزاء و محاسبه‌ای باقی می‌مانید؟ اگر شما از این حالت آرام و مملو از نعمتها، چنین برداشت کرده‌اید که حیات شما فقط در همین دنیا بوده و در ورای این دنیا جهان دیگری برای حساب و کتاب وجود ندارد و از اعمال خیر و شری که انجام می‌دهید محاسبه نمی‌شوید، اگر چنین فکر می‌کنید، بدانید که به خطا رفته‌اید؛ شما حتماً روزی به پای محاسبه کشانده می‌شوید و از اعمالی که انجام داده‌اید مورد سؤال و بازپرس قرار می‌گیرید.

در این آیات درخت خرما را به صورت خصوصی یادآور شده و می‌فرماید:

{وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ} [الشعراء: 146]

(و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند؟).

در اینجا ضمیر مؤنث به‌کار رفته است تا ما را متوجه سازد که درختان

خرمای آنها از جنس مثمر بوده و حاصل بسیار داشته است؛ نه از جنس بی‌ثمر. لذا یکی نعمت‌های قابل امتنان می‌باشد. با وجود اینکه درخت خرما نیز در جمع «باغ‌ها» داخل است، اما باز هم آن را به صورت خصوصی یاد می‌کند تا فضل خاص خود را نشان دهد. و یا شاید به این خاطر از درخت خرما به صورت ویژه نام برده که این چیز در نزد آنها از نافع‌ترین اموالشان بوده است.

2- بعد از آن بار دیگر آنان را به تقوی و اطاعت از الله متعال امر می‌کند و از همراهی و قبول امر اسراف‌پیشگان نهی می‌نماید، آنانی‌که در زمین غیر از فساد هیچ کار دیگری ندارند. منظور از اسراف‌پیشگان ائمه و رهبران گمراهی و کفر و سرداران قوم صالح علیه السلام اند؛ بعد از ذکر فساد آنان را به این ویژگی نیز توصیف می‌کند که هیچ‌گاه اصلاح نمی‌شوند؛ تا نشان دهد که فساد آنها همیشه و

دایمی است. بر خلاف عده‌ای از مفسدان که گاهی کارهای نیک از آنها سر می‌زند. جواب قومش این بود:

{إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ} [الشعراء: 153]

(تو از زمرة جادوشدگان و دیوانگان هستی و بس).

او را متهم به نقصان عقل نمودند؛ و گفتند تو به همین خاطر ما را به سوی این سخنان دعوت می‌کنی. و باز گفتند:

{مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا} [الشعراء: 154]

(تو انسانی همچون خود ما بیش نیستی).

و کسی‌که از جنس بشر باشد پیامبر بوده نمی‌تواند. آنان گمان نمی‌کردند که پیامبر از جنس بشر باشد. جواب این اعتراض واهی در سوره نوح به تفصیل آمده است. بعد از آن پیامبر خود معجزه‌ای طلب کردند و گفتند اگر در دعوی رسالت صادق هستی معجزه‌ای بیاور که به صورت واضح ما را تسلیم تو گرداند. صالح علیه السلام در جوابشان گفت:

{هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ. وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ}

عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ { [الشعراء: 155-156]

(این شتری است [که خدا آن را معجزه شما نموده است]. يك روز سهم آب متعلق به آن و روز جداگانه دیگری سهم آب متعلق به شما است. کمترین آزاری به آن نرسانید که اگر چنین کنید عذاب روز بزرگ، شما را فرو خواهد گرفت).

این نشانه و معجزه الهی بود که به صالح علیه السلام عطاء نمود. الله متعال وعده خود را راست گردانیده و بعد از آن که شتر را به قتل رساندند، عذابی را که وعده کرده بود بر قوم ثمود نازل کرد و این جزاء و عقوبت را نیز سبب عبرت و پند گردانید؛ که در نتیجه عصیان و سرپیچی از امر الله بر آنان نازل شد.

اکثریت قوم صالح علیه السلام به رسالت و صداقت او ایمان نداشتند؛ به همین خاطر الله تعالی عذابی را که مقدر کرده بود بر آنها نازل فرمود. هیچ غرابت و شگفتی در این کار وجود ندارد، چون الله عزیز و غالب است و ذات

عزیز هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شود؛ او در اوج عزتی که دارد رحیم و مهربان نیز هست و عذابش را فقط برای انتقام جویی نازل نمی‌کند، بلکه برای تأدیب و اصلاح اهل زمین احیاناً مفسدان را مورد مجازات قرار می‌دهد؛ پس او در عین عزت خود رحیم است و در تأدیب عصیان‌گران باریکبین.

از جمله {فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ} [الشعراء: 157] نباید چنین فهمید که آنها از کشتن شتر نادم گردیده و توبه کردند؛ ندامت آنها مانند پیشمانی کسی بود که از عقوبت عاجل جرم خود هراس دارد؛ لذا این پیشمانی توبه حقیقی نبود و به آنان فایده‌ای نداشت، چنانچه توبه فرعون در وقت غرق شدن برایش سودی نبخشید.

درس‌هایی زندگی هود و صالح
علیهما السلام
برای شخص مسلمان

1- تأکید بر اینکه رسالت‌های آسمانی
از یک منبع سرچشمه گرفته و مرجع
واحدی دارند و تکذیب یک پیامبر به
معنای تکذیب همه پیامبران است.

{كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ} [الشعراء: 123]

2- گناه باعث می‌شود تا فرد گناه‌کار
و دیگران به مصیبت‌ها گرفتار شوند.
«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ الرَّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ»¹

(شخص به سبب گناه خود از روزی محروم
می‌گردد).

{وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ} [الشوری: 3]

(آنچه از مصایب و بلا به شما می‌رسد، به
خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید. و خداوند
از بسیاری [از کارهای شما] گذشت می‌کند [که
شما از آنها توبه نموده‌اید و یا با کارهای

1- سنن ابن ماجه؛ شیخ آل‌بانی حدیث مذکور

را حسن می‌داند.

نيك آنها را از نامه اعمال زدوده و پاک کرده ايد].

3 سکوت کردن مردم در برابر منکرات، آنها را شامل عقوبت و عذاب می‌سازد. چنانچه الله تعالی می‌فرماید:

{فَعَقَرُوهَا فَاصْبِحُوا نَادِمِينَ} [الشعراء: 157]

(ولي آنان شتر را [با تیر] کشتند و پشیمان شدند).

{فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ} [الأعراف: 77]

(پس شتر را پی‌کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند).

معلوم است که قتل شتر از سوی یکنفر صورت گرفت، ولی چون مردم در برابر آن سکوت کرده و موافقت نشان دادند، در جمع قاتلین گردیدند.

«عَنِ الْعُرْسِ بْنِ عُمَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ، حَتَّى تَعْمَلَ الْخَاصَّةُ بِعَمَلِ تَقْدِرُ الْعَامَّةُ أَنْ تُغَيِّرَهُ وَلَا تُغَيِّرُهُ، فَذَلِكَ حِينَ يَأْذُنُ اللَّهُ فِي هَلَاكِ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ»¹.

(از عرس به عمیره روایت است که الله متعال عام مردم را به سبب گناه یک تعداد خاص هلاک

1- المعجم الكبير للطبراني.

نمی‌کند مگر اینکه این تعداد خاص اعمالی را مرتکب شوند که عام مردم توان تغییر آن را دارند ولی به تغییر آن اقدام نمی‌کنند، در این وقت است که الله متعال فرمان هلاکت عام و خاص را صادر می‌کند).

به همین خاطر است که باید فریضة امر به معروف و نهی از منکرات صورت گیرد، و از مجالس گنهکاران دوری گردد، و از ادای شهادت دروغ و دادن رأی در انتخابات به کسانی که اهلیت و شایستگی ندارند اجتناب شود، و با ظالمان و فسادپیشگان همنشینی و خورد و نوش صورت نگیرد. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم صحابه را از سخن زدن با سه نفری که از جنگ تبوک ابا ورزیده بودند منع کردند. علما از این حادثه چنین برداشت می‌کنند که در صورت موجودیت شرایط باید از اهل معاصی دوری شود؛ و دوری گزیدن به دو صورت است: یکی دوری قلبی، که ویژه کافران است؛ و دیگری دوری زبانی (ترک سخن) که در برابر مؤمنان عاصی

صورت می‌گیرد .

4- هدایت، بصیرت و بینایی و گمراهی
کوردلی و تاریکی است؛ چنانچه الله
تعالی می‌فرماید:

{وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ} [فصلت: 17]

(و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود
کردیم [و راه خیر و راه شر را بدیشان
نمودیم] و آنان کوردلی [و گمراهی] را بر
هدایت [و رهنمود الهی] ترجیح دادند).

5- گاهی آیات الهی به خاطر آزمایش
و ابتلای قومی نازل می‌گردد و سبب
هدایت اقوام دیگر می‌شود:

{إِنَّا مُرْسَلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَأَصْطَبِرْ} [القمر: 27]

(ما ماده شتر را برای امتحان ایشان
خواهیم فرستاد، بنگر و ببین که چه می‌کند و
بر سر آنان چه می‌آید و بسیار شکیبایی داشته
باش [که خدا با تو است، و دستشان را از
اذیت و آزارت کوتاه خواهد کرد].)

6- باطل در برابر حق با عناد
ایستادگی می‌کند، ولی در نهایت امر حق
به فرمان الله جل‌جلاله پیروز می‌شود؛ در
این میان وظیفه انسان چیزی جز این

نیست که تمام توانایی‌ها، امکانات، و اسبابی که وی را در پیروزی حق یاری می‌رساند به‌کار بندد.

مراجع مطالعة شخصی:

همان مراجع سابق

وسایل ارزیابی و پیگیری:

- 1- اسم و نسب پیامبر الله صالح علیه السلام را بنویسید؟
- 2- صالح علیه السلام به کدام قبیله منسوب بود؟
- 3- قبيلة ثمود به کدام نوع از انواع عرب منسوب بود؟
- 4- قوم صالح علیه السلام چه چیزی را عبادت می‌کردند؟
- 5- این قوم در کجا زندگی داشتند؟
- 6- قوم ثمود خانه‌های خود را چگونه می‌ساختند؟
- 7- معجزة صالح علیه السلام چه بود؟
- 8- قوم صالح علیه السلام با شتر چه کردند؟

9 -وظيفة انبياء چیست؟

10 - فرق بين كرامت و معجزه

چیست؟

11 - گفتگویی را که بین صالح

علیه السلام و قومش صورت گرفت به صورت خلاصه ذکر کنید.

12 - چه کسی قوم صالح را به

کشتن ناقه تحریک کرد؟

13 - چرا قوم صالح علیه السلام

شتر را به قتل رساندند.

14 - بعد از آنکه شتر را به قتل

رساندند، صالح علیه السلام با آنان چه کرد؟

15 - دلیل اینکه ثمود میخواستند

صالح علیه السلام را به قتل رسانند بگویند.

16 - الله عزوجل کدام نوع عذاب را

بر قوم ثمود فرود آورد؟

17 - چرا صالح علیه السلام در

نهایت امر و بعد از هلاکت قومش آنها را مخاطب قرار داد؟

18 - از خطاب صالح علیه السلام به

قومش چه استفاده می‌کنیم؟

- 19 - ارزش‌هایی را که از داستان صالح علیه‌السلام به دست می‌آید ذکر کنید.
- 20 - چرا داستان‌های پیامبران علیهم‌السلام را می‌خوانیم؟
- 21 - صفاتی را که برای هر دعوت‌گر ضروری است، نام بگیرید.
- 22 - بین موقف ثمود در برابر صالح علیه‌السلام و موقف قریش در برابر محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم، مقارنه و مقایسه کنید.
- 23 - در اضافة «ناقه» به نام «الله جل‌جلاله» چه حکمتی نهفته است؟
- 24 - برخی از نعمت‌هایی را که الله تعالی برای قوم صالح علیه‌السلام عطا کرده بود برشمارید.
- 25 - سبب اینکه الله عزوجل کشتن شتر را به همه طغیان‌گران منسوب ساخت بود چه بود؟ در حالی‌که فقط یک شخص آن را به قتل رساند.
- 26 - مراد از «الصيحة» چیست؟
- 27 - منظور از «الصاعقه» چیست؟

- 28 - مراد از «الرجفه» چیست؟
- 29 - الله تعالى ثمود را چه گونه به هلاکت رساند؟
- 30 - موقف طغیان‌گران در برابر دعوت‌گران چگونه است؟
- 31 - از این آیه کریمه چه می‌فهمید؟:
{فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ}.
- 32 - حال امتی که در بینشان فساد عام گردد، چگونه است؟
- 33 - صالح علیه السلام به قوم خود چه گفت؟
- 34 - در انتخاباتی که دولت راه اندازی می‌کند، چگونه عضو فعال می‌شود؟
- 35 - در برابر عبارات صحیح علامت (ص) و در برابر جملات نادرست علامت (غ) بگذارید؟
- الله عزوجل با فرستادن صالح علیه السلام به سوی ثمود حجت را بر ایشان قایم نمود. ()
 - قبيلة ثمود به عرب بایده منسوب بود. ()

- صالح علیه السلام ذکر نعمت‌های الله جل‌جلاله را به حیث یکی از وسایل دعوت استعمال کرد تا بر ایشان اثر بیشتری بگذارد. ()
- اهل کتاب به قوم صالح و قوم عاد بسیار توجه دارند. ()
- سکوت عامه مردم در مقابل منکرات آنها را شامل عقوبت می‌سازد. ()
- صالح علیه السلام به سوی عاد فرستاده شده بود. ()
- چون قوم ثمود ایمان نیاوردند الله متعال آنها را هلاک نمود. ()
- ثمود در منطقه حجر در بین حجاز و شام زندگی داشتند. ()

فعالیت‌های کمکی:

- 1- در مجالس علمی، خطبه‌های منبری و سخنرانی‌ها، از سرگذشت پیامبران علیهم السلام صحبت کند.
- 2- در مورد داستان‌های پیامبران، جزوه‌های کوچکی منتشر کند.

3- کودکان را از طریق رساله‌های کوچک و کست‌های ویدیو با پیامبران خدا آشنا سازد.

4- مفاهیم وارداتی و نادرستی که در مورد انبیاء علیهم‌السلام پخش می‌شود، به‌خصوص آنچه را یهود از اسرائیلیات و دیگر چیزها شایع می‌کنند تصحیح نماید.

5- گروه‌های کاری و یا پوهنتون‌ها و کلینک‌ها را با اسم‌های پیامبران نامگذاری کند.

6- داستان‌های پیامبران را در قالب شعر و ترانه در آورد، تا برای امت و همه مردم تبدیل به یک میراث فرهنگی شود.

7- با الهام‌گیری از داستان‌های پیامبران سریال‌های تلویزیونی بسازد تا بدیلی باشد برای داستان‌های پوچ و بی‌ارزش دیگر.

وسایل ارزیابی و پیگیری:

1- آزمونی تحصیلی در رابطه با محتوا علمی برنامه.

2 پیگیری میزان مشارکت فرد در فعالیت‌های جانبی.

3 ملاحظه میزان تلاش فرد در همکاری با کسانی که در جهت تصحیح دیدگاه اهل کتاب در رابطه با انبیا کار می‌کنند.

4 توجه به میزان مطابقت رفتار فرد با آنچه از داستان‌های انبیاء برداشت نموده است.

5 -انجام مصاحبه‌ای شخصی برای سنجش میزان عمق درک فرد از آنچه از حکمت‌ها، درس‌ها و پندهایی که از داستان‌های پیامبران برداشت نموده است.

6 تهیه و به‌کارگیری فورمه‌ای جهت شناخت میزان دستاوردها و اجرای منهج مقرر.

اهداف مطالعه شخصی:

(1) آدم علیه السلام

1 -مراجعی که داستان آدم علیه السلام را ذکر کرده است بشناسد.

2 -میان کتاب‌های صحیح و مورد

اعتماد و کتاب‌هایی که داستان پیامبران را با اسرائیلیات نقل کرده‌اند فرق بگذارد.

3- دلایلی را که ابلیس برای نیک‌جلوه‌دادن اجتناب از سجده آدم علیه‌السلام برمی‌شمرد ذکر نماید.

4- مفاهیم گفتگوی پروردگار با ملائکه در مورد آدم علیه‌السلام را واضح سازد.

5- حکم پروردگار در مورد خلیفه‌گردانیدن آدم علیه‌السلام بر روی زمین را بیان کند.

6- کیفیت آماده‌ساختن آدم علیه‌السلام برای خلافت و مقدمات این استخلاف را بیان نماید.

7- ویژگی‌های رابطه بین آدم علیه‌السلام و ابلیس را، از آغاز خلقت آدم واضح سازد.

8- در مورد قضیه نافرمانی آدم علیه‌السلام از امر پروردگار و کیفیت توبه وی بحث کند.

9- فرق میان گناه آدم در مقابل

پروردگارش و گناه ابلیس را ذکر نماید.

10 - حکمت خلقت ابلیس را ذکر نموده، و توضیح دهد که چرا الله جل جلاله حواء را خلق نمود؟

11 - نقش زن را در روشنی فهم مسؤلیت حواء بیان کند.

12 - بعضی از اسرائیلیات قصه خلقت آدم علیه السلام را ذکر نموده، موافقت یا مخالفت آنها با قرآن کریم و کیفیت ردّ بر شبهات پخش شده پیرامون این موضوع را بیان کند.

13 - دلایلی را که ابلیس هنگام مخالفت با سجده کردن آدم برای پروردگار ارائه نمود بیان کند.

14 - رفتار ملائکه در مقابل فرمان الهی در امر سجده کردن را بیان نماید.

15 - حکمت الهی در خلیفه قرار دادن آدم علیه السلام را توضیح دهد.

16 - بیان کند که به چه دلیل ابلیس از جمله ملائکه نبود، و چرا

مجازات شد.

17 - کیفیت رسیدن ابلیس به آدم علیه السلام در جنت را با وجود اینکه الله تعالی وی را از آنجا بیرون رانده بود شرح دهد.

18 - بیان کند که حواء از چه چیز خلق شده بود.

19 - توضیح دهد، بهشتی که آدم علیه السلام در آن زندگی می‌کرد و سپس از آن بیرون شد کجا است؟

20 - آیا آدم نبی و رسول بود؟

21 - در صورتی که نبی بوده چگونه مرتکب معصیت شد، در حالی که انبیاء علیهم السلام از گناه معصوم‌اند؟

22 - آیا آدم علیه السلام اولین بشر بود و قبل از وی هیچ فردی همانند او وجود نداشت؟

23 - پندهای داستان آدم علیه السلام کدام‌ها است؟

(2) نوح علیه السلام

1 - مسأله فراگیر بودن طوفان نوح

- عليه السلام بر تمام كرة زمين را تحقيق كند.
- 2 - شيوه ساخته شدن كشتى توسط نوح عليه السلام و موقف قوم وى را در برابر او بيان نمايد.
- 3 - اسباب نجات و اسباب هلاكتى را كه وحى در داستان نوح عليه السلام ذكر كرده است برشمارد.
- 4 - بحث و يا مقاله‌اى را در توضيح شيوه دعوت نوح عليه السلام به سوى الله متعال، آماده كند.
- 5 - اشارات طول عمر سرورمان نوح عليه السلام و كمبودن تعداد كسانى را كه به وى ايمان آوردند بيان دارد.
- 6 - دلايل اولوالعزم بودن نوح عليه السلام را بيان كند.
- 7 - خلاصه درسها و پندهاى را كه مى‌توان از موقف نوح عليه السلام همراه با فرزندش به دست آورد ارائه نمايد.
- 8 - چرا نوح عليه السلام به ابوالبشر ثانى ملقب گرديد.
- 9 - از طريق قرآن كريم دلايلى را بيان

کند مبنی بر این که نوح علیه السلام تمام تلاش خویش را در جهت دعوت به سوی الله جل جلاله به کار برد، و از تمام شیوه‌های موجود و ممکن در جهت تحقق این امر کار گرفت.

10 - حکم کودکانی را که در واقعه طوفان نوح علیه السلام همراه مادر و پدرشان هلاک شدند بیان نماید.

11 - مکان کوه جودی را که کشتی نوح علیه السلام بر آن قرار گرفت مشخص نماید.

12 - حجم کشتی نوح علیه السلام را بیان دارد.

(3) ادریس علیه السلام

1 - آیات و احادیثی را که در رابطه با ادریس علیه السلام آمده است بیان کند.

2 - آیات و احادیثی را که از ادریس علیه السلام سخن می‌گویند جمع‌آوری کند.

3 - مکان تولد ادریس علیه السلام و مردمی که وی برای هدایت آنان مبعوث شده بود و همچنین شریعتی که آورده بود

را مشخص نماید.

(4) صالح علیه السلام

1- این مطلب را که صالح علیه السلام فرستاده‌ای از جانب الله تعالی برای قوم ثمود بود با دلیل بیان کند.

2 خلاصه گفتگو بین صالح علیه السلام و قومش را بیان نماید.

3- موقف ثمود هنگامی که معجزه را دیدند بیان دارد، و بگوید که چرا شتر صالح را سربریدند.

4 بیان کند که گناهان برای گنهکار بدبختی به دنبال دارد، و داستان هود علیه السلام شاهد این مدعا است.

5- این مسأله که عاقبت سکوت از گفتن حق سبب خسران می‌شود را با ذکر دلایلی از داستان هود علیه السلام بیان کند.

مراجع مطالعه شخصی:

1- قرآن کریم.

2- قصص الانبیاء؛ از نجار.

3- قصص الانبیاء؛ از ابن کثیر.

4- قصص الانبیاء؛ از احمد بهجت.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
آدم عليه السلام (فرزندان و ذريه اش)	1...1
حقيقت اول- ماده آفرينش انسان:	5....5
حقيقت دوم - ويژگي‌هاي آدم عليه السلام:	9.....9
1- تفكر و آموختن:	9.....9
2- فراموشي‌كاري و ضعف:	11.....11
3- محترم بودن:	11.....11
4- انس گرفتن:	14.....14
5- مورد ابتلاء و آزمون قرار مي‌گيرد:	15.....15
حقيقت سوم- رسالت آدم عليه السلام:	18.....18
مباني اساسي خلافت:	21.....21
حقيقت چهارم- تعهد آدم و فرزندان:	22.....22
حقيقت پنجم- اولين گناه:	28.....28
حقيقت ششم- مأموريت فرزندان آدم:	32.....32
آيات قرآن‌كريم در مورد آفرينش آدم عليه السلام:	33.....33

.....48	آیا آدم علیه السلام نبی و رسول بود؟
.....53	فرق میان رسول و نبی:
.....58	آیا آدم ^{علیه السلام} اولین مخلوق از جنس بشر بود؟
.....63	خلیفه و خلافت:
.....72	بزرگداشت و تکریم:
.....89	درسها و اندرزهایی از داستان آدم علیه السلام:
.....111	مراجع مطالعه شخصی:
.....111	وسایل ارزیابی و پیگیری:
.....115	جریان دعوت بعد از آدم علیه السلام
.....118	نوح علیه السلام
.....125	1- محور اصلی رسالت نوح:
.....127	2- روش او در دعوت الی الله:
.....127	3- موقف قوم وی در برابر او و دعوتش:
.....127	4- موقف نوح علیه السلام در برابر تکذیب قومش:
.....131	5- استجابت الله متعال:
.....135	6- عاقبت مؤمنان و کافران:
.....139	نوح علیه السلام در قرآن کریم
.....164	شرح آیات و اندرزها:
.....169	

.....179.	شرح آیات و اندرزها:
.....181.	جواب قوم او چگونه بود؟
.....188.....	نوح علیه السلام دعوت به سوی توحید را ادامه می‌دهد:
.....191.	شرح آیات و اندرزها:
.....226	وسایل ارزیابی و پیگیری:
.....230.	بعد از نوح علیه السلام
234.	هود علیه السلام و دعوت به سوی الله عزوجل
.....260.	صالح علیه السلام و قوم ثمود
280.	صالح علیه السلام و قوم او در قرآن کریم
.....335.....	درس‌هایی زندگی هود و صالح علیهما السلام برای شخص مسلمان
.....339	مراجع مطالعه شخصی:
.....339	وسایل ارزیابی و پیگیری:
.....343...	فعالیت‌های کمکی:
.....344	وسایل ارزیابی و پیگیری:
.....345	اهداف مطالعه شخصی:
.....351	مراجع مطالعه شخصی:

د استان های پیامبران لای

نویسنده : دکتور توفیق
الواعی
مترجم : عبدالبصیر مؤمن
حکیمی

معرفی کتاب

نام کتاب: داستان‌های پیامبران
علیهم السلام

نام عربی کتاب: قصص الأنبياء

نویسنده: دکتور توفیق الواعی

مترجم: عبدالبصیر مؤمن حکیمی

ویرایش و تدقیق: امین الله معتصم

شماره چاپ: اول

تیراژ: دو هزار جلد

تاریخ چاپ: ثور سال 1392 هجری شمسی

ناشر: انتشارات اصلاح افکار

بخش نشرات جمعیت اصلاح و انکشاف

اجتماعی افغانستان

آدرس: کابل، خوشحال مینه، ساحه الف، عقب

بلاک‌های شاداب ظفر، کوچه اصلاح

آدرس انترنتی: [Email:eslahmilli@gmail.com](mailto:eslahmilli@gmail.com)

حق چاپ برای جمعیت اصلاح

محفوظ است

بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ

